**وضعیت سنجی**

**مجموعه سیزدهم**

**نویسنده : ابوالحسن بنی صدر**

**تاریخ انتشار کتاب : دی ماه 1399**

**این مجموعه از تاریخ**

**04 ارديبهشت 1399**

**تا**

**17 مهر 1399**

**نگارش یافته است**

**طرح عکسهای وضعیت سنجیها : از جمال پاکنژاد**

**تنظیم و جمع آوری : جهانگیر گلزار**

**وضعیت سنجی**

**مجموعه سیزدهم**

**نویسنده : ابوالحسن بنی صدر**

**تاریخ انتشار کتاب : دی ماه 1399**

**این مجموعه از تاریخ**

**04 ارديبهشت 1399**

**تا**

**17 مهر 1399**

**نگارش یافته است**

**طرح عکسهای وضعیت سنجیها : از جمال پاکنژاد**

**تنظیم و جمع آوری : جهانگیر گلزار**

فهرست

[روش وضعیت سنجی‌ و ویژه‌گی‌های آن 13](#_Toc79315286)

[وضعیت سنجی301 16](#_Toc79315287)

[در جهان بعد از کرونا، کدام راه‌کار – بخش دوم 16](#_Toc79315288)

[❋ ابعاد تخریبی که اقتصاد از رهگذر کاهش «تولید ناخالص داخلی» باید تحمل کند: 17](#_Toc79315289)

[❋ جایگاه سه تمایل در جامعه‌ها بعد از کوید - 19: 20](#_Toc79315290)

[❋ تغییر پایین به یمن وجدان به حقوق و تنظیم رابطه‌ها به حقوق: 22](#_Toc79315291)

[وضعیت سنجی 302 23](#_Toc79315292)

[انسان و نظام 23](#_Toc79315293)

[❋ کاستی‌ اول استقلال و رابطه آن با آزادی: 24](#_Toc79315294)

[❋ کاستی دوم، کاستی اقتصادهای مبتلی به پیش‌خورکردن و از پیش متعین کردن آینده: 28](#_Toc79315295)

[وضعیت سنجی 303 30](#_Toc79315296)

[دنیای بعد از کرونا؟ 30](#_Toc79315297)

[❋ هم اکنون در جهنم می‌زییم و اگر به رویه کنونی ادامه دهیم، در 2070، یک سوم بشریت باید در نقاط داغی نظیر صحرا زندگی کنند: 31](#_Toc79315298)

[❋ کدام انتخاب؟: 34](#_Toc79315299)

[وضعیت سنجی 304 38](#_Toc79315300)

[درسهایی که یک بیماری جهان‌گیر می‌آموزد 39](#_Toc79315301)

[❋ هفت درس یک بیماری جهانگیر: 39](#_Toc79315302)

[۱. درس اول این‌که ما در سایه دولتهای قدرتمند زندگی می‌کنیم: 39](#_Toc79315303)

[۲. درس دوم: تمامی دولتها به یک نحو قدرت خود را بکار نبرده‌اند: 42](#_Toc79315304)

[۳. درس سوم: نئولیبرالیسم براستی مضر سلامت و بهداشت انسانها است: 43](#_Toc79315305)

[۴. درس چهارم: اعتماد برای مدتی دراز متزلزل شده‌است: 45](#_Toc79315306)

[۵. درس پنجم: خانه چندان هم شیرین نیست: 46](#_Toc79315307)

[۶. درس ششم: در این بحران، ارزش کار و تولید بطور کامل وارونه شده‌است: 47](#_Toc79315308)

[۷. رابطه میان لائیک‌ها و مذهبی‌ها، دیگر هرگز چون گذشته نخواهد شد: 47](#_Toc79315309)

[❋ درسهای دیگری که از قلم افتاده‌اند و واجد اهمیتی بسیار بیشتر هستند: 48](#_Toc79315310)

[وضعیت سنجی 305 49](#_Toc79315311)

[«ثروت واقعی هر کشور دارایی‌های عمومی آن است» 49](#_Toc79315312)

[❋ ثروت واقعی هر کشور دارایی‌های عمومی آن کشور است که در تصدی دولت هستند: 50](#_Toc79315313)

[❋ نبود وجدان به حقوق و پوچی تولید و مصرف انبوه و استقلال و تحول از «پایین» 52](#_Toc79315314)

[وضعیت سنجی 306 55](#_Toc79315315)

[عصر وجدان؟ 56](#_Toc79315316)

[❋ امروز در هیچ جامعه‌ای انسان‌ها از حقوق بنیادی برخوردارنیستند؛ باید وارد عصر وجدان به حقوق شد: 56](#_Toc79315317)

[❋ دموکراسی جدید بر وفق قانون اساسی برپایه حقوق پنج‌گانه: 59](#_Toc79315318)

[❋ عامل مهم دیگری که مساعد الگو/بدیل شدن جامعه ایرانیان است: 60](#_Toc79315319)

[وضعیت سنجی 307 62](#_Toc79315320)

[اصلاح‌پذیری و یا اصلاح‌ناپذیری حکومت‌ها 63](#_Toc79315321)

[پاسخ آقای ابوالحسن بنی‌صدر به پرسش مجله محترم میهن منتشره شده در شماره ۳۴ مورخ خرداد – تیر ۱۳۹۹ 63](#_Toc79315322)

[1. در معنای اصلاح‌پذیری یک نظام: 64](#_Toc79315323)

[2. تقابل قدرت ملت با قدرت دولت و یا ملت برخوردار از حقوق با قدرت دولت؟: 67](#_Toc79315324)

[3. سه راه‌کارتجربه شده: 69](#_Toc79315325)

[1. راه‌کار تجربه شده در یونان و اسپانیا و پرتقال و شیلی: 70](#_Toc79315326)

[2. جنبش‌های مردم کشورهای عرب و ناکامی آنها: 70](#_Toc79315327)

[3. فروپاشی رژیم‌های کمونیست در روسیه و اروپای شرقی: 71](#_Toc79315328)

[وضعیت سنجی 308 71](#_Toc79315329)

[قدرت و وجدان به حقوق 72](#_Toc79315330)

[❋ فرهنگ و ضد فرهنگ و نقش نیروی محرکه تغییر: 76](#_Toc79315331)

[● نقش نیروهای محرکه اجتماعی: 78](#_Toc79315332)

[وضعیت سنجی 309 79](#_Toc79315333)

[❋ دو تعریف، یکی تعریف عام و دیگری تعریف خاص از نژادپرستی: 80](#_Toc79315334)

[❋ زور از بالا به پایین و زور از پایین به بالا یک زور است و بکاربردن آن، از جمله، نژادپرستی به هر دو تعریف را ببار می‌آورد: 82](#_Toc79315335)

[❋ برخورداری پایین از حقوق به جای زور از پایین برضد بالا: 83](#_Toc79315336)

[❋ هرگاه فرصتهایی نظیر جنبش بر ضد نژادپرستی و همه دیگر جنبش‌ها را فرصتهای وجدان به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق بگردانیم: 85](#_Toc79315337)

[❋ هزینه فعل‌پذیرکردن مردم ایران: 86](#_Toc79315338)

[وضعیت سنجی 310 87](#_Toc79315339)

[\*\*\*\*\* 94](#_Toc79315340)

[وضعیت سنجی 311 94](#_Toc79315341)

[مقصر وضعیت اقتصادی امروز ایران کیست؟ 95](#_Toc79315342)

[❋ مشخصه ‌های ٢٠ گانل اقتصاد ایران در حکومت رجایی: 97](#_Toc79315343)

[❋ مسبب وضعیت اقتصادی از آن روز تا امروزِ کشور، کیست؟: 103](#_Toc79315344)

[وضعیت سنجی 312 105](#_Toc79315345)

[سیاست امریکا، ایرانِ ضعیف است؟ 105](#_Toc79315346)

[❋ طی ۴۰ سال سیاست امریکا و دستیار منطقه ‌ای آن، ضعیف گرداندان ایران و کشورهای منطقه بوده ‌است و رژیم های استبدادی وابسته، از جمله رژیم ولایت مطلقه فقیه، دستیار این سیاست بوده ‌اند: 106](#_Toc79315347)

[❋ جبرها که رژیم ولایت مطلقه فقیه و استبدادهای وابسته دیگر را وادار به تخریب و تضعیف ایران و دیگر کشورهای منطقه کرده ‌اند: 108](#_Toc79315348)

[وضعیت سنجی 313 112](#_Toc79315349)

[ایران در کام غول چینی؟ 112](#_Toc79315350)

[❋ مشخصات موافقت نامه‌ ها و قراردادها که میان کشوری در موضعِ مسلط، با کشوری در موضعِ زیرسلطه، امضاء می ‌شوند: 114](#_Toc79315351)

[❋ بررسیِ متن «برنامه همکاری ۲۵ ساله ایران و چین» با محک مشخصات دوازده‌ گانه: 116](#_Toc79315352)

[۱. ایران، محل اجرای موافقت نامه یا قرارداد: 116](#_Toc79315353)

[۲. موضوعِ اصلی قرارداد، جریان نیروهای محرکه، نفت و گاز و ...، به چین: 117](#_Toc79315354)

[۳. ایران مرکز پخش: 118](#_Toc79315355)

[۴. شبکه بانکی و مالی: 119](#_Toc79315356)

[۵. شبکۀ راه‌ های زمینی و دریایی و هوایی: 119](#_Toc79315357)

[۶. شبکۀ شهرها و بیشتر، بندرها: 120](#_Toc79315358)

[۷. مناطقی از کشور که در قلمروِ شبکۀ جهانیِ قدرتِ جهانیِ جدید، چین، قرار می ‌گیرند: 122](#_Toc79315359)

[۸. «نیروی انسانی»، شاملِ حضورِ متخصصانِ چین در ایران و استفاده از «نیروی انسانی» ایران: 123](#_Toc79315360)

[۹. وابستگی ‌هایِ مالی و علمی و فنی و نظامی و حتی غذایی: 124](#_Toc79315361)

[۱۰. شبکه بندی سیاسی و نظامی: 124](#_Toc79315362)

[۱۱. شبکه ‌های اطلاعاتی و جاسوسی «مشترک»: 125](#_Toc79315363)

[۱۲. قرار گرفتنِ ایران، در ساختارِ جهانیِ چین، بمثابۀ قدرتِ مسلطی که در کارِ ایجادِ شبکۀ جهانیِ خویش است: 126](#_Toc79315364)

[❋ استبدادِ وابسته و ادغامِ ایران در ساختارهای منطقه ‌ای و جهانی، و ایرانِ مستقل و آزادِ برخوردار از امکان هایِ در سطحِ جهان: 127](#_Toc79315365)

[وضعیت سنجی 314:: 128](#_Toc79315366)

[از «نوسانات» بهای دلار تا طوفان‌های بهای دلار و چرایی آن 129](#_Toc79315367)

[❋ عوامل طوفانی شدن بهای دلار: 130](#_Toc79315368)

[❋ رابطه دلار و ریال و نقش دو نرخی شدن دلار در بهره‌کشی از مردم ایران و بردن سودهای نجومی به نقل از گزارشهای روزانه رئیس جمهوری به مردم ایران: 133](#_Toc79315369)

[❋ راه‌کار ستاندن نقش هایی از پول است که در یک اقتصاد سالم نباید داشته باشد: 136](#_Toc79315370)

[وضعیت سنجی 315 138](#_Toc79315371)

[افکار اقتصادی خطرناک؟ 139](#_Toc79315372)

[❋ اسناد از جمله ابهام‌ها را می‌زدایند و می‌گویند وضعیت امروز نه نتیجه انقلاب که حاصل باز ایستادن از انقلاب است: 140](#_Toc79315373)

[❋ مشخصه‌های اقتصاد ایران در دوران پهلوی: 142](#_Toc79315374)

[قسمت اول جای اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی: 143](#_Toc79315375)

[1. از لحاظ تولید: 152](#_Toc79315376)

[2. از لحاظ مصرف: 159](#_Toc79315377)

[وضعیت سنجی 316 165](#_Toc79315378)

[وقتی تدابیر اقتصادی برای بازیافت اقتصاد تولید محور «افکار خطرناک بنی‌صدر» می‌شود 165](#_Toc79315379)

[❋قسمت دوم: تغییر روابط در مقیاس اقتصاد ملی: 168](#_Toc79315380)

[1. از لحاظ تولید 168](#_Toc79315381)

[2. از لحاظ مصرف: 174](#_Toc79315382)

[وضعیت سنجی 317 178](#_Toc79315383)

[طرح جامع چیست؟ 178](#_Toc79315384)

[❋ طرحهای ملی و منطقه‌ای و جهانی که به عمل درآمدند و ناکام و یا فرصت انجام نیافتند: 179](#_Toc79315385)

[❋ طرح جامعی که بخشی از آن جهان شمول است: 181](#_Toc79315386)

[❋ چرا هر برنامه جامع ملی، واجد بعدی منطقه‌ای و جهان شمول است: 183](#_Toc79315387)

[وضعیت سنجی 318 185](#_Toc79315388)

[انزوا در صحنه جهانی و «غیر قابل استفاده کردن برجام 186](#_Toc79315389)

[❋ هدف ترامپ و وزیر خارجه او این‌است که برجامی برجا نگذارند تا اگر بایدن پیروز شد نتواند به آن بازگردد: 187](#_Toc79315390)

[❋ نقاط ضعف رژیم که قابل تحریک هستند: 189](#_Toc79315391)

[❋ راه‌کار، ایجاد نکردن فرصت و امکان برای بکاررفتن قدرت است: 192](#_Toc79315392)

[وضعیت سنجی 319 194](#_Toc79315393)

[نادانی حاکمان و مکانیسم ماشه 194](#_Toc79315394)

[❋ نادانی جبار و ایجاد فرصت و امکان عمل برای قدرت خارجی: 195](#_Toc79315395)

[❋ واقعیت‌های بس عیان که پویایی نادانی خامنه‌ای را از مشاهده آن ناتوان کرده ‌است: 197](#_Toc79315396)

[❋ استقلال، نه دست نشاندگی و نه دشمنی است، استقلال رابطه حق با حق است: 200](#_Toc79315397)

[وضعیت سنجی 320 201](#_Toc79315398)

[دوران انقباض؟ 201](#_Toc79315399)

[❋ شتاب ‌گرفتن امریکا در ورود به مرحلۀ انحلال، بمثابۀ تنها ابر قدرت، و خلاء ‌ها که کشورهایی تقلا می ‌کنند پر کنند: 202](#_Toc79315400)

[❋ پویایی انقباض و انحلال دولت های مداخله ‌گر: 205](#_Toc79315401)

[❋ رژیم ایران گرفتار پویایی انقباض و انحلال است: 207](#_Toc79315402)

[وضعیت سنجی 321 210](#_Toc79315403)

[بین‌الملل ارتجاع؟ 211](#_Toc79315404)

[❋ بین‌الملل چند مرامی ارتجاع در جهان امروز و عوامل آن: 212](#_Toc79315405)

[❋ قدرت و نیاز آن به توجیه ستاندن از دین؟: 214](#_Toc79315406)

[❋ بدون پرکردن خلاءها، انسان و دین و مرام وسیله می‌مانند: 217](#_Toc79315407)

[وضعیت سنجی 322 218](#_Toc79315408)

[سرمایه‌ها که کرونا و آتش ارزش آنها را آشکار می‌کند؟ 219](#_Toc79315409)

[❋ سرمایه‌ها که بطور روزافزون بر باد می‌روند: 219](#_Toc79315410)

[❋ همه چیز داریم وهیچ چیز نداریم!؟: 222](#_Toc79315411)

[❋ سرمایه‌ اقتصادی نه می‌تواند خلاء سرمایه‌ها هفتگانه را پر کند و نه بدون آنها می‌تواند در اقتصاد بکار افتد: 226](#_Toc79315412)

[وضعیت سنجی 323 231](#_Toc79315413)

[جنبش همگانی و شرائط پیروزی آن 232](#_Toc79315414)

[● کمیت جمعیت: حداقل شرکت کننده برای پیروزی بر استبداد: 233](#_Toc79315415)

[● کیفیت جمعیت شرکت کننده در جنبش، عدم خشونت است: 233](#_Toc79315416)

[● چرا جنبش های ضد استبدادی اخیر پیروز نمی‌ شوند؟: 234](#_Toc79315417)

[❋ شرط های پیروزی جنبش همگانی: 235](#_Toc79315418)

[وضعیت سنجی 324 239](#_Toc79315419)

[مذاکرات محرمانه «اصول‌گرایان» با حکومت ترامپ!؟ 239](#_Toc79315420)

[❋ مستند گزارش الجریده و نکات اصلی این گزارش: 241](#_Toc79315421)

[❋ انتشار گزارش در باره گفتگوهای محرمانه چه می‌گوید؟: 242](#_Toc79315422)

[وضعیت سنجی 325 245](#_Toc79315423)

[منشاء اجتماعی جباریت و پدیدآورندگان جباران؟ 246](#_Toc79315424)

[❋ شهروندانی که در جریان قدرت از پایین به بالا و از بالا به پایین، در موضع زیرسلطه هستند: 247](#_Toc79315425)

[❋ نقش رابطه شهروندان با اندیشه‌ راهنما: 248](#_Toc79315426)

[❋ نهادهای اجتماعی و کارگزاران آنها که «پاسداران نظام» هستند: 250](#_Toc79315427)

[❋ تغییرها که از تقدم برخوردارند و آنها که باید در تغییر تقدم بجویند: 252](#_Toc79315428)

# **روش وضعیت سنجی‌ و ویژه‌گی‌های آن**

وضعیت سنجی نخستین، به تاریخ 24 اسفند 1392 انتشار یافته‌است. و اینک، ما در 15 مهر 1397 هستیم. بنابراین، نخستین ویژه‌گی وضعیت‌سنجی، وقتی واقعیت نزدیک به همان‌که واقع شده‌است، سنجیده می‌شود، این‌است که زمان، آینده، بر صحت آن شهادت بدهد. و می‌دهد.

اما برای این‌که زمان صحت آن را تصدیق کند، می‌باید که ویژه‌گی دومی نیز داشته باشد و آن این‌است که حاصل شناسایی امرهای واقع و در رابطه قراردادن آنها به ترتیبی باشد که امرها خود زبان بگشایند و واقعیت را همان‌سان که واقع شده‌است گزارش کنند. بنابراین، امرهایی که مطالعه می‌شوند، امرهای واقع مستمر باید باشند. شناسایی این امرها، بنوبه خود، به ویژه‌گی‌ها که دارند، باید انجام بگیرد.

بنابراین، زمان و مکان یک وضعیت سنجی، هم زمان و مکانی است که، در آن، وضعیت سنجیده می‌شود و هم زمان و مکان مداومی است که گذشته و حال و آینده را در بر می‌گیرد. بنابراین، ویژه‌گی سوم را نیز می‌یابد و آن این‌است: یک وضعیت سنجی را هر زمان بخوانی، می‌باید آن را شناسایی وضعیت همان زمان بیابی. چنان‌که پنداری از وضعیتی آگاهت می‌کند که، وضعیت حال حاضر، زمانی است که در آنی.

بدین‌قرار، ویژه‌گی چهارم یک وضعیت سنجی که به روش علمی انجام بگیرد، این‌است که ساختار رابطه‌ها مستمر باشد. آیا باید بنابراین باشد که ساختارها تغییر نمی‌کنند؟ نه. اما برای این‌که ساختاری تغییر کند، باید امرهای مستمر در رابطه صفت مستمر را از دست بدهند. برای مثال، ولایت مطلقه فقیه و سلطه حزب سیاسی مسلح بر کشور و امرهایی از این دست، دیگر نباشند. باوجود این، رابطه‌های امرهای واقع مستمر، بنابر مداخله رویدادها که می‌توانند امرهای واقع مستمر نباشند، تغییر می‌کنند. اطلاع‌ها و داده‌ها می‌توانند صحیح نباشند. بدین‌خاطر است که وضعیت‌سنجی به دقتی تا حد وسواس و شیکیبایی بسیار در تناقض‌زدایی از اطلاع‌ها و داده‌ها و شناسایی رویدادهای تغییر دهنده یک وضعیت، نیاز دارد.

بدین‌قرار، کار وضعیت سنج یافتن نتیجه‌ها و پی‌آمدهای قطعی و محتمل است: امرهای واقع در رابطه می‌باید، پیشاپیش، وضعیتی را گزارش کنند که پی‌آمد وضعیت موجود می‌شود. این قسمت کار است که خود محک درستی یا نادرستی یک وضعیت سنجی است. هرگاه روش علمی بکار نرفته باشد، وضعیت سنج یا وضعیتی را مطالعه نمی‌کند که حاصل وضعیت مورد مطالعه است و یا مسائلی را که یک وضعیت پدید می‌آورد را ناگفته می‌گذارد و یا این دو کار را می‌کند و زمان به نادرستی کارش شهادت می‌دهد. بنابراین، ویژه‌گی پنجم وضعیت سنجی این می‌شود: هر وضعیتی آبستن وضعیت بعدی است و مسائلی را پدید می‌آورد که باید شناسایی شوند.

و نیز، وضعیت سنجی وقتی هم به بعدی از ابعاد واقعیت اجتماعی می‌پردازد، برای مثال، بعد اقتصادی، نمی‌تواند با غفلت از بعدهای دیگر انجام بگیرد. بدین‌خاطر، هر وضعیت سنجی در برگیرنده بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. بدین‌ترتیب که بعد مورد مطالعه، می‌باید خاصه‌های بعدهای دیگر را نیز گزارش کند. از این‌رو، کار وقتی دقیق است که یک گروه دانا به ابعادهای گوناگون واقعیت اجتماعی انجامش دهند. دست‌کم وضعیت شناس، از آنان، پرسیدنی‌ها را بپرسد. در نگارش این وضعیت سنجی‌ها، شماری از همکاران شرکت کرده‌اند و اغلب آنها را می‌تواند کار جمعی تلقی کرد.

اما وضعیت سنجی برای شناسایی تنها نیست، بلکه باید این امکان را به ما بدهد که راه‌کار و یا راه‌کارهای بایسته را بیابیم و پیشنهاد کنیم. و نیز باید بتوانیم بکاربرنده راه‌کار را نیز بیابیم. هر راه‌کاری را هرکس یا هر مقامی نمی‌تواند بکار برد. و این ویژه‌گی ششم یک وضعیت سنجی به روش علمی است. چنانکه مسئله ساز، مسئله حل کن نمی‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد کس یا جمعی که توانا به بکاربردن یک راه‌کار است یا هستند، بدان تن نمی‌دهد یا نمی‌دهند. از این‌رو است که وضعیت‌های فرآورده ویران‌گری‌ها و آبستن ویران‌گری‌ها، استمرار می‌جویند. بدین‌خاطر است که مسئولیت وسایل ارتباط جمعی بسیار سنگین است. زیرا هم باید جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و داده‌ها و اطلاع‌ها را برقرار کنند و هم توانایی و سئولیت کس و کسانی را مرتب خاطر نشان کنند که توانا به بکاربردن راه‌کارها برای تغییر هستند.

این ویژه‌گی‌ها و روش‌شناسی در همان‌حال محکی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهند برای آزمودن وضعیت‌سنجی‌ها که می‌خوانند.

15 مهرماه 1397

ابوالحسن بنی‌صدر

[**وضعیت سنجی301**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/37712-2020-04-23-16-27-30.html)

**تاریخ انتشار : 04 ارديبهشت 1399**

# **در جهان بعد از کرونا، کدام راه‌کار – بخش دوم**



در وضعیت سنجی سی‌صدم، خاطر نشان شد که برسر شش موضوع زیر، بحث‌ها داغ هستند:

● ابعاد تخریبی که اقتصاد از رهگذر کاهش «تولید ناخالص داخلی» باید تحمل کند؛

● زمین گذاشتن بارسنگین و تغییر نظام اقتصادی و بناگذاشتن نظام جدید بر پایه نیازهای واقعی: انسان برای اقتصاد نیست، اقتصاد برای انسان است؛

● قرنطینه و رابطه آن با قدرت و فرهنگ؛

● جهانی شدن و استقلال؛

● جایگاه‌های چپ و راست و راست افراطی «عوام فریب» بعد از «کوید – 19». و

● وجدان به حقوق و تنظیم رابطه‌ها به حقوق

   از این شش موضوع، سه موضوع، در وضعیت سنجی سی‌صدم، بررسی شدند. اینک به سه موضوع دیگر می‌پردازیم:

# **❋ ابعاد تخریبی که اقتصاد از رهگذر کاهش «تولید ناخالص داخلی» باید تحمل کند:**

   برآوردها در باره درصد کاهش تولید ناخالص داخلی و افزایش بی‌کاری و گسترش دامنه فقر و پی‌آمدهای‌شان، مرتب تغییر می‌کنند. امر مهمی که بدان پرداخته نمی‌شود این‌است: آیا باید نظام اقتصادی – اجتماعی کنونی را حفظ کرد؟ پاسخ جانبداران سرمایه‌داری به این پرسش، آری است. اینان همه کوشش خود را بکار می‌برند تا مگر جامعه‌های غرب را متقاعد کنند که نظام کنونی جانشینی جز اقتصاد فقرآور ندارد و تغییر نظام کنونی همان و از دست دادن رفاه و به سرنوشت کشورهای فقیر گرفتار شدن همان. از ترس گرایش اکثریت بزرگ به راه‌کار دیگر، بنابراین، از دست دادن موقعیت خویش است که صاحب امتیازان اصراردارند فرصت فکرکردن به اکثریت بزرگ داده نشود. از زبان بولسونارو و ترامپ و... می‌گویند: میزان تلفات ناشی از بیماری فراگیر گرچه می‌تواند بالا باشد، اما نظام اقتصادی، بی‌آنکه دست به ترکیب آن بخورد، باید بلادرنگ، فعال بگردد.

   در برابر، شماری از اقتصاددانان و جامعه شناسان و فیلسوفان فرانسوی (لیبراسیون، 2 آوریل 2020) هشدار نامه‌ای را انتشار داده‌اند شامل این نکات: اگر هم بیماری کرونا مردم دنیا را قرنطینه نشین نکرده بود، اقتصاد سرمایه‌داری ورشکسته نخست طبیعت و بعد انسان و جانداران را از پای در می‌آورد و سرانجام می‌میرد. فرصت را برای بنای نظام اقتصادی – اجتماعی دیگری باید مغتنم شمرد. محورهای پیشنهاد اینان و اقتصاددانانی چون پیکتی و ﮊاک آتالی، عبارتند از

● جانشین کردن انرژی کنونی با انرژی پاک. بنابراین، پایان بخشیدن به استفاده از ذغال سنگ و نفت و گاز و اتم در تولید نیرو؛

● تغییر اولویت‌ها و تقدم بخشیدن، در بخش خدمات، به بهداشت، آموزش و پرورش و در بخش تولید، به کشاورزی سالم، صنایعی که نیازهای اساسی را بر می‌آورند و محیط زیست را نیز آلوده نمی‌کنند؛

● دانش و فن هم در نظام استبداد فراگیر کاربرد دارند و هم در نظامی که، در آن، اصل بر نوع دوستی و ارتقای کیفیت زندگی است، باید در این نظام بکارشان گرفت؛

● سرمایه‌داری مالی **کار** را به «هزینه»‌ای فروکاسته است که باید دائم از آن کاست. بنگاه‌ها که پیش از این به کار و کارگر تعریف می‌شدند، حالا به سرمایه تعریف می‌شوند. از نو باید کارگاه‌ها را به کارگران سپرد و به کار، ارزشی را بازگرداند که از آن ستانده شده است؛

● باید از تولید و مصرف انبوه کاست تا انسان‌ها فرصت پرداختن به کارهای دیگر را پیدا کنند و از آلودگی محیط زیست کاسته شود و منابع موجود در طبیعت نیز تلف نشوند؛

● سرمایه‌گذاریها و جهت‌یابی آنها را نباید به قوای جباری سپرد که بر بازار حاکم هستند؛ این شهروندان هستند که باید اندازه و هدف هر سرمایه‌گذاری را تعیین کنند؛

● همه مؤسسه‌های مالی و پولی باید اجتماعی بشوند و کم و کیف فعالیتهای آنها را شهروندان تعیین کنند؛

● دموکراتیزه کردن اقتصاد، هم بلحاظ نوع اداره کارگاه‌ها و هم بلحاظ کم و کیف فعالیتهای آنها اجتناب‌ناپذیر است.؛

● استقلال در تولید فرآورده‌ها و تدارک خدماتی که نیازهای اساسی را بر می‌آورند؛

● نباید سرمایه‌داری ورشکسته را نجات داد، اقتصاد را باید از سرمایه‌داری ورشکسته نجات داد. بنابراین،

● اگر کار را به دولت با ساختار کنونی بازگذاریم، همان کار را می‌کند که در بحران 2008 کرد: ایجاد قرضه عظیم برای دولت و تزریق پول به کارفرمایی‌های سرمایه‌سالار و تحمیل عسرت به کارگران و دیگر مردم. تغییر ساختار دولت برای انطباق با هدفهای بالا ضرور است.

   اقتصاددان امریکایی جرمی ریفکین Jeremy Rifkin نیز کتابی انتشار داده‌ است در باره زوال سرمایه‌داری. او نیز راه‌کار مشابهی را پیشنهاد می‌کند و...

   باوجود این، پیشنهادکنندگان به این مهم نپرداخته‌اند که جامعه‌ها، خواه آنها که در موضع مسلط هستند و چه آنها که در موضع زیرسلطه هستند، هر دو، در نظام سلطه‌گر – زیرسلطه، گرفتار پویایی‌های این نظام هستند. پس این نظام است که باید تغییر کند. بنابراین، **هر دو گروه نیازمند، استقلال یعنی یافتن موضع نه مسلط نه زیرسلطه (تغییر رابطه‌های بیرونی جامعه یا رابطه جامعه‌ها با یکدیگر) و آزادی بمعنای فعال شدن هر شهروند و جامعه مستقل (تغییر رابطه‌های درونی جامعه)** **هستند:**

# **❋ جایگاه سه تمایل در جامعه‌ها بعد از کوید - 19:**

   درحال حاضر، در جامعه‌های غرب، سه تمایل وجود دارند: چپ و راست و راست افراطی. چپ افراطی نیز وجود دارد اما تکیه‌گاه اجتماعی آن فعلاً ناچیز است. این پرسش که کوید- 19 کدامیک از گرایش‌های را تقویت می‌کند؟، یکی دیگر از موضوع‌هایی است که بحث بر سرآن داغ است:

● این امر که دولتها ناگزیر شده‌اند همه ابعاد زندگی شهروندان را موضوع کار خود کنند، مسلم می‌کند که لیبرال‌ها و نئولیبرالها برخطا بوده‌اند و در باره نقش دولت، حق با چپ بوده ‌است و هست. چنان‌که ترامپ ناگزیر شده‌ است، بعنوان رئیس جمهوری کارهایی را انجام دهد که پیش از این، سخت با انجام آنها توسط دولت مخالف بود. الا این‌که این هشدار نیز داده می‌شود که بیماری جامعه‌ها را گرفتار ترسهای شدید می‌‌کند و آنها، از ترس، به دولت‌های قدرتمداری تن می‌دهند که با اعمال قوه «نظم» برقرار کنند. با آنکه می‌بینند شیوع بیماری حاصل بی‌کفایتی و بی‌نظمی دولت‌های اقتدارگرا است، باز از ترس به قدرتمدارها پناه می‌برند. بیهوده نیست که ترامپ خود را «اقتدار مطلق» می‌خواند و مجلس نمایندگان را تهدید می‌کند که با استفاده از اختیارات خود، تعطیلش خواهد کرد. بنابراین، هرگاه وضعیت سخت شود، یعنی بی‌کاری و فقر، حتی خطر قحطی، شدت بگیرد، این راست افراطی است که می‌تواند از فرصت استفاده کند.

   اما وضعیت کنونی حاصل عمل‌کرد راست و راست افراطی است. شیوه مدیریت بیماری توسط ترامپ و همانندهای او در برزیل و انگلستان حاکی از بی‌کفایتی مفرط، و در بخشی، ناشی از تقدم مطلق دادن به منافع سرمایه‌سالاری است. چرا باید جامعه‌ها تن به تصدی دولت توسط این‌گونه کسان بدهند؟ پاسخ این‌است که هرگاه مدیریت چپ و حتی راست مانع از وخامت بارشدن وضعیت در کشورهایی بگردد که دولت‌هاشان در دست این دو تمایل است، راست افراطی بی‌محل می‌شود؛

● در اروپا، در دو کشور، یکی اسپانیا و دیگری ایتالیا که بیماری فراگیرتر بوده ‌است، چپ (اسپانیا) و ائتلاف چپ میانه و راست میانه (ایتالیا) حکومت می‌کنند. در فرانسه، دو تمایل چپ و راست ضعیف شدند و ملقمه‌ای از هر دو حزبی شد که حکومت می‌کند. در آلمان نیز ائتلاف حزب سوسیالیست و حزب دموکرات مسیحی و متحدش حکومت می‌کنند. در این سه کشور، نظر تمایل چپ مقبولیت بیشتر یافته ‌است. باوجود این، سازمانهای چپ موضع ناظر ساکت را اتخاذ کرده‌اند.

   در وضعیت کنونی، تنها در امریکا، آن‌هم در 4 نوامبر سال جاری مسیحی است که انتخابات ریاست جمهوری و کنگره انجام خواهد شد. کوید – 19، بنابر وضعیتی که پیش خواهد آمد، می‌تواند عامل تجدید انتخاب و یا از عوامل شکست ترامپ بگردد. عامل شکست می‌شود اگر اکثریت جامعه امریکایی به این نتیجه برسد که او با مدیریت ناتوان و آشفتهِ بیماری فراگیر، اقتصاد امریکا را دچار آسیبی بی‌سابقه و بی‌مانند کرده‌است.

● هرگاه حکومت اسپانیا در مدیریت بیماری و پی‌آمدهای اقتصادی – اجتماعی آن، توانا از کار درآید، گرایش چپ در کشورهای اروپایی تقویت خواهد شد. و اگر تمایلهای چپ توانایی همگرایی و اتحاد بجویند، می‌توانند در مدیریت کشورها، بعد از کوید - 19، نقشی مهم بیابند.

**امر مهم این‌که جهت فعالیت دو تمایل راست و چپ از «پایین» به «بالا»، به سخن دیگر، از مردم به دولت است. در مردم به چشم مشتری می‌نگرند که باید کالای سیاسی خود را به آنها فروخت و رأی آنها را بدست آورد و اداره دولت را از آن خود کرد. بدین‌خاطر نمی‌توانند عامل تغییر نظام بگردند. این جهت عمل است که باید تغییر داد**:

# **❋ تغییر پایین به یمن وجدان به حقوق و تنظیم رابطه‌ها به حقوق:**

   راه‌کار وجدان به حقوق را هنوز اهل سیاست مطرح نکرده‌اند اما کسانی چون آلن تورن و هابرماس و نوآم چامسکی مطرح می‌کنند. محققانی نیز که کتابها در باره بحران تمدن و دموکراسی و انحلال قشرهای میانه و... و یا در باره رشد برپایه استقلال و آزادی نوشته‌اند، مطرح کرده‌اند. هنوز تا طرح حقوق پنج‌گانه و تنظیم رابطه‌ها با حقوق راهی است که بسته به زمان وجدان به آنها و عمل به آنها و تنظیم رابطه با آنها، می‌تواند کوتاه یا دراز بگردد.

   مسئله این ‌است که بدون تغییر جمهور مردم به یمن وجدان به حقوق و عمل به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق، نه جامعه‌های در موضع مسلط و نه جامعه‌های در موضع زیرسلطه نمی‌توانند از نظام سلطه‌گر – زیرسلطه و پویایی‌های آن، برهند. به این دلیل روشن که هرگاه جمهور مردم به حقوق خویش وجدان نیابند و به این حقوق عمل نکنند و رابطه‌ها بایکدیگر را با حقوق تنظیم نکنند، خلاء را قدرت پر می‌کند و حاکمیت نخبه‌ها از طریق دولت و نهادهای دیگر، بخصوص سرمایه‌سالاری و سازمان‌های سیاسی و نهادهایی که «راهبر» مردم در باور و مرامشان هستند و نهادهای آموزش و پرورشی و هنری و اجتماعی (خانواده و ...) اعمال می‌شود و تنظیم کننده رابطه از بالا به پایین قدرت می‌گردد و نظام سلطه‌گر – زیرسلطه برجا می‌ماند.

**اما این‌بار، ادامه حیات بر روی زمین، ایجاب می‌کند که زندگی در استقلال و آزادی از آن همه انسانها بگردد. هرگاه چنین نشود، پویایی مرگ کره زمین را غیر قابل زندگی می‌کند.** آیا ویروس کرونا تخدیر شده‌ها را به خود می‌آورد و برآن می‌شوند زندگی نکبت‌بار دربند پویایی‌های نظام سلطه‌گر -زیرسلطه را با زندگی در حقوندی جانشین کنند؟ بنابراین که امید، ذاتی حیات است و **بنابراین که بازیافت زندگی در استقلال و آزادی به جنبش همگانی نیاز دارد و این نیز بدان نیاز دارد که همگان به حقوق وجدان یافته باشند، بر امیدواران حقوند است که در خود بمثابه نیروی محرکه بنگرند و سمت فعالیت را وجدان یابی جمهور مردم به حقوق بگردانند؛ بکوشند، باز بکوشند**. در محدوده نظام سلطه‌گر – زیرسلطه، راه‌کارهایی که کشورها در پیش خواهند گرفت، به ضرورت، کوتاه مدت می‌شوند. مسئله را حل نمی‌کنند و مسئله حل نشده بر مسئله‌های برهم انباشته، افزوده خواهد شد و بحران بعدی را مرگ‌‌آورتر و ویران‌گرتر خواهد کرد.

   زیرسلطه‌ها امکانی بیشتر دارند برای رها شدن؛ اینان، با رها شدن خود، به جامعه‌های در موضع مسلط نیز امکان می‌دهند خود را برهند.

\*\*\*\*\*

[**وضعیت سنجی 302**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/37799-2020-04-30-17-04-33.html)

**تاریخ انتشار : , 11 ارديبهشت 1399**

# **انسان و نظام**



ویروس کرونا کارشناسایی نظام‌ها و دولت‌ها را انجام داد. توضیح این‌که معلوم کرد در همه جا، انسان‌ها گرفتار جبر نظام‌هایی هستند که خود ساخته‌اند. الا این‌که در جامعه‌هایی جبر شدید‌تر و انسانها تابع نظام اقتصادی – اجتماعی شمرده شده‌اند و در جامعه‌های دیگری منزلت و کرامت انسان‌ها، زیر عنوان «تقدم انسان بر اقتصاد»، به شرط حفظ نظام، تا حدی که در نظام ممکن بوده، رعایت شده است. باوجود این، حتی درمان نیز از قید رابطه‌ها و سودطلبی‌ها رها نبوده ‌است. کاستی‌های نظام‌ها را نیز ویروس آشکار کرد. کاستی‌هایی را نمایان کرد که نه تنها انکار می‌شدند، بلکه دست‌آورد نیز به حساب گذاشته می‌شدند:

# **❋ کاستی‌ اول استقلال و رابطه آن با آزادی:**

   کاستی اولی که سران کشورهای اروپایی اینک بدان اعتراف می‌کنند و وعده جبران آن را می‌دهند، استقلال است. نه تنها شیوع بیماری ربط مستقیم دارد با «جهانی شدنی» که در سلطه ماوراء ملی‌ها بر نیروهای محرکه جهان خلاصه می‌شود، بلکه نوع بکارافتادن این نیروهای محرکه در جهان، سبب شده‌است که حتی کشورهای در موضع مسلط، برای مبارزه موفق، دارو و تجهیزات ضرور را در اختیار نداشته باشند. **اینک استقلال، بمعنای لزوم در اختیار داشتن فرآورده و خدماتی که برآوردن نیازهای اساسی، به وجود آنها بستگی دارد، پذیرفته است**. و هنوز از این واقعیت غفلت می‌شود که برآوردن نیازهای اساسی، از حقوق انسان و حقوق شهروندی او است. نبود استقلال، یعنی این‌که این حقوق رعایت نمی‌شوند. مهم‌ترین آنها آزادی است. این حق از حق استقلال جدایی‌ناپذیر است به این دلیل روشن که وقتی استقلال (در اختیار داشتن فرآورده و خدمات) نیست، اختیار نیز نیست (از اختیار جلوگیری از ورود بیماری تا درمان). به میزانی که استقلال و آزادی نیست، درمان نیز نیست و مرگ و میر بالا است. نبود استقلال و آزادی، در محدودیت ذهنی دست بکاران درمان نیز قابل مشاهده ‌است: ذهنیت باز، عقل مستقل و آزاد، نبود تجهیزات و دارو را مجوز تسلیم جباری که ویروس است نمی‌کند و برآن می‌شود مراحل بیماری و نیز رابطه تن با ویروس را شناساسی علمی کند و درمان بیابد و می‌یابد.

   واقعیتی بسیار مهم و درس‌آموز این که ذهنیت‌هایی که از استقلال و رابطه آن با آزادی غافلند، بنابراین درک صحیحی از این دو حق خود ندارند، توانا به پذیرفتن درمان یافت شده نمی‌شوند. این واقعیت مهم توضیح می‌دهد چرا درمان یافت شده، به موقع، در همه جا، بکار نمی‌رود و از مرگ انسانها و زیانهای اقتصادی نجومی، پرهیز نمی‌شود. چرا همکاری بین‌المللی در یافتن واکسن انجام نمی‌گیرد؟ چرا...

   در غرب، استقلال با تعریف زیرسلطه نبودن، پذیرفته است. اما مسلط مستقل نیست؛ اما این تعریف که استقلال موضع نه مسلط و نه زیرسلطه است، پذیرش همگانی نیافته ‌است بخاطر موضع مسلط غرب. آیا بیماری کووید 19 سبب می‌شود مردم این کشورها دریابند تغییر نظام‌هاشان به ترتیبی که شهروندان حقوند بگردند و توانایی برآوردن نیازهای اساسی خود را داشته باشند، نیاز به قبول تعریف صحیح استقلال است؟ در حقیقت، برای این‌که نظام‌ها تغییر کنند، قدم اول و اساسی این‌است که از روابط مسلط – زیرسلطه خارج شوند. یعنی رابطه‌ها را بر پایه نه مسلط نه زیرسلطه، رابطه‌های دوستی و همکاری بگردانند. به این تعریف، بلحاظ آزاد و حقوند زیستن نیز نیازدارند. به این دلیل ساده که وقتی اختیار گرفتن تصمیم (استقلال) را ندارند، اختیار گزینش نوع تصمیم (آزادی) را نیز ندارند. برای اینکه اثر غفلت از استقلال و آزادی را نیک دریابیم، چند مثال می‌آوریم:

● در سطح کشور با کشور، وقتی رابطه‌ها، رابطه‌های سلطه‌گر – زیرسلطه هستند، همکاری ناممکن می‌شود. چراکه مسلط گمان می‌برد هم اختیار خود را دارد و هم اختیار کشورهای در موضع زیرسلطه را. اصل هم «همه برای من» یا به قول ترامپ، «اول امریکا» است. زیرسلطه‌ها و آنها که در موضع زیرسلطه هستند نیز هم به همکاری فراخوانده نمی‌شوند و رابطه آنها با سلطه‌گر یا تسلیم است و یا ستیز و سازش. رابطه‌های کشورها نیز شفاف نیستند. دلیلی گویاتر از انتشار ویروس کرونا در جهان، هم بر فقدان همکاری و هم بر نبود شفافیت نمی‌شود آورد. در سطح درمان و یافتن واکسن نیز فقدان همکاری و بود رقابت شدید و نبود شفافیت، بس آشکار هستند.

   در عوض، استقلال، با تعریف نه مسلط نه زیرسلطه، همکاری میان کشورها را ممکن می‌کند و اگر این همکاری بود، شیوع بیماری کووید 19 و بسا خود بیماری نیز نبود. سلسله مقاله‌های تحقیقی لوموند (مقاله نخست در 28 آوریل 2020 انتشار یافته است) در باره چگونگی آگاهی از این بیماری و شیوع آن، گویای اثر مرگبار نبود همکاری بین‌المللی و بود روابط قوا میان «قدرت‌های جهانی» است؛

● در سطح درمان، وقتی عقل خودانگیخته، یعنی مستقل و آزاد نیست، درمان کنندگان پیشاروی بیماری ناشناخته، این رویه را درپیش گرفته‌اند: بیماری ناشناخته، تجهیزات و دارو ناموجود، پس به کسانی که بیماریشان شدت می‌گیرد، تنها می‌توان کمک کرد راحت بمیرند. در برابر، وقتی عقل خود انگیخته است، بنا را برشناسایی بیماری و بکارگرفتن تجهیزات و داروهای موجود در درمان می‌گذارد. هر دو رویه در کشورهای مختلف مشاهده شده‌اند. درمان مؤثر که دکتر فیروزه بنی‌صدر یافته‌‌ است، دلیل که اگر این رویه در همه کشورهای جهان بکار می‌رفت، هم دوره درمان کوتاه می‌شد و کار به «مراقبت‌های ویژه» نمی‌کشید و هم از خسران اقتصادی بسیار کاسته می‌شد؛

● در سطح مردم که در معرض ابتلای به بیماری هستند، غافل نشدن از استقلال و آزادی، یعنی خود را یکی چون همه دیگر انسانها دیدن، بالاتر و پایین‌تر ندیدن، همگان را مسئولیت شناس می‌کرد. مسئولیت در قبال خود و در قبال همه دیگر انسان‌ها، مراقبت در مبتلی نشدن و مبتلی نکردن و در صورت ابتلا، توسط مسئولیت نشناس‌ها، درجا در صدد درمان برآمدن و پرهیز از مبتلی کردن دیگران و همکاری با دیگران در جلوگیری از فراگیر شدن بیماری. در حقیقت، انسانهای مستقلی که خود را نه مسلط و نه زیرسلطه، نه برتر و نه دون‌تر تعریف می‌کنند، دیگران را نیز دارای این استقلال می‌دانند و چون به یمن استقلال، آزادی عمل و انتخاب نیز دارند، مسئولیت شناس هستند و از این واقعیت بسیار مهم نیز آگاهند که استقلال و آزادی، بنابراین، مسئولیت‌شناسی، از تحصیل دانش و بکاربردن آن در زندگی خود بمثابه حقوند، جدایی‌ناپذیرند. آن فرهنگ که فرهنگ استقلال و آزادی خوانده می‌شود و مردمی که خود را از آن برخوردارکنند، مصون می‌مانند، این فرهنگ است.

      هرگاه کشورهای جهان این فرهنگ را می‌داشتند، نظام سلطه‌گر – زیرسلطه نبود و جامعه‌ها و جامعه‌ جهانی حقوند و برخوردار از نظام‌های باز و تحول پذیر، بودند؛ به بیمار بدتر از کووید 19 که پیش‌خورکردن و از پیش متعین‌کردن آینده است، نیز مبتلی نبودند و میان دو ترس، یکی ترس از مرگ از فقر و دیگری مرگ از بیماری فراگیر، سرگردان نبودند:

# **❋ کاستی دوم، کاستی اقتصادهای مبتلی به پیش‌خورکردن و از پیش متعین کردن آینده:**

   پنجاه سال از هشدار در باره پیشخورکردن و از پیش متعین‌کردن، دردی که اقتصادها بدان گرفتارند، می‌گذرد. اینک ویروس کرونا، جهان را در برابر واقعیتی قرارداده است که اگر نادیده گرفته شود، فاجعه بزرگ در سطح جهان، روی خواهد داد: تولید سال 2019را جهانیان در 7 ماه مصرف کرده بودند. اینک که قرنطینه چرخهای اقتصادها را از حرکت بازداشته ‌است، یک راه‌کار تغییر نظام است و راه‌کار دیگر، ماندن در نظام با پیشخورکردن بیشتر. چراکه دولت‌ها ناگزیر می‌شوند بر میزان قرضه خود بیفزایند کمی از آن را میان آنها که گرفتار بی‌کاری شده‌اند توزیع کنند و بیشتر آن را در اختیار بنگاه‌های اقتصادی قراردهند. یکی از اثر تزریق پول در اقتصاد گرفتار قرنطینه، تورم است. سود تورم به سرمایه‌سالاران می‌رسد و زیان آن عاید کارگران و همه آنهایی می‌شود که باید فرآورده‌ها را گران‌تر بخرند و بابت خدمات پول بیشتری بپردازند.

     اما زیان بسیار بزرگ آن، شدت‌گرفتن پیشخورکردن است. نظام کنونی از پیش متعین شده‌است. تغییر آن، کاری آسان نیست. نیاز به تغییر نظامها بر اصل استقلال و آزادی – به شرح بالا – دارد. جامعه‌های در موضع مسلط و نیز جامعه‌های در موضع زیرسلطه، نظام‌های هرمی شکل دارند. این شکل باید تغییر کند. این تغییر اجرای تدابیر زیر را اجتناب ناپذیر می‌کند:

1. رهاکردن غیر عقلانی ترین‌کار که تولید و مصرف انبوه است و متعادل کردن تولید و مصرف، بنابراین، نیازهای اساسی را راهبر تولید و مصرف کردن؛

2. هم اکنون دولت و مردمان کشورهای مختلف مقروض هستند. قرضه دولتها بیشتر از تولید ناخالص داخلی کشورها است. اینک بنابر افزودن رقم‌های بزرگ بر این قرضه‌ها است. حال آن‌که دست کم 10 برابر تولید ناخالص جهان، سرمایه در بازار فرآورده‌های مشتق، در گردش است. هرگاه تنها یک برابر آن بعنوان مالیات اخذ شود، نه تنها هیچ کشوری نیازمند افزودن بر بار کمرشکن قرضه‌ها نیست که می‌تواند مقداری از بارقرضه خود را نیز سبک کند؛

3. وقتی همه جامعه‌ها و دولت‌ها بدهکارند، پس طلبکارها نیز وجود دارند. این طلب‌کار ماوراءملی‌های مالی و پولی و صنعتی هستند. هرگاه جامعه جهانی خود را از مدیریت مردم سالاری برخوردار کند و آن مدیریت، این ماوراءملی‌ها را به مهار خود درآورد و

4. تخریب نیروهای محرکه را به صفر رساند و 10 برابر تولید ناخالص داخلی کشورها، یعنی سرمایه‌ای که در بازار فرآورده‌های مشتق گرفتارند، در سرتاسرجهان، در رشد انسان و آبادانی طبیعت بکار اندازد.

   و چون آن مدیریت – که در دوران انقلاب پیشنهاد شد و بطور مستمر پیشنهاد می‌شود – تشکیل نیست، در سطح هرکشور، می‌توان نظام‌های اجتماعی – اقتصادی را بر وفق حقوق پنج‌گانه، تغییر داد. این کار، برای کشورهای در موضع زیرسلطه و یا زیرسلطه، آسان‌تر است. زیرا نظام‌های آنها به اندازه‌ نظامهای اجتماعی – اقتصادی مسلط‌ها یا در موضع مسلط‌ها متعین نیست.

5. بدین‌قرار، شدت و ضعف تعین، اندازه محرومیت جامعه‌ها را از استقلال و آزادی، بدست می‌دهند. بدین محک می‌توان وضعیت سنجی دقیقی از نظام‌های اجتماعی بعمل‌آورد. واقعیت اولی که از پیش متعین شدن نظام‌ها، در برابر چشمان انسان‌ها قرارداد‌ه است، این‌ است که همه جهانیان در برابر یک مسئله قرارگرفته‌اند و آن پویایی مرگ است. جانشین کردن آن با پویایی زندگ، به سخن دیگر بکار انداختن نیروهای محرکه در رشد انسان و آبادانی طبیعت، نیز راه‌حل آن ‌است. این راه‌حل نیز نیازمند بازیافتن استقلال، بمعنای نه مسلط، نه زیرسلطه و آزادی بمعنای رهایی از جبرهای درونی و برخورداری از امکانهای انتخاب و عمل است.

\*\*\*\*\*

# [**وضعیت سنجی 303**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/37884-2020-05-07-14-59-55.html)

**تاریخ انتشار 18 ارديبهشت 1399**

# **دنیای بعد از کرونا؟**



وقتی از دنیای بعد از کرونا می‌پرسیم، این پرسش محل پیدا می‌کند: آیا انسانها در دنیای خوبی زندگی می‌کردند و اگر کرونا نبود، از حالا تا 50 سال بعد، جهان بهشت می‌شد و یا جهنمی سوزان‌تر؟  نخست از قول آکادمی ملی علوم امریکا وبرنده جازه نوبل اقتصاد، دنیایی را بهتر بشناسیم که در آن زندگی می‌کنیم:

# ❋ هم اکنون در جهنم می‌زییم و اگر به رویه کنونی ادامه دهیم، در 2070، یک سوم بشریت باید در نقاط داغی نظیر صحرا زندگی کنند:

● آکادمی ملی امریکا هشدار می‌دهد: 50 سال بعد 3.5 میلارد انسان محکوم به زندگی در نقاط داغ چون صحرای افریقا خواهند شد:  
    گزارش در چهار مه 2020، در مجله این آکادمی درج شده و لوموند آن را در 5 مه بازنشر کرده ‌است. چکیده گزارش این‌ است:  
    اگر کاری برای محدودکردن فرستادن گاز کربنیک به فضا نکنیم، 3.5 میلیارد انسان ناگزیر می‌شوند از «کاشانه زیست کردنی»، از کاشانه‌ای خارج شوند که 6000 سال است انسانها بسر می‌برند و پیشرفت می‌کنند.  
    بدین‌سان، یک سوم از جمعیت جهان، ناگزیر خواهند شد در شرائط آب و هوایی نزدیک به غیر ممکن زندگی کنند. این 3.5 میلیارد انسان از کاشانه کنونی خود بیرون خواهند شد. در واقع، زیستگاه آنها جهنم خواهد شد. آکادمی هشدار می‌دهد هرگاه کاری در کاستن از آلودگی جهان انجام نگیرد، بخشی از جهان همچون صحرای افریقا داغ خواهد شد.  
    گروه محققان چینی و امریکایی و اروپایی، در کار این تحقیق هستند که با توجه به داده‌های محیط زیستی و سیر تحول محیط زیست از دیرگاه تا امروز و میزان افزایش جمعیت جهان و توانایی زمین برای سیرکردن این جمعیت، چند و چون «کاشانه زیست» انسانها چه خواهد شد. به سخن دیگر شرائط زیست و پیشرفت آنها کدامها خواهند بود.  
    هم اکنون، جمعیت و کشاورزی و دام پروری در بخشی‌هایی محدود از زمین متراکم هستند: اغلب جمعیت جهان در مناطق معتدل زندگی می‌کنند. در این مناطق، متوسط حرارت 11 تا 15 درجه سانتی‌گراد است. جمعیت کم‌تری هم در مناطق گرم و یا استوائی زندگی می‌کنند متوسط حرارت 20 – 25 درجه سانتی‌گراد است. گروه محققان بر آنند که در طول 6000 سال این وضعیت تغییر نکرده ‌است.

سخت‌ترین شرائط کدامند؟:  
    این وضعیت تاریخی ثابت، می‌تواند گرفتار تغییرهای تحمل ناکردنی در طول 50 سال آینده بگردد: بنابر قول کارشناسان بین‌المللی، هرگاه فرستادن گازکربنیک به فضا بی‌وقفه افزایش یابد، دمای زمین در 2070، 3 درجه گرم‌تر از حرات زمین پیش از دوران صنعتی خواهد شد. اما بنابر قول انجام دهندگان تحقیق، اکثریت انسان‌ها باید افزایش حرارتی دوبرابر آن، یعنی حدود  7.5 درجه را تحمل کنند. این بدان‌خاطر است که اولاً زمین بیشتر از اقیانوس‌ها گرم می‌شود و ثانیاً مناطقی بیشتر گرم می‌شوند که، در آنها، جمعیت نیز بیشتر افزایش می‌یابد.  
    بدین‌قرار، از حالا تا سال 2070، جمعیت مناطق معتدل، متوسط سالانه حرارت 20 سانتی‌گراد را تجربه خواهند کرد. یعنی درحرارتی معادل حرارت شمال افریقا زندگی خواهند کرد. مردمان ساکن قسمتهایی از جنوب چین و مناطق حوزه مدیترانه زندگی در این حرارت را خواهند یافت. ساکنان مناطقی که هم اکنون بسیار گرم هستند، گرفتار متوسط سالانه 29 درجه خواهند شد. این وضعیت سخت را، در حال حاضر، 0.8 درصد مساحت کره زمین دارد. بیشتر آن نیز صحرای افریقا است. اما از حالا تا سال 2070، حدود 19 درصد زمین گرفتار آن خواهد شد که محل سکنای 3.5 میلیارد انسان است.  
انقلاب اسلامی در هجرت: می‌دانیم که مدیر محیط زیست ایران، عیسی کلانتری، هشدار داده بود که عمل نکنیم، تا 30 سال دیگر ایران بیابان می‌شود و 50 میلیون از جمعیت ایران ناگزیر از مهاجرت خواهند شد. بدین‌سان، سرزمین ایران گرفتار  دو ضد حیات است: یکی جهانی که سبب گرمای دمای زمین می‌شود و یکی «ایرانی» که هم‌زمان، سرزمین ایران را بیابان و خاک آن را پوک می‌کند و سبب فرورفتن زمین، حتی در شهرها می‌شود.   
    چاره کار، آیا غیر از این‌ می‌تواند باشد که طبیعت را موجود زنده بشناسیم و حقوق ذاتی حیات طبیعت را رعایت کنیم؟ اما آیا می‌توانیم بدون این‌که خود را صاحب حقوق ذاتی حیات بشناسیم و بدانها عمل کنیم، خویشتن را از مرگ در جهنمی برهیم که خود ساخته‌ایم و می‌سازیم؟:

● وضعیت امروز را محمد یونس، برنده جایزه نوبل اقتصاد، یادآور می‌شود:  
    لوموند 5 مه 2020، نوشته محمد یونس را انتشار داده‌ است. او نخست وضعیت جدید را یادآور می‌شود و سپس راه‌کار خود را برای بیرون رفتن از این وضعیت تشریح می‌کند. اما وضعیت امروز جهان، آن سان که او می‌بیند:  
    بیماری واگیر کوید-19 دارد به جهان ما زیان‌های اندازه ناپذیر می‌زند. اما زیان هراندزه بزرگ باشد، در عین‌حال فرصت منحصر به فردی است که در اختیار ما قرار گرفته است. تمامی دنیا باید به یک پرسش پاسخ گوید که در باره سرنوشت زندگی بر روی زمین است: موضوع این نیست که چگونه باید چرخ اقتصاد کنونی را باز به حرکت درآورد. به یمن تجربه غنی خویش، ما این اقبال را داریم که به این پرسش پاسخ دهیم. پرسش واقعی این‌است: آیا ما باید به اقتصادی بازگردیم که ویروس کرونا چرخهای آن را از حرکت بازداشت و یا باید به عبور از آن بیاندیشیم؟ تصمیم با ما انسان‌ها است. بیهوده‌ است بیاد بیاورم که دنیای پیش از کروناویروس، دنیای تباهی بود. پیش از این‌که این ویروس توجه‌ها را به خود جلب کند، بشریت آماده رویارویی با بهمنی از تراژدی‌ها می‌شد: فاجعه محیط زیست که کره زمین را غیر قابل سکنای برای انسان می‌کند و فرصت پیشگیری از آن دارد از دست می‌رود؛ هوش مصنوعی که انبوه بیکاران را پدید می‌آورد؛ تمرکز ثروت که کارش دارد به انفجار می‌کشد. دهه ای که آغاز شده‌ است واپسین فرصت است و ما از هشداردادن به این‌که این فرصت را نباید از دست داد، باز نایستاده‌ایم. هرگاه این فرصت را از دست بدهیم، دیگر هر کار که بکنیم اثرات ناچیز و ناکافی خواهد داشت و کره زمین را نجات نخواهد داد. بنابراین، باید از خود بپرسیم: آیا می‌خواهیم به این دنیا بازگردیم؟ پاسخ آری یا نه این پرسش، انتخابی است که ما باید بکنیم.  
    نخست باید بر سر این امر تفاهم کنیم که اقتصاد یک وسیله بیش نیست؛ وسیله رسیدن به هدفهایی است که ما انسانها تعیین می‌کنیم.   
    بیماری واگیر، بطور ناگهانی، وضعیت جهان را تغییر داده است. افقهای شگفت انگیزی را به روی ما گشوده‌ است که به خیال نیز در نمی‌آمدند. ما همه جهت‌ها را می‌توانیم در پیش بگیریم. چه آزادی انتخاب باورنکردنی‌ای! برای این‌که انتخاب صحیحی انجام دهیم، باید در باره اقتصادی که می‌خواهیم داشته باشیم، به توافق برسیم. باید به تفاهم برسیم که اقتصاد جز یک وسیله نیست و این وسیله بکار وصول به هدفهایی می‌آید که ما تعیین کنیم. اقتصاد دامی نیست که قدرت خداوندی گسترده است که ما انسانها را بدام اندازد و مجازات کند. هیچ‌گاه نباید از یاد ببریم که اقتصاد یک وسیله است و این وسیله را ما خود ساخته‌ایم؛ وسیله ای است که همواره باید موضوع اندیشیدن و بازاندیشیدن ما باشد تا آن‌گاه که ما را به رفاه مشترک برساند.   
انقلاب اسلامی در هجرت: بدین‌قرار، هم هشدارهای افزون بر نیم قرن ایستادگان بر میثاق با استقلال و آزادی، آنها که این دو حق را روش زندگی کرده‌اند، بجا بوده‌اند و هرگاه انقلاب بدیل درخور خود را می‌یافت و برنامه عمل اجرا می‌شد، ایران امروز الگویی بود برای امروز و فردای بشریت و هم سخن آنها که اقتصاد برای انسان است و نه انسان برای سرمایه سالاری و جهان مدیریت مردم‌سالاری می‌خواهد برای مهار نیروهای محرکه و بکار انداختن آنها در رشد انسان و عمران طبیعت، برحق است و هم این هشدار آنها راست که جهانیان در برابر یک مسئله و یا سئوال قرارگرفته‌اند. هرگاه ایرانیان استقلال و آزادی را بر می‌گزیدند، نه تنها بجای 40 سال رفتن به بیراهه مرگ و ویران‌گری، 40 سال رشد کرده بودند، وامروز، بمثابه الگو/بدیل، پاسخ پرسشی بودند که پیشاروی بشریت قرارگرفته است.

# ❋ کدام انتخاب؟:

● راه‌کار پیشنهادی محمد یونس:

روش ما باید تجربی باشد تا اگر وسیله ما را بد راه‌برد، بتوانیم آن را اصلاح کنیم. برای مثال، اگر ما برآن شویم صدور گاز کربن به هوا را به صفر برسانیم، باید در پی اتخاذ تدابیر و ساختن وسائلی بشویم که ما را به هدف می‌رسانند. آیا ما می‌خواهیم دنیایی داشته باشیم که در آن بی‌کار نباشد؟ آیا می‌خواهیم ثروت‌ها متمرکز نشوند؟ هرگاه پاسخ ما آری باشد، باز باید وسائل ایجاد کنیم و بکار اجرای تدابیری بریم که ما را به این دو هدف می‌‌رسانند. وقتی موجودی که انسان است می‌خواهد کاری را انجام دهد، می‌تواند. برای انسان، هیچ کار ناممکن نیست. نویسنده این تدبیرها را پیشنهاد می‌کند:

1. بجای به گردش درآوردن چرخهای اقتصاد کنونی، بازسازی یک اقتصاد:

یک تصمیم جهانی، تصمیمی به اجماع و ساده، کار را بسیار آسان می‌کند: ما نمی‌خواهیم به اقتصادی برگردیم که خود آن را متوقف کردیم. حتی نباید از «برنامه به گردش درآوردن چرخهای آن اقتصاد» سخن بگوییم تا که وضعیت روشن و شفاف بگردد. ما باید از «برنامه بازسازی اقتصاد» سخن بگوییم. بنگاه‌های اقتصادی در قلب این برنامه خواهند بود. اصل راهنمای بازسازی این‌است: وجدان اجتماعی و محیط زیستی اساس و پایه همه تصمیم‌ها است. دولتها باید مراقبت کنند که حتی یک دلار، در آنچه سود جامعه و محیط زیست درآن نیست، خرج نشود.

حالا که در بحبوحه بحرانیم باید برنامه های بازسازی طراحی و اجرا کنیم که برای جامعه سودمندند. وگرنه بحران که پایان بیابد، افکار کهنه و برنامه‌های کهنه به تاخت سرخواهند رسید و در را به همان پاشنه خواهند چرخاند. شماری تصمیم‌های جدید را بی‌اعتبار می‌کنند که صحت آنها آزمون نشده‌اند و...

2. کلید«کارفرمایی اجتماعی» social business :

در چارچوب برنامه بزرگ بازسازی، من پیشنها می‌کنم که نقش محوری به شکل جدیدی از کارفرمایی داده شود که آن را «شغل اجتماعی می‌خوانم. موضوع فعالیت کارفرمایی از این نوع، حل مسائل افراد است. کارفرمایان تنها سرمایه خود را باز می‌گردانند و در پی سود نیستند. وقتی سرمایه اولیه مستهلک شد، هرسودی حاصل شد، در کارفرمایی بکار می‌افتد. کار دولت نیز این‌ می‌شود که این‌گونه کارفرمایی‌ها را تشویق کند و به اقتصاد اجتماعی کمک کند و بطور فعال، در بازسازی شرکت کند. اما نباید منتظر بنشینند تا که این گونه کارفرمایی‌ها ایجاد شوند، بلکه باید نقش موتور را بازی کنند بخصوص با برعهده گرفتن معیشت محروم‌ترین‌ها و بی‌کاران. باید خدمات اساسی، چون بهداشت و آموزش و پرورش را تصدی کنند. و تا سربرآوردن کارفرمایی‌های اجتماعی، از همه کارفرمایی‌ها حمایت کنند.

برای شتاب بخشیدن به ایجاد کارفرمایی‌های اجتماعی، دولتها می‌توانند، در مقیاس ملی و محلی، صندوق‌های تضمین کننده ریسک ایجاد کارفرمایی اجتماعی را ایجاد کنند. می‌توانند بخش خصوصی، بنیادها، مؤسسات مالی و پولی، صندوقهای سرمایه‌گذاری را برآن دارند که چنین کنند و کارفرمایی‌های سنتی را به تبدیل شدن به کارفرمایی اجتماعی و یا به شریک شدن با آنها که در اقتصاد اجتماعی صاحب نقش می‌شوند برانگیزند.

بنابر این برنامه بازسازی، دولتها به کارفرمایی‌های اشتغال اجتماعی کمک مالی می‌کنند تا که واحدهای تولیدی را بخرند و یا به کارفرمایی‌های گرفتار مشکل کمک کنند در تبدیل شدن به کارفرمایی‌های اجتماعی. بانکهای مرکزی باید بتوانند به ایجادکنندگان کارفرمایی‌های اجتماعی امکان دهند از حمایت مؤسسه‌های مالی و پولی برخوردار شوند تا که بتوانند از بازار پول، وام بستانند. در دوران بازسازی که فرصتهایی که باید مغتنم شمرد بسیارند، دولتها باید بکوشند بیشترین کسان در ایجاد کارفرمایی‌های اجتماعی شرکت کنند. چه کسانی باید در این کارفرمایی‌ها سرمایه‌گذاری کنند؟ سرمایه‌گذاران چه کسانی هستند؟ آنها را کجا باید پیدا کرد؟ آنها همه جا هستند. ما آنها را نمی‌بینیم؛ تنها بدین‌خاطر که رساله‌های اقتصادی کنونی وجودی برآنها قائل نیست. چشم‌ها چنان تربیت نشده‌اند که آنها را ببینیم. تازه در کلاسهای درس اقتصاد، موضوع‌هایی از نوع کارفرمایی اجتماعی تدریس می‌شوند...

/

3. افزودن بر سهم کارفرمایی اجتماعی در اقتصاد:

تا وقتی که اقتصاد، علم تحصیل حداکثر سود می‌ماند، ما نمی‌توانیم در بازسازی اجتماعی و محیط زیست، بدان تکیه کنیم. راه‌برد نیک این‌است که سهم کارفرمایی اجتماعی را، که بتدریج کارش رونق می‌گیرد، در کل اقتصاد، بیشتر کنیم. موفقیت اشتغال اجتماعی نه تنها سبب بالارفتن سهم آن در کل اقتصاد می‌شود، بلکه سبب می‌شود که شمار روزافزونی از کارفرمایان هم در کارفرمایی سنتی کارکنند و هم در کارفرمایی اجتماعی. بدین‌سان است که اقتصادی با منش اجتماعی و محیط زیستی، متولد می‌شود.

بمحض اینکه دولت به رسمیتشان بشناسد، سرمایه‌گذاران و نقشمندان کارفرمایی اجتماعی، با وجودی همه هیجان، ظهور خواهند کرد تا که نقشی را ایفا کنند که این فرصت فرید تاریخی، ایجابش می‌کند. این کارفرمایان اندک شمار مردم خوش نیکوکار نیستند. اکو سیستمی جهانی مرکب از ماوراءملی‌های غول آسا و صندوق‌های بزرگ سرمایه‌گذارند بسیاری کارفرمایان بس با استعداد، بنیادها و شرکت‌های مالی و پولی، هم برخوردار از تجربه‌ای طولانی در تمویل و مدیریت کارفرمایی‌های اجتماعی بین‌المللی و محلی وجود دارند.

بمحض این‌که کارفرمایی اجتماعی توجهی را که در خور است از دولت دید، آنها که در پی سود شخصی نیستند، استعدادهای بی‌بهره مانده خویش را، در ایجاد و راه بردن کارفرمایی‌های اجتماعی نمایان خواهند کرد. اینان اهمیت نقش خویش را در حل بحران‌هایی که ما گرفتارشانیم، نشان خواهند داد.

4. نزدیک کردن شهروندان به دولت و مقامات آن:

برنامه بازسازی باید تقسیم سنتی میان شهروندان و دولت را لغو کند. بنابر اصل راهنمای کنونی، نقش شهروندان این‌است که از کسان خود مراقبت کنند و مالیات‌های خود را بپردازند و نقش دولت (بمیزان کم‌تر بخش انجمن‌های مختلف) این‌است که مسائل جمعی که عبارتند از آب و هوا، شغل و بهداشت، آموزش و پرورش، و... را تصدی کند. برنامه بازسازی باید این دیوار را فروریزد و هم شهروندان را به ایجاد کارفرمایی‌های اجتماعی خویش تشویق کند. توانمندی آنها در عرض و طول کارفرمایی اجتماعی نیست، بلکه در پرشمار بودن آنها است. دولتی که رفتار نیک در پیش گیرد، می‌تواند چنان فعالیت های فراوان ایجاد کند که هرگز دیده نشده است.

نخستین مسئله‌ای که شهروندان و دولت می‌توانند بدان بپردازند، مسئله بی‌کاری است. بی‌کاری‌ای را باید حل کرد که دارد بنای اقتصاد را فرو می‌ریزد. سرمایه‌گذاران از کارفرمایی‌های اجتماعی حمایت خواهندکرد تا شغل ایجاد کنند. به یمن آن سرمایه‌گذاران، بیکاران خود نیز می‌توانند کارفرما بگردند. انسان کارفرما خلق شده‌است و نه درجستجوی کار. بدین‌سان، کارفرمایی اجتماعی، در کنار بخش دولتی، می‌تواند سامانه سلامت استواری را ایجاد کند. دولت نیک کردار می‌تواند، به وسائل نادیده و ناشنیده و با همکاری همه شهروندان، می‌تواند سبب نوزایش بنیادی جهان بگردد.

هرگاه فرصت نوسازی اجتماعی را از دست دهیم، یک راست در کام فاجعه‌ای فروخواهیم رفت بسیار بدتر از فاجعه‌ای که کروناویروس ما را بدان گرفتار کرده ‌است.

هرگاه خواننده این راه‌کارها، آنها را با اصول راهنمای انقلاب ایران و برنامه عملی که به جامعه آن روز ایران پیشنهاد شد و تدابیر اقتصادی که در دوران مرجع انقلاب به اجرا گذاشته شد، مقایسه کند، تصدیق خواهد کرد که آن برنامه جامع‌تر بود و هرگاه اجرا می‌شد، براستی ایران را الگو/بدیل می‌گرداند.

اما اجرای این برنامه نیازمند آن‌است که انسان و طبیعت و همه دیگر زیندگان روی زمین، حقوند شناخته شوند. بنابراین، در وضعیت بد امروز و در وضعیت بسیاربدتر فردا، هر جامعه‌ای نیازمند پذیرفتن و عمل‌کردن به حقوق پنج‌گانه و برخوردار شدن از قانون اساسی برپایه حقوق پنج گانه‌ای و برنامه عملی است که برای بازسازی ایران، بمحض رهایی از استبداد، تهیه شده‌است.

**\*\*\*\*\***

# [**وضعیت سنجی 304**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/37974-2020-05-14-14-56-19.html)

**تاریخ انتشار 25 ارديبهشت 1399**

# **درسهایی که یک بیماری جهان‌گیر می‌آموزد**



بیماری کوید – ۱۹ واقعیتهایی را آشکار کرد و دروغها و مجازها و غیر عقلانی‌ها و خرافه‌هایی را بی‌اعتبار گرداند. بنابراین، درسها می‌آموزد. مجله نوول ابسراتور، مورخ ۱۱ ماه مه ۲۰۲۰، مصاحبه‌ای را با جامعه‌شناسی بنام اوا ایلوز( Eva Illouz )که هفته نامه، بزرگ توصیفش می‌کند، بعمل‌ آورده ‌است. بنظر این جامعه‌شناس، این بیماری، ۷ درس می‌آموزد. این درسها را نقل و نقد می‌کنیم و درسهای مهم و به فکر نرسیده و بر زبان او جاری نشده را نیز خاطر نشان می‌کنیم:

# **❋ هفت درس یک بیماری جهانگیر:**

# **۱. درس اول این‌که ما در سایه دولتهای قدرتمند زندگی می‌کنیم:**

۴.۶ میلیارد از جمعیت جهان، به اراده خود به قرنطینه رفتند، کار و زندگی اجتماعی خود را، بدون اعتراض عمده‌ای، واگذاشتند. این جمعیت عظیم، به دلخواه خود، جنبه‌های اساسی آزادی خود را رها کردند. این در حالی که ما اطلاعات کلیدی را در اختیار نداریم (برای مثال نمی‌دانیم واقعاً چه تعداد به این بیماری مبتلی شده‌اند و درصد واقعی مرگ و میر آن چیست؟). این بدان معنی است که به قول توماس هابس، ترس از مرگ، قوی‌ترین حالت عاطفی سیاسی است و ما همواره حاضریم بخاطر امنیت خویش، آزادی خود را فدا کنیم. به قرنطینه رفتن این جمعیت عظیم قدرت فوق‌العاده دولت را در کشورهای جهان اثبات می‌کند. در همه جا، ظرفیت اطاعت شهروندان از دولت فوق‌العاده است. به کدام دلیل می‌گوییم دولتها قدرت فوق‌العاده دارند؟ به این دلیل که تصویب‌نامه صادر کردند و تصمیم‌های گاه بی‌ربط اتخاذکردند و شهروندان آنها را به اجرا گذاشتند. مُدی، نخست وزیر هند، از امروز به فردا، یک میلیارد مردم هند را به قرنطینه فرستاد، بدون اینکه به آنها فرصت آماده شدن بدهند...

چهل سال بود که نئولیبرالها در بوق می‌کردند دولت بیش از اندازه پرزور، ناکارآمد، سطحی و باد کرده ‌است. حالا پرشمارند نئولیبرالهایی که، از امروز به فردا، واگرد کرده و جانبدار دولت قوی شده‌اند. بعد از دهه‌ها که نمو اقتصادی بی‌پایان، شرط اجتناب ناپذیر زندگی جامعه‌های ما بود، حالا بعد سیاسی و اخلاقی امور انسانی، بازآمده و نقش اول در اشتغالات همگان شده‌ است. الا این‌که سیاستی که بازگشته است، از نوعی کاملاً جدید است: سیاستی در باره شرائط زندگی است که بیش از پیش، باید فاجعه‌های طبیعی – محیط زیستی و زیست شناسی را مدیریت کند. کروناویروس جنبه‌ای از سیاستی را به ما می‌نمایاند که تضمین کننده شرائط زندگی ما، آنهم در حالی باشد که آب و هوا و محیط زیست ما را تهدید به فروریختن از اساس می‌کنند.

**●نقد:**

۱. جامعه‌شناس تمام واقعیت را نمی‌بیند: آزادی و امنیت دوگانه نیستند. وقتی در بیرون از قرنطینه، امنیت نیست، پس آزادی نیز نیست چرا که آزادی حقی از حقوق ذاتی حیات است. بکاربردن این حق در به خطر انداختن زندگی، ممکن نمی‌شود مگر به تعریف آن به قدرت ضد حیات. در قرنطینه تحرک و... نیست، امنیت بنابراین، آزادی در محدوده فرنطینه هست. در حقیقت، اوا ایلوز گستره آزادی را با خود آزادی یکی می‌انگارد. هرگاه در قرنطینه نیز امکان برآوردن نیازهای اساسی نباشد، نه امنیت و نه آزادی هست. نمونه ایران.

۲. از اتفاق، ویروس کرونا بی‌کفایتی اداره کنندگان دولت‌ها را نمایان کرد. از ورود ویروس به عمل در انسان تا جهان‌گیر شدن و از آن، تا درمان، بی‌کفایتی‌ها و کاستی‌هایی را عیان کرد که نتیجه اهمیت ندادن به این دو تعریف و کاربرد از استقلال و آزادی، هستند: کشورها در نیازهایی که خود باید بر آورند، خودکفا نیستند (نبود استقلال) و در برآوردن نیازها که با همکاری با یکدیگر برآوردنی هستند، توانا به همکاری در سطح جهان، به جای خود، در سطح اتحادیه‌ها و بسا در سطح کشور نیستند (نبود آزادی).

۳. این امر که ۴.۶ میلیارد انسان به قرنطینه رفتند، بیانگر قدرت دولت‌ها اگر باشد - اگر، زیرا آنها به استناد شورا‌های پزشکی مردم را قرنطینه کردند -، بیانگر توانایی آنها نیست. به شرح بالا، بیانگر ضعف آنها است. چراکه اگر ضعیف نبودند، بیماری جهانگیر نمی‌شد و اگر به حیات و حقوق ذاتی آن، بهای لازم را می‌دادند، بنابراین، تجهیزات لازم برای دفاع از حیات را ایجاد می‌کردند، نیازمند قرنطینه کردن مردم نمی‌شدند. ویروس کرونا، ضعف و قوت فرهنگ‌ها و دولت‌ها را نمایان کرد: در کشورهایی که زور و دروغ و غیرعقلانی و مجاز در زندگی فردی و جمعی کم‌تر نقش دارند و دولتها مجهزترند، مبارزه با بیماری موفق‌تر بوده ‌است.

# **۲. درس دوم: تمامی دولتها به یک نحو قدرت خود را بکار نبرده‌اند:**

   بحران کرونا ویروس به کشورها و ملتها، قوت‌ها و ضعف‌های رژیم‌های سیاسی آنها را نمایان کرد: در اسرائیل، از دیرباز، بامسائل مدنی همانطور رفتار می‌شود که مسائل امنیتی. بنابراین، از نخست تا دوایر سری، همان فنون ضد تروریست را بکار بردند و همه اسرائیلی‌هارا تحت کنترل قرار دادند. در امریکا، بیماری معلوم کرد که درک از آزادی، درکی افراطی است: برخی از فرمانداری‌ها، مثل کارکاس، تصویب‌نامه قرنطینه کردن ساکنان ایالات تحت فرمانداری خود را، بنام حق اجتماع مذهبی در کلیساها رد کردند (در اسرائیل نیز خاخام کانیوسکی نیز همین رویه را اتخاذ کرد). و یا شماری از امریکاییان خواهان ادامه کسب و کار خود شدند. لیبرالیسمی که راست افراطی، در دهه‌های اخیر ترویج کرده‌است، با مدیریت بحرانی که حیات انسان‌ها تهدید می‌کند، نمی‌خواند.

   اسرائیل مرزهای خود را بست اما فرانسه، مرزهای خود را با ایتالیا، حتی در شدت شیوع بیماری، بازگذاشت. دموکراسی‌هایی که لیبرال نیستند، چون اسرائیل و لهستان و ترکیه و مجارستان، بیماری فراگیر را دست‌آویز کردند برای تعلیق آزادیهای مدنی و بی‌اختیارکردن دو قوه قانون‌گذاری و قضایی (نتان یاهو از محاکمه گیربان آسود که در ۱۷ مارس باید انجام می‌گرفت)؛ حتی دموکراسی مستحکمی که دموکراسی امریکا است، امروز، دارد گرفتار اقتدارگرایی ضد دموکراتیک و شخص بی‌ثبات و قراری می‌شود که ترامپ است.

     برخی دیگر از دولت‌ها، چون سوئد و آلمان و هلند، ترجیح دادند بنا را بر اعتماد به مسئولیت‌شناسی شهروندان خود بگذارند تا که خود به سلامت و پرستاری از خود و از یکدیگر بپردازند. بدین‌سان، اینان بحران را با ترکیب روحیه مدنی و آزادی، مدیریت کردند. نتیجه روش آنها چند ماه بعد قابل ارزیابی می‌شود.

   زیرا این ویروس همه چیز هست مگر زیست‌شناسانه: نخست سیاسی و آشکارکننده روابط دولت و شهروندان است. درسی که ما می‌آموزیم این‌است، تنها تألیفی از یک دموکراسی توانمند و دولت صاحب مشیت در بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی توانا به دفاع از حیات شهروندان، از راه ایجاد تعادلی میان آزادی و ادامه حیات اقتصادی و بهداشت آنها، می‌شود. حال آن‌که دولت‌های لیبرال و غیر لیبرال از بحران بیماری و یا غیر آن، در کودتا و زیرپا گذاشتن حقوق شهروندان استفاده می‌کنند.

**● نقد:**

     جامعه‌شناس تنها به رویه دولتهای اروپایی و امریکا و اسرائیل پرداخته‌ است و تازه ضعف آنها را نیز از قلم انداخته‌ است. رابطه قدرت و مرام را نیز لحاظ نکرده ‌است. برای مثال، تقصیر را نه بر دوش سرمایه‌سالاری و سالاریهای همزاد و همراه آن – دین سالاری یکی از آنها است – که بر دوش مرامی (لیبرالیسم) انداخته است که کارش توجیه قدرت و خود قربانی قدرت است. چنان‌که آزادی حقی از حقوق ذاتی حیات است. دست‌آویزکردن آن برای به خطر انداختن زندگی، وقتی ممکن می‌شود که آزادی به قدرت تعریف شود. در مثال، اوا ایلوز، اجتماعی مذهبی و یا گشودن محل کسب و کار. در این‌جا سئوال مهمی محل پیدا می‌کند: هرگاه دولتها در سطح کشور و در سطح جهان، بدون فوت وقت، از راه شور و شرکت دادن موافق و مخالف خود، راه‌کار مبارزه با بیماری را می‌جستند، راه‌کار دیگری یافت نمی‌شد؟

# **۳. درس سوم: نئولیبرالیسم براستی مضر سلامت و بهداشت انسانها است:**

   نئولیبرالیسم همواره منابع متعلق به عموم و نیز دولتها را بسود ثروتمندان غارت کرده‌ است. بنابراین جای تعجب نیست اگر رهبران نئولیبرال، همه، ترامپ، بولسونارو، دوترت، جانسون، مدیران صنعتی شمال ایتالیا کُندترین دولتها در واکنش نشان دادن به بیماری جهان‌گیر بودند. اینان نخست دست بدامان «داروینیسم» اجتماعی ( هرکس توانست بر بیماری پیروز شود، زنده می‌ماند و اگر نتوانست می‌میرد) شدند. اما زود کشف کردند که دولت مدرن با شهروندان خود یک پیمان بر سر تندرستی آنها بسته است: حتی در امریکا که دوا و درمان خصوصی است و قشرهای فقیر و طبقه کارگر به زحمت به آن دسترسی دارند، شهروندان از دولت انتظاردارند که مسئولیت حل بحران بیماری واگیر را برعهده بگیرد. نئولیبرالیسم شرائط پیمان را از میان برده‌است. صاحبان بنگاههای اقتصادی که اغلب اداره سیاسی کشور را بر عهده دارند، کشور را همانند بنگاه خود اداره می‌کنند: سرمایه‌گذاری در بخش‌هایی که بیشترین سودآوری را ببار می‌آورند. اینان جز به سود نمی‌اندیشند. ترامپ بودجه اداره‌ای را قطع کرد که وظیفه‌اش مدیریت بیماریهای واگیر بود و هم اکنون نیز بودجه مبارزه با بیماری جهانگیر را کم کرد. او و همانندهایش به قلمرو اجتماعی، بمثابه قلمرو سودآور می‌نگرند: سود حاصل باید هزینه را توجیه کند. این رویه روابط اجتماعی را گرفتار هیستری می‌کند و قدرت را عاری از انسانیت می‌کند.

نئولیبرالیسم برای ثروتمندان و سیاستمدارانی که در خدمت آنها هستند بسیار سودمند اما برای بقیه مردم بسیار زیانمند است. زیرا مفهوم «داشته عمومی» و قرارداد میان دولت و شهروندانش را نیز ویران می‌کند. هرگاه این بحران همانند بحران ۲۰۰۸ حل شود، یعنی به‌جای آن‌که به همه طبقات اجتماعی کمک کند، تنها توقعات ثروتمندان را برآورد، از بحران، نئوفئودالیسم سر بر می‌آورد و اغتشاش‌های اجتماعی پر حجم ببار می‌آورد.

**● نقد:**

     نئولیبرالیسم حاصل از خود بیگانگی مستمر لیبرالیسم توسط قدرت است. این سرمایه‌سالاری و سالاریهای همزاد و همراه آن، بنابراین، نظام‌های سلطه‌گر – زیرسلطه است که باید تغییر کنند.

# **۴. درس چهارم: اعتماد برای مدتی دراز متزلزل شده‌است:**

     اغلب کشورهای جهان، بهیچ‌رو، آماده نشده بودند و تجهیزات پزشکی پایه را برای مقابله با ویروس کرونا نداشتند. نخست به این دلیل که جهانی‌کردن و انتقال بنگاه‌های صنعتی سبب شده‌است که اغلب کشورها، در تجهیزات پزشکی، وابسته به چین باشند. اما، ورای مورد تجهیزات، رهبران، با قرار و قاعده، اعتماد شهروندان به خود را از دست داده‌اند. نتان یاهو، در سوء استفاده از بحران بیماری برای فرار از چنگ قانون، افراط کرده‌ است. ترامپ حامیان سوپر قلدر سفید خود، در ایالت‌های مینوسوتا و میشیگان، را بر آن داشته‌است که به قواعد قرنطینه اعتناء نکنند. بولسونارو در یک اجتماعی ضد قرنطینه شرکت کرد و وزیر بهداشت اسرائیل، یاکو لیتزمن، در جهان انگشت نما شد وقتی مقررات فاصله گیری افراد از یکدیگر را که وزارت خانه خود او مقرر کرده بود، زیرپا گذاشت. این شخص مظنون به فساد و خیانت در امانت نیز هست.

   در پرشمار کشورها، بخش بزرگی از مردم عمقاً احساس می‌کنند که رهبرانشان به آنها خیانت می‌کنند. این‌ است که کشورهایی که بحران بیماری شدت دارد بحران‌های اقتصادی و سیاسی نیز شدت دارند. آیا بحران بیماری سبب برخاستن موجهای شورش در جهان خواهد شد؟ سئول بجا است اما نمی‌توان گفت شورش در جاهایی روی خواهد داد که انتظار می‌رود.

# **۵. درس پنجم: خانه چندان هم شیرین نیست:**

   در ایام جنگ، ترس از مرگ وجود دارد اما ما همراه با یکدیگر با آن رویارو می‌شویم. می‌دانیم دشمن کیست و می‌توانیم خود را پنهان کنیم و با تکیه بر نمادهای قهرمانی، با او بجنگیم، اما اینک با دشمنی روبروییم که او را نمی‌بینیم. در خانه‌ها محصور شده‌ایم و فضای زندگی محدودی داریم بسا از دنیا بریده ایم. این "بمب مرگ‌آور" دیگر بمبی نیست که دشمن بر سرمان فرو می‌ریزد، بلکه خود ما، بدون این‌که بدانیم، این بمب را در خود داریم و به سوی یکدیگر رها می‌کنیم. آنچه در مدت قرنطینه آموختیه‌ایم این‌است که خانه نمی‌تواند کمبود زندگی در بیرون از خانه و در اشتراک با یکدیگر را پرکند. تولید و مصرف وسیله عمده‌ای شده‌اند. مردم این عصر، ارزشهای خاص خود را اجتماعاً، خلق می‌کنند و حتی به شخصی‌ترین بخش زندگی بدین وسیله سامان می‌دهند. محل کار جایی است که ما صلاحیت‌های خود را بکار می‌گیریم؛ کار به ما هدف و منزلت می‌بخشد. اوقات فراغت و استراحت فرصت تحصیل تجربه‌های لذت بردن؛ فرصتهای بازی و امکان دیدن و دیده شدن توسط یکدیگرند. قرنطینه به ما می‌آموزد که خانه قابل تحمل نیست مگر با واردکردن دیگران به آن، توسط تلویزیون و اینترنت و سرویس‌هایی که کالا تحویل می‌دهند. اگر اینها نباشند، زندگی در خانه بسیار تلخ خواهد شد. بخصوص برای آنها که درخانه‌های کوچکی زندگی می‌کنند که برای خانواده‌های متوسط و کارگر ساخته می‌شوند.

**● نقد:**

   از واقعیت‌ها که زندگی در قرنطینه بر انسان‌ها شناساند، تولید و مصرف انبوه و پیشخورکردن و از پیش متعین کردن آینده، به سخن دیگر خود بکام پویایی مرگ سپاری است. دورتر به این مهم باز می‌گردیم.

# **۶. درس ششم: در این بحران، ارزش کار و تولید بطور کامل وارونه شده‌است:**

   در شبکه‌های اجتماعی لطیفه‌ای در جریان است که به کریستیانو رونالدو، بازیگر فوتبال که میلیونها دلار درآمد دارد و پرستارانی مربوط است که درآمدشان بخور و نمیر است: پرستاران از رونالدو کمک مالی درخواست می‌کنند. یعنی این‌که کار خطرناک پرستاری از بیماران را اینان برعهده دارند اما به همه ارزشی که کارشان دارد، درآمد ناچیزشان کفاف زندگی آنها را نمی‌کند. در حقیقت، ما زندگی‌مان را به زنان و مردانی مدیونیم که در فروشگاه‌های بزرگ و بیمارستانها کار می‌کنند و کوچه‌ها و خیابان‌ها را آب و جارو می‌کنند و یا کسانی که غذا به درخانه ما می‌آورند و یا آنها که مراقب شبکه‌های برق هستند. این انسانها هستند که برای بقای حیات ما نقشی اساسی یافته‌اند. پوچی کار ثروتمندها و پولداران، تمام عیار، نمایان شده ‌است. حال آنکه آنها که معمولاً به چشم نمی‌آیند و بی‌ارزش شمرده می‌شوند، اینک می‌بینیم که کارهاشان اساس زندگی ما را تشکیل می‌دهند. اگر درسی باید گرفت، این‌است که چرخ دنیای «عادی» ما با ارزشهای دروغین، در واقع ضد ارزش می‌چرخد. زیرا آنها که از حیات ما حمایت می‌کنند و نظم اجتماعی را حفظ می‌کنند، در پایین سلسله مراتب اجتماعی قراردارند؛ حال آنکه آنان که در رأس هرم قراردارند، بطور کامل بیهوده هستند.

# **۷. رابطه میان لائیک‌ها و مذهبی‌ها، دیگر هرگز چون گذشته نخواهد شد:**

   هم در آنچه به واکنش‌ها به بحران مربوط می‌شود و هم در آنچه به مدیریت بحران راجع می‌شود، اختلافها میان مذهبی‌ها و لائیک‌ها، شدتی به خود گرفتند که بندرت سابقه دارد. مسیحی‌های امریکا و ارتودکس‌های افراطی اسرائیل، وقع چندانی به علم نمی‌گذارند و در عوالم خود زندگی می‌کنند و جز به رهنمودهای کشیشان و خاخام‌های خود گوش نمی‌کنند.

   در عوض، لائیک‌ها رفتاری نمونه در پیش گرفتند، مسئولیت فردی و جمعی برعهده گرفتند: جوان‌‌ها از رهنمودهای وزارت بهداشت پیروی کردند و بلحاظ محدودکردن آزادی‌های و ادامه زندگی اقتصادی خود، گذشت‌های مهم کردند تاکه ازمسن‌ترها حمایت کنند. ما شاهد یک مسئولیت شناسی مدنی فوق‌العاده جمعیت لائیک شدیم. به یمن انضباطی که این شهروندان، در شبکه‌های مددکاری بروز دادند که خود ایجاد کردند، تجربه مشخصی به انجام رسید. رفتاری که بهنگام بحران اینان درپیش گرفتند، ثابت می‌کند که دین دیگر نمی‌تواند مدعی برتری اخلاقی باشد.

# **❋ درسهای دیگری که از قلم افتاده‌اند و واجد اهمیتی بسیار بیشتر هستند:**

   مقایسه‌ای جامعه‌شناس انجام داده‌است میان مذهبی‌های افراطی و لائیک‌های مسئولیت شناس است. این‌گونه مذهبی، به مذهب از منظر قدرت می‌نگرند و به موقعیت خود تقدم قائل می‌شوند و در خدمت قدرتی هستند که سرمایه‌سالاری و سالاریهای همزاد و همراه هستند. همان‌طور که لائیک‌های راست افراطی با صراحت می‌گویند: «چیزهای مهم‌تر از زندگی نیز وجود دارند» (قول فرماندار تکزاس، هم مسلک ترامپ که مخالف قرنطینه است). در غرب، آنها که در خدمت سرمایه‌داری هستند، نه حیات انسان که به «اقتصاد» تقدم می‌دهند، خواه مذهبی و خواه لائیک. باوجود این، جامعه شناس درسهای مهمی را شناسایی کرده‌است که همه جامعه‌ها می‌توانند بیاموزند و بکار برند. درسهایی را نیز ازقلم انداخته است که واجد اهمیتی بسیار بیشترند: وجدان به حقوق توسط «لایه‌های پایین» جامعه، پوچی تولید و مصرف انبوه، اهمیت استقلال و آزادی، بمثابه خودتکافویی در برآوردن نیازهای اساسی و همکاری جهانی در برآوردن نیازها که نیاز به این همکاری دارد (جهانی‌کردن به یمن مشارکت دموکراتیک جامعه‌ها به جای جهانی‌کردن بمعنای به تصرف ماوراء ملی‌ها دادن نیروهای محرکه و کره زمین و حال و آینده بشریت)، فعل‌پذیری جامعه‌ها که از جمله ناشی از اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت است و...

   در وضعیت‌سنجی سی‌صد و پنچ، این درسها شناسایی خواهند شد.

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 305**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/38062-2020-05-21-15-49-21.html)

**تاریخ انتشار : 01 خرداد 1399**

# **«ثروت واقعی هر کشور دارایی‌های عمومی آن است»**



در ۱۵ ماه مه ۲۰۲۰، لوموند مصاحبه‌ای با میشل آنگلیتا Michel Anglietta استاد اقتصاد و یکی از معروف‌ترین نقادان اقتصاد نئولیبرال، بعمل آورده‌است. موضوع مصاحبه «چه باید کرد؟» است. وضعیت سنجی کاستی‌ها را با نقل فهرست‌وار راه‌کارهای پیشنهادی او آغاز می‌کنیم:

# **❋ ثروت واقعی هر کشور دارایی‌های عمومی آن کشور است که در تصدی دولت هستند:**

     راه‌کارهای اقتصادی که میشل آنگلیتا پیشنهاد می‌کند، این‌ها هستند:

۱. دولتها ناگزیر از اخذ قرضه‌های بسیار سنگین هستند. برای این‌که انفجار قرضه‌ها زیان بخش نگردد، باید نرخ بهره به حداقل رسانده شود تا هم از هزینه قرضه‌ها کاسته شود و هم کساد اقتصادی روی ندهد.

۲. کشورهای پیش رفته چرا گرفتار این وضعیت شده‌اند؟ زیرا آمادگی لازم را نداشتند. چرا این آمادگی را پیدا نکردند؟ زیرا نئولیبرالیسم مرام است و بنابر این مرام، وظیفه دولت جز حمایت از مالکیت خصوصی نیست. **این مرام دارایی عمومی را در نظر مردم بی‌قدر کرده‌است حال این‌که ثروت واقعی هر کشور است.** به حداکثر رساندن رانت و سود رویه شده‌است و، نتیجه آن، نابرابری روزافزون در جامعه‌ها و زیان کارگران است.

۳. چاره کار «فاجعه‌گرایی روشن‌بینانه» دستجمعی است: صندوق بین‌المللی پول، رشد منفی اقتصادها را ۳- تا ۶- درصد پیش بینی می‌کند. درکشورهای پیشرفته، رشد منفی اقتصاد، در بهترین وضعیت ۲- و در بدترین وضعیت، ۱۰- درصد خواهد شد. از این‌رو،

۳.۱. مسئولان باید زبان حقیقت را بکار برند تا که توان حمایت از رشد اقتصادی بدست آورند.

۳.۲. برای سلامت محیط زیست و اجرای توافق پاریس، تقدم و فوریت قائل شوند. وظیفه اخلاقی رهبران سیاسی است که با گفتمان لابی‌های صنعتی و پولی که برضد توافق پاریس تبلیغ می‌کنند، مخالفت کنند و این توافق را اجرا کنند. کارفرمایی‌ها باید موظف به کاستن از تولید گازکربن و پخش آن در فضا شوند. از لحاظ ایجاد کار نیز پرداختن به محیط زیست و طبیعت فوریت دارد.

۳.۳. کاستن از نابرابری‌ها در همه جامعه‌ها.

۳.۴. بزرگی مبلغ قرضه دولت نگرانی آور نیست، اگر هزینه آن ناچیز باشد. هرگاه نرخ بهره صفر باشد و قرضه صرف تولید و رشد اقتصادی بگردد، مشکلی ببار نمی‌آورد. مثال ﮊاپن گویا است. درصد قرضه دولتی این کشور نسبت به تولید ناخالص داخلی، ۲۳۸ درصد و بالاترین میزان قرضه در کشورهای پیشرفته است. **اما نرخ بهره صفر و قرضه در تولید بکار می‌افتد و میزان قرضه‌ دولت از راه فروش اوراق قرضه، برابر است با میزان پولی که بانک مرکزی ایجاد می‌کند، در نتیجه تورم پدید نمی‌آید.**

۳.۵. دولت‌ها باید از قاعده‌ای پیروی کنند که از زمان ارسطو، شناخته بود. به قول ارسطو، **«وقتی هنر بدست آوردن دارایی در هنر به دست‌آوردن پول از خود بیگانه می‌گردد، کشور ویران می‌شود». بدین‌قرار، پول برای بدست آوردن دارایی است و اگر دارایی بخاطر بدست آوردن پول فروخته شود، کشور ویران می‌شود.**

   وارونه این راه‌کارها رویه رژیم ولایت مطلقه فقیه در طول چهل سال است و رویه رژیم پهلوی بود. بدین‌خاطر است که اقتصاد ایران، رانت و مصرف محور گشته‌است:

● میزان کسر بودجه و حجم نقدینه‌ای که دولت ایجاد می‌کند – در دوره خامنه‌ای – روحانی دارد چهار برابر حجم آن در دوره خامنه‌ای - احمدی نژاد می‌شود -، نه تناسبی با نیاز اقتصاد دارد و نه در تولید سرمایه‌گذاری می‌شود و نه میزان پولی که بانک مرکزی ایجاد می‌کند برابر است با میزان فروش اوراق قرضه دولتی و نه نرخ بهره صفر است. الا این‌که رﮊیم ولایت فقیه می‌تواند بگوید نرخ بهره قرضه دولتی از نرخ تورم کم‌تر است.

● به طبیعت و محیط زیست پرداخته نمی‌شود، به جای خود، کشور دارد بیابان می‌شود و کسانی که کارشان آلودگی‌زدایی از محیط زیست است، زندانی هستند!

● نابرابری‌ها روز افزون و الحاق قشرهای میانه با قشرهای فقیر جامعه، جامعه را دو قطبی و بند از بند گسسته می‌کند.

● **نه تنها درآمد حاصل از ثروت عمومی که مهم‌ترین‌شان نفت و گاز هستند، صرف ایجاد دارایی نمی‌شود، بلکه دارایی‌های دولت فروخته می‌شوند برای بدست آوردن پول و خرج آن. بدین‌خاطر است که دولت استبدادی عامل ویرانی کشور است. افزون بر این‌که پیشخور نیز می‌کند و جامعه فاقد تولید برآورنده نیازهای اساسی را به پیشخورکردن نیز معتاد می‌کند**:

# **❋ نبود وجدان به حقوق و پوچی تولید و مصرف انبوه و استقلال و تحول از «پایین»**

**۱.** **وجدان به حقوق:** وقتی فرماندار تکزاس جرأت می‌کند بگوید «مهم‌تر از زندگی هم وجود دارد» و وقتی ترامپ و جانسون و بُلسونارو و خامنه‌ای و...نظرهای بس نابخردانه در باره ویروس کرونا و بیماری جهانگیر کوید – ۱۹ برزبان می‌آورند و وقتی این ویروس در جهان پراکنده می‌شود، پس، وجدان به حقوق، چه رسد به عمل به حقوق، یا وجود ندارد و یا بسیار ضعیف است. بنابراین، عاجل‌‌ترین کار وجدان به این حقوق است. این وجدان را جمهور مردم باید بیابند تاکه بدانها عمل کنند و تغییر نظام‌های اجتماعی – اقتصادی کشوری و جهانی، ممکن بگردد.

در غرب، بر فوریت وجدان به حقوق از سوی جامعه شناسان و فیلسوفانی (هابرماس و آلن تورن و ولز و چامسکی و...) تأکید می‌شود اما نه تعریفی از حقوق که تعریف به قدرت نباشد، وجود دارد و نه مجموعه‌ای از حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت، این حقوق و قانون اساسی برپایه این حقوق را جمعی پیشنهاد کرده‌اند که ایستاده‌اند تا مگر ایران کشور الگو/بدیل بگردد.

**۲. پوچی تولید و مصرف انبوه:** پیشنهادهای اقتصادی بالا، بدون توجه به این واقعیت که آلودگی محیط زیست و کاهش منابع و پویایی‌های نظام مسلط – زیرسلطه که پویایی نابرابری و پویایی تخریب و پویایی پیشخورکردن و پویایی مرگ از آن جمله‌اند، فرآورده تولید و مصرف انبوه هستند، اگر هم قابل اجرا باشند، مانع از شدت و شتاب گرفتن این پویایی‌ها نمی‌شوند. راه‌کار این‌است که انسان مجموعه‌ای از استعدادها و فضل‌ها شناخته شود، بنابراین، بر وفق حقوق پنج‌گانه، تقسیم کار کنونی تغییر کند. برابر استعدادها و فضلها کارها ایجاد شوند و اقتصاد فرآورده‌هایی را تولید کند که نیازهای اساسی انسان (غذا و مسکن و پوشاک و فرآورده‌ها و خدمت‌‌ها که فعالیت‌های استعدادها و فضل‌ها، در جریان رشد، بدانها نیاز دارندو یا پیدا می‌کنند) را بر می‌آورند؛

**۳. بازیافت استقلال و آزادی:** پس از فاجعه‌ای که ویروس کرونا ببارآورد، حالا دیگر نه از جهانی شدن و جهانی کردن که از استقلال سخن می‌گویند. حتی ترامپ می‌گوید: اگر واکسن پیدا شود، اول باید امریکاییان واکسینه شوند. چرا سخن از استقلال به میان نبود و حالا بمیان است؟ زیرا غرب خود را در موضع مسلط می‌دید و در پی جهانی‌کردن بود؛ دولتها خدمتگزار ماوراء ملی ها بودند و هنوز هم هستند و ماوراءملی‌ها باید اختیار نیروهای محرکه را از آن خود می‌کردند و این نیروها را هرجا می‌خواستند، بکار می‌انداختند. حاصل این‌نوع جهانی‌کردن وضعیت کنونی جهان و ناتوانی جهانیان از مقابله با ویروسی است که علت انتقال آن به انسان و جهان‌گیر شدنش نیز، به قول میشل آگلیتا، مدیریت‌های نزدیک بین و بی‌کفایت است.

بدین‌قرار، راه‌کار، بازیافت استقلال و آزادی است: هر انسان و هر جمع انسانی و هر جامعه، نیازها دارد که تنها خود باید برآورد و نیازها دارد که باید با دیگری، با جمع‌های دیگر، با جامعه‌های دیگر، جمع شود و دستجمعی برآورند. بنابراین، نوع دیگری از جهانی شدن ممکن و راه‌کار است: هر کشور، در آنچه به نیازهایی مربوط می‌شود که خود باید برآورد، خودتکافو بگردد و کشورهای جهان در برآوردن نیازهایی همکاری کنند که به همکاری جهانیان احتیاج دارند: بازگرداندن سلامت به محیط زیست، حقوق طبیعت از مواردی است که هم هرشهروند و هر جامعه در کشور خود و، هم، جامعه جهانی در سطح جهان باید رعایت کنند، بازرگانی جهانی، بهره برداری از دریاها و بسا مدیریت جهانی منابع حیاتی و پاسداری از صلح و رشد هم‌آهنگ جامعه‌ها.

**۴. فعال شدن «پایین»:** فعل‌پذیری جامعه‌ها ناشی از اعتیاد «لایه‌های پایین» آنها به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت و یأس و ترس و ناتوانی القائی توسط سرمایه‌سالاری و سالاریهای همزاد و همران آن است. یکبار دیگر خاطر نشان می‌کند که «تحول از بالا»، وضعیت امروز جهان را ببارآورده‌است. هرگاه بنابر خارج شدن از «فاجعه بزرگ» باشد، این «پایین» است که باید از فعل‌پذیر به فعال تحول کند. برای این‌که «پایین» فعال شود، باید

۴.۱. عمل به سه تدبیر بالا، بخصوص وجدان به حقوق و عمل به حقوق و وجدان به استقلال و آزادی و روش کردن استقلال و آزادی، دست کم در معنای استقلال درگرفتن تصمیم و آزادی در گزینش نوع تصمیم، باید همگانی بگردد. به سخن روشن، استبداد «بالا» در همه جامعه‌ها باید از میان برخیزد.

۴.۲. در جهان امروز، در کشورهایی دموکراسی برپایه انتخاب وجود دارد که، در آن، حاکمیت را منتخبان، «بنام ملت» و «به نمایندگی از طرف ملت»، اعمال می‌کنند. در کشورهای دیگری، «بالا» برای خود ولایت قائل است و جامعه‌ها تحت ولایت و یا ولایت مطلقه «بالا» هستند، هرگاه در همه جامعه‌ها، «ولایت با جمهور مردم» بگردد، دست‌کم در این حد که تصمیم را مردم بگیرند و منتخبان جز اجرای تصمیم نکنند، تحول از «پایین» میسر می‌شود.

۴.۳. تشکیل مدیریت جهانی بر پایه استقلال با تعریف نه مسلط – نه زیرسلطه، با «تغییر از پایین» تحقق‌پذیر می‌شود و جهانی شدن بر وفق حقوق پنج‌گانه ممکن می‌گردد.

۴.۴. بدیهی است که عمل به راه‌کارهای بالا، ایجاب می‌کند که چیزی مهم‌تر از زندگی وجود نداشته باشد و مرام‌ها نقش توجیه‌گر قدرت – نقد نظر میشل آنگلیتا: این سرمایه‌سالاری است که سبب از خود بیگانه شدن لیبرالیسم در نئولیبرالیسم شده‌است؛ سرمایه‌سالاری چون می‌خواهد دارایی‌های متعلق به جمهور مردم را به خود منتقل کند، نئولیبرالیسم را در توجیه بی‌قدر کردن دارایی عمومی بکار می‌برد – را از دست بدهند و رشد، رشد انسان و از آبادانی طبیعت جدایی‌ناپذیر بگردد.

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 306**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/38144-2020-05-28-15-55-13.html)

تاریخ انتشار : 08 خرداد 1399

# **عصر وجدان؟**



در وضعیت سنجی‌های پیشین، از منظر جامعه‌شناسی و اقتصاد، در جامعه خود و جامعه‌های دیگر، در «جهان بعد از کرونا» نگریسته و درس‌ها و راه‌کارهای پیشنهاد شده نقل و نقد شدند. این نوبت به راه کار سیاسی می‌پردازیم و برای این پرسش پاسخ می‌جوییم: جامعه‌ها چگونه جامعه‌هایی باید باشند و چگونه باید اداره شوند؟:

# **❋ امروز در هیچ جامعه‌ای انسان‌ها از حقوق بنیادی برخوردارنیستند؛ باید وارد عصر وجدان به حقوق شد:**

   روزنامه لوموند، مورخ 26 ماه مه 2020، نظر آلن تورن، جامعه شناس فرانسوی را انتشار داده ‌است. او نخست یادآور می‌شود که جامعه‌ها دوران‌ شناسایی و بهره‌برداری از منابع موجود در طبیعت و سپس دوران ایجاد صنعت را پشت سرگذاشته‌اند و اینک باید وارد مرحله جدیدی از دموکراسی بگردند. در این مرحله، جامعه‌های ما باید جامعه‌های وجدان به حقوق بنیادی باشند:

     بعد از این‌که منابع طبیعی را تغییر شکل دادیم و شتابان تمامشان کردیم، به تغییر دادن انسان با بکاربردن زیست‌شناسی یاخته‌ای و پزشکی مشغول شدیم. با آموزش دادن همگان، ما درباره خود و جانورانی که هستیم، در باره مغز و زبان خود و تاریخی که ما خود می‌سازیم، آگاهی بدست می‌آوریم. و اغلب توسط بیماری‌های واگیر و سانحه‌های دیگر که دنیای طبیعی ایجادشان می‌کند، غافلگیر می‌شویم؛ باوجود این، بیش از پیش، ما نه تنها بمثابه صاحب طبیعت، بلکه، بمثابه صاحب انسان نیز، خود را تغییر می‌دهیم. ما زبان‌ها ابداع می‌کنیم و ماشین‌ها می‌سازیم که آنها را اشاعه می‌دهیم. همان‌طور که شهرهای جهانی شده ما، بیش از پیش، چند فرهنگی می‌شوند، نظریه اطلاعات همه دانسته‌های ما را به عناصر اولیه‌شان، فرو می‌کاهند. این همان است که ما «جامعه ارتباطات» می‌خوانیم. برخی وسوسه می‌شوند انسانها را نیز به انقیاد درآورند. می‌پندارند همان‌طور که طبیعت را تسلیم و منقاد خود کرده‌اند، می‌توانند انسان‌ها را نیز به تن دادن به تسلیم و انقیاد ناگزیر کنند. حال این‌که انسان‌ها هستند که با زبان و نهادهای خویش، تجربه‌های خود را تعبیر و تفسیر می‌کنند.

**● ما باید بر خود عمل کنیم:**

   بسا بیماری جهانگیر ناگزیرمان می‌کند در خود، نه تنها بمثابه شهروندان و کارگران، بلکه بمثابه نقشمند‌ها بنگریم؛ ما می‌توانیم و باید بر خود عمل کنیم. بدین‌معنی که سمت‌یابی‌های جمعی و شخصی را مهار کنیم. این برعهده علوم اجتماعی است که ما را برآن دارند که برای حقوق بنیادی خود، بعنوان انسان، تقدم قائل شویم. امری که مقامات فرانسوی قرنی است که نیک در نمی‌یابند، این‌است که دستگاه دولت، گرچه ما را از جامعه مالکان که سرمایه‌داری است، بیرون برده ‌است و سرمایه‌داری مرحله دوم از سه مرحله ‌است که من تشخیص داده‌ام، اما ما را در یک جامعه اداری نیز زندانی کرده ‌است که، در آن، دولت، تنها مقامی است که هدف‌هایی را تعیین می‌کند که باید به آنها رسید، حال این‌که ما باید بمثابه انسانهای نقشمند، در معنای فلسفی کلمه، بیاندیشیم و عمل کنیم.

   بدین‌خاطر است که، در عصری که داریم واردش می‌شویم، جامعه‌ها تا آنجا که ممکن است باید توسط زنان اداره شوند. زیرا زنان هم زندگی خصوصی و هم زندگی عمومی، هم زندگی عاطفی و هم زندگی حرفه‌ای دارند و هم حالا دیگر، نقشمندان جامعه جدید باید، هم‌زمان، اقتصادی و سیاسی و ارتباطی باشند. حال آن‌که، در عصر صنعتی، تنها سیاسی و اقتصادی بودند.

   جامعهِ پیش از عصر صنعت، شکل جماعت می‌داشت و تجربه‌گر و در همین حد از منابع طبیعت بهره‌برداری می‌کرد؛ جامعه صنعتی جامعه شناسایی‌های علمی و فنی شد و جامعه جدید، **جامعه وجدان به حقوق است و باید مرحله جدیدی باشد از دموکراسی. پیش از هرکار به دفاع از زندگی، از آزادی، از برابری و از کرامت هر موجود زنده باید پرداخت**. در این دموکراسی جدید که، هم‌زمان، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی است، نیاز به نهادهای جدید است، نیاز به آموزش و پرورش جدید است، نیاز به اشکال جدید آزاد زیستن است. شوق و شورآور است اگر به دنبال قد راست کردن کشور و در صورت امکان اروپا، در قلب‌ها و سرهای ما و نیز در نهادهای این جامعه، وجدان به حقوق انسان که، در حال حاضر، تقریباً در هیچ کجا، وجود ندارد پدید آید.

   دانستنی است که جامعه‌شناس فرانسوی این نظر را در کتاب خود، «دفاع از مدرنیته» بسط داده‌ است. در کتاب، – فصلی از فصل‌های جلد سوم کتاب رشد نوشته ابوالحسن بنی‌صدر – توضیح می‌دهد چرا، باید مدرنیته را وجدان شهروندان به حقوق و خلاقیت خویش، تعریف کرد. اما آیا «دموکراسی جدید» که او از آن سخن بمیان آورده‌ است، موضوع بحث روز است؟ نه هنوز. باوجود این،

# **❋ دموکراسی جدید بر وفق قانون اساسی برپایه حقوق پنج‌گانه:**

   در غربی که آلن تورن «دموکراسی جدید» را به آن پیشنهاد می‌کند، در واقع، نظام‌های مسلط – زیرسلطه و نظام جهانی مسلط – زیرسلطه برجایند. گرایش‌های راست افراطی بی‌کار نیستند و در کوششند تا مگر، کرونا را وسیله تصرف دولت، کنند. گرایش راست و چپ که خود را دموکرات می‌خوانند بدیلی پیشنهاد نمی‌کنند. لوموند هشدار می‌دهد که ضعف احزاب سیاسی در جامعه‌های دارای دموکراسی بر پایه انتخاب، این دموکراسی را ضعیف می‌کند. در بقیه دنیا نیز، انتخاب میان حقوق و قدرت، حتی مطرح نیز نیست. در همه‌جا اسطوره قدرت پرستش می‌شود و رابطه‌ها را بطور روزافزون قدرت تنظیم می‌کند. جامعه‌شناس فرانسوی نیز خطر پویایی‌های نظام سلطه‌گر – زیرسلطه را درست نمی‌بیند. آیا ویروس کرونادر همگان، وجدان به خطر زندگی انسانها در این نظام را پدیدآورده‌ است؟ نه.

   باوجود این، ویروس ناتوانی نظام‌های سیاسی همه کشورها را عیان کرده‌ است. بنابراین، بسا گوش‌ها برای شنیدن و چشم‌ها برای خواندن هشدارها و انذارها آمادگی بیشتری یافته باشند. بنابر قاعده نیز تا وقتی هشدار و انذار دهندگان وجود دارند و از هشدار و انذار مستمر بازنمی‌ایستند، زندگی بکام مرگ نمی‌رود.

   در ایران، هشدار و انذار دهندگانی که بر اصول استقلال و آزادی، بطور مداوم راه‌کار پیشنهاد کرده‌اند و در آنچه به حقوق و جامعه حقوندان مربوط می‌شود، در جهان، پیشرو و پیشقدم هستند: پیشنهاد حقوق پنج‌گانه و قانون اساسی برپایه این حقوق راه‌ بیرون رفتن از نظام سلطه‌گر – زیرسلطه و زندگی در نظام بازی است که، در آن، هر شهروند، برخوردار از حقوق، بمثابه مجموعه‌ای از استعدادها و فضل‌ها، فعال می‌شود.

   اما چرا پیشنهادکنندگان این حقوق و قانون اساسی برپایه‌ آن، براین نظر شده‌اند که ایران بتواند الگو/بدیل بگردد وقتی جامعه‌های غرب سابقه طولانی در دموکراسی دارند؟ زیرا جامعه‌های غرب هم گرفتار بن‌بست اندیشه راهنما هستند و هم متفکری از متفکران غرب، گراهام فولر، به این نتیجه رسیده ‌است که اندیشه راهنمای جدید، در یکی از جامعه‌های چین و ایران و مصر و یکی دو کشور دیگر می‌تواند پیدا شود. نظر او بر این واقعیت مبتنی است که وجود زمینه در ایران، قابل مشاهده است. افزون براین، ایران قلب مهم‌ترین حوزه تمدنی جهان است. بنابراین، تغییر در ایران، می‌تواند موجی بگردد و بخش مهمی از جهان و بسا همه جهان را فراگیرد.

# **❋ عامل مهم دیگری که مساعد الگو/بدیل شدن جامعه ایرانیان است:**

   عامل مهم دیگری نیز گویای آمادگی ایران برای تغییر و برانگیختن جهان به تغییر وجود دارد و آن این‌است: ایرانیان در دوره‌ای از تاریخ خود زندگی می‌کنند که از دست دادن موضع مسلط و قرارگرفتن در موضع زیرسلطه، در زمانی کوتاه انجام گرفته و در طول دو قرن، درجامعه‌های دیگر، اگر یک و یا دو کار تجربه شده‌است یا شده‌اند، در ایرانی که چهار راه جهان گشته ‌است، نزدیک به تمام راه‌کارها آزموده شده‌اند. بنابراین، موفقیت ایرانیان در ایجاد جامعه بازی که شهروندان حقوند و توانا به شرکت در مدیریت جامعه، در مدیریت آن صاحب نقش می‌شوند، ممتاز است. بمحض دست بکار بنای این جامعه شدن، الگو/بدیل همه دیگر جامعه‌های روی زمین می‌گردند.

   راستی این‌ است که اگر هم گراهام فولر نمی‌گفت اندیشه جدید در یکی از کشورها، از جمله ایران، می‌تواند پیدا شود، واقعیت می‌گفت که سرمایه‌سالاری و سالاریهای همزاد، در همان‌حال که جهانیان را گرفتار جبر پویایی‌های سامانه سلطه‌گر – زیرسلطه کرده‌اند، بدیل ساز نیستند و بدیل کُش هستند؛ چنان‌که بدیل‌هایی را کشته و یا در خود ادغام کرده‌اند که چون خودشان، قدرت محور بوده‌اند. این زمان، به بدیلی نیاز است که قدرت محور، بنابراین، تخریب‌پذیر و یا جذب شدنی در نظام نباشد. از آنجا که ایران دائم نیروهای محرکه از دست داده و مانند جامعه‌هایی چون ژاپن و کره جنوبی اقتصاد تولید محور نجسته ‌است و جمعیت افزون بر 80 میلیون آن، باید میان جوان ماندن و تسلیم پیری شدن در سرزمینی که باید، یکی را انتخاب کند و نیروهای مسلح آن نیز دارند به این امر واقع وجدان پیدا می‌کنند که باوجود فقر همه جانبه در درون و باوجود ناتوانی در دفاع از اقتصاد کشور حتی دربرابر تحریم و باوجود فرار نیروهای محرکه (مغزها و سرمایه‌ها و نفت و گاز و...)، دفاع نظامی از کشور ناممکن می‌شود، لذا باید نقش ستون فقرات استبداد وابسته درمانده را رها کنند، واجد انگیزه‌های لازم برای بنای جامعه‌ای با شیوه مدیریتی است که شهروندان درآن صاحب نقشند. پیش از انقلاب، ارتش وجدان به ضرورت بنای جامعه باز را یافت و این خود، یکی از عوامل پیروزی انقلاب شد و اینک سپاه است که باید این وجدان را بیابد.

   می‌ماند این ایراد: جامعه ایرانی فرهنگ دموکراسی که جامعه‌های دارای دموکراسی برپایه انتخاب دارند را نیز ندارد. این جامعه چگونه بتواند جامعه حقوندانی بگردد که، در آن، حقوق پنج‌گانه رابطه‌ها را تنظیم می‌کنند؟ پاسخ این‌ است: فرهنگ یافتنی نیست ایجادکردنی است. ایران در شمار نخستین کشورهای جهان است که در تاریخ خود، دموکراسی را تجربه کرده‌اند و ایرانیان هیچ‌گاه جبر باور نبوده‌اند و همواره می‌دانسته‌اند جبرباوری با ادامه حیات ملی‌شان، سازگار نیست. در ایران، تفکر در باره استقلال و آزادی، امر واقع مستمر، دست کم از سه هزار سال پیش تا امروز – در غرب ایران، در منطقه ایلام کنونی، 5 هزار سال پیش دموکراسی مستقر بوده است. این امر که حقوق پنج‌گانه و قانون اساسی برپایه این حقوق از ایرانیان است، نه امری فرآورده اتفاق که حاصل شناساسی نظام سلطه‌گر – زیرسلطه و پویایی‌های آن و نقش جامعه ایرانی بمثابه جامعه‌ای الگو/بدیل در جامعه جهانی امروز است. اما آیا جامعه ایرانی خود نیز به موقعیت خویش و امکان رهایی از نظام و توانایی خود در بنای جامعه الگو/بدیل وجدان پیدا می‌کند و یا می‌گذارد این فرصت نیز چون فرصت انقلاب بسوزد؟

   این امر که جامعه‌ها، به موقع، هشدارها و انذارها را نمی‌شنوند، امر واقع مستمر و جهان شمول است. جامعه‌هایی، درست بدین‌خاطر که نخواسته‌اند بشنوند و فرصت را سوزانده‌اند، از میان رفته‌اند. از اتفاق، همین آلن تورن، فرصت‌های سوخته در جامعه فرانسوی را بخاطر گوش و چشم بستن بر هشدارها، خاطر نشان کرده‌ است. جامعه ایرانی سه فرصت که خود با جنبش همگانی خویش پدید آورد، انقلاب مشروطیت، ملی‌کردن صنعت نفت و انقلاب دوران سازی که جهان را وارد دوران جدیدکرد، از دست داد. این‌بار، جهان در برابر یک مسئله، مسئله زندگی در استقلال و آزادی قرارگرفته‌ است، یا جهانیان به حقوندی خویش وجدان می‌یابند و یا بسا، دیگر فرصتی نخواهد بود تا مغتنم بشمارند.

**امیدوارباشیم که ما ایرانیان این فرصت را مغتنم می‌شماریم و پس از سه انقلاب و پرشمار جنبش‌ها، حالا دیگر می‌دانیم وجدان به حقوق و عمل به حقوق، آغاز جریان تحول است و هرگاه به بعد از تحول واگذاشته شود، تحول پیشاپیش سوخته است**.

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 307**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/38232-2020-06-04-16-08-15.html)

تاریخ انتشار : , 15 خرداد 1399

## [**اصلاح‌پذیری و یا اصلاح‌ناپذیری حکومت‌ها**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/38232-2020-06-04-16-08-15.html)

****

# **پاسخ آقای ابوالحسن بنی‌صدر به پرسش مجله محترم میهن منتشره شده در شماره ۳۴ مورخ خرداد – تیر ۱۳۹۹**

   از توضیح شورای دبیران محترم این‌طور بر می‌آید که مراد از حکومت، دولت دربرگیرنده قوای مجریه و مقننه و قضائیه و قوه وسائل ارتباط جمعی است. اما دولت‌ها از یک قماش نیستند و یک طبیعت را ندارند و اصلاح‌پذیری‌های آنها نایکسانند:

# **1. در معنای اصلاح‌پذیری یک نظام:**

   هر نظام بمثابه مجموعه‌ای از عناصر که با یکدیگر تعامل می‌کنند و نیروهای محرکه نیز دارد. نظا‌م‌ها، بنابراین که بسته یا نیمه بسته و یا باز، ساده و یا بغرنج باشند، ساختارهای رابطه‌های عناصر آنها یکسان نمی‌شوند. نظام‌هایی که رابطه‌های آنها را حقوق تنظیم می‌کنند، نظام‌های باز هستند. در حال حاضر، جامعه‌ای با این نظام وجود ندارد. جامعه‌هایی وجود دارند که، در آنها، رابطه‌هایی را حقوق و رابطه‌هایی را قدرت تنظیم می‌کنند. این نوع نظام‌ها، بر محور حقوق و یا محور قدرت، بطور نسبی، قابل اصلاح، هستند.

   مراد از قدرت، رابطه‌ای است که، در آن، ترکیبی از دانش – شامل دانش و غیر عقلانی‌ها- و فن و پول و زور و فساد و بنابر نوع رابطه، این و آن عنصر دیگر، بکار می‌رود و با بکار رفتنش، رابطه طرفهای در رابطه را تنظیم می‌کند. اگر، به جای زور و فساد و غیر عقلانی‌ها، حقوق در ترکیب شرکت داده شوند، رابطه‌ها را حقوق تنظیم می‌کنند. با این توضیح،

1.1. نظامهایی که در آنها رابطه‌ها را حقوق تنظیم می‌کنند، بر محور حقوق قابل اصلاح هستند هرگاه در سطح جامعه و در سطح رابطه دولت با جامعه، رابطه‌های اصلی را حقوق تنظیم کنند. دولت فرانسه، دولتی از این نوع است و، از جنگ دوم بدین‌سو، بطور مستمر، موضوع اصلاح بوده ‌است. باوجوداین، هرگاه به این امر واقع توجه کنیم که در فرانسه، قشرهای میانه به تحلیل می‌روند و بخشی از آنها به قشرهای زیرین می‌پیوندند و توازن قوا میان سرمایه و کار، بطور مستمر، به زیان کار تغییر می‌کند- سهم کار از ارزش افزوده از 50 درصد به حدود 30 درصد و سهم سرمایه از 50 درصد به حدود 70 درصد افزایش یافته است -، در می‌یابیم که نگرانی متفکران و هم قشرهای تضعیف شونده از جهت‌یابی جامعه فرانسوی بجا است.

1.2. بر محور قدرت قابل اصلاح می‌شود هرگاه، هشدارهای بانیان دموکراسی بر اصل انتخاب، ناشنیده گرفته شوند و قدرت جای حقوق را، در تنظیم رابطه‌های اصلی بگیرد. این‌گونه «اصلاح» در جانشین کردن حقوق با قدرت، خلاصه می‌شود. بدین‌خاطر، خطری که هم‌اکنون دموکراسی‌های غرب را تهدید می‌کند، خطر راست‌های افراطی و «اصلاح» دولت، برابر برنامه آنها است. پیش از این، در آلمان و ایتالیا و اسپانیا و یونان و ایران، و... اصلاحی از این نوع، با بکاربردن ترکیب بالا در انتخابات و ایجاد جو رعب، و سپس استقرار دولت توتالیتر و یا نزدیک به آن، انجام گرفته‌ است.

     اما چرا این دولت‌ها دائم در معرض تهدید به این‌گونه اصلاح هستند؟ زیرا هم عامل سرمایه‌سالاری و سالاریهای همزاد آن وجود دارد و هم وجدان به حقوق در قشرهای میانی و پایین جامعه ضعیف است و یا ضعیف می‌شود. هرگاه این ضعف همراه شود با تغییر جهت اعتراض از پایین به بالا به از بالا به پایین – امری که برابر تحقیق‌های محققان، واقع شده‌ است -، در سطح جامعه نیز، بیشتر رابطه‌ها را قدرت تنظیم خواهدکرد. بهمان نسبت که رابطه سرمایه‌سالاری و سالاریهای همزاد با دولت و جامعه تغییر می‌کند و در سطح جامعه، قدرت تنظیم کننده رابطه‌ها می‌شود، «اصلاح» بر محور قدرت قطعی‌تر می‌گردد.

1.3. در نظام‌هایی که رابطه‌های اصلی را قدرت تنظیم می‌کند، تنها یک نوع اصلاح ممکن است و آن اصلاح بر محور قدرت است. اصلاح بر محور حقوق ناممکن است زیرا هیچ‌یک از رابطه‌های اصلی درونی دولت و هیچ‌یک از رابطه‌های اصلی دولت با مردم را حقوق تنظیم نمی‌کنند. افزون بر این، این‌گونه دولت‌ها کانونی دارند که محل اتصال رابطه‌ها و تمرکز قدرت است. از این‌رو، اصلاح بمعنای بازهم کارآتر کردن این کانون شدنی و بمعنای کاستن از نقش آن ناشدنی است چراکه سبب فروپاشی آن می‌شود. اگر سازوکار این‌گونه نظام‌ها، سازوکار تقسیم به دو و حذف یکی از دو است، هم به این‌خاطر است که تمرکز و بزرگ شدن قدرت در کانون و، هم، بخاطر ضرورت حذف عناصر ناسازگار با کانون است. از این‌رو،

1.4. در جامعه‌هایی که انقلاب‌ها روی می‌دهند، هرگاه انقلاب از راه جانشین قدرت شدنِ حقوق در تنظیم رابطه‌ها در قاعده هرم اجتماعی، متحقق نگردد، دولت استبدادی بازسازی می‌شود؛ زیرا رابطه‌های اصلی میان قوائی که دولت را تشکیل می‌دهند و میان دولت و جامعه را قدرت تنظیم می‌کند. همه جامعه‌هایی که استبداد بعد از انقلاب را به خود دیده‌اند، جامعه‌هایی بوده‌اند که تغییر به بعد از «پیروزی انقلاب» بازگذاشته شده‌ است. غافل از این‌که «بعد از پیروزی»، «قدرت جدید» حفظ خویش را مقدم می‌شمارد و، درجا، در نظام قدرت محور، جا خوش می‌کند.

   حتی آنها که نمی‌باید چشم بر واقعیت‌ها ببندند، چشم بر آنها می‌بندند و هشدارها نیز چشم‌های آنها را نمی‌گشاید. در نتیجه، «قدرت جدید»، با ظرفیت بسیار بیشتری، نیرو را در زور از خود بیگانه می‌کند و ترکیب بس ویران‌گرتری از آن با فساد و دانش و شبه دانش و فن و پول و... می‌سازد و بکار می‌برد. طرفه‌ این‌که نظام قدرت محور که انقلاب قربانی اول آن‌است، انتقاد نمی‌شود، بلکه، به انقلاب قربانی هجوم برده می‌شود. تجربه انقلاب ایران و انقلاب‌های دیگری که، در پی آنها، استبداد و بسا استبداد فراگیر استقرار جسته‌اند، در مقایسه با انقلاب فرانسه که، به دنبال، استبداد بعد از انقلاب، سرانجام دموکراسی موجود را به خود می‌بیند، به ما می‌گوید راه‌کار «تغییر از پایین» است.

# **2. تقابل قدرت ملت با قدرت دولت و یا ملت برخوردار از حقوق با قدرت دولت؟:**

   امروز پذیرفته است که «تحول از بالا»، در جامعه‌های غرب نیز به بیراهه رفته‌ است. در جامعه‌های غرب، اقلیتی دارد «خودکفا» می‌شود و از اکثریت می‌برد و نسبت به سرنوشت آن لاقید می‌شود. ناامیدی و ترس و عقده خود ناتوان بینی که سرمایه‌سالاری و سالاریهای همزاد آن القاء می‌کنند و موفقیتی که در تغییر جهت اعتراض از بالا به پایین – هر قشر قشر پایین تر از خود را مقصر می‌شناسد – پیدا کرده‌اند، سبب فعل‌پذیری «پایین» و روی آوردنش به راست‌های افراطی شده‌ است. این واقعیت ما را به پاسخ پرسش مهمی توانا می‌کند: آیا قدرت مردم می‌تواند دولت را بمثابه قدرت مجبور به اصلاح کند؟ می‌دانیم که کسانی به این پرسش، پاسخ مثبت می‌دادند و «فشار از پایین و اصلاح در بالا» را روش می‌کردند. در عمل، اصلاح در بالا، در عینیت جستن اختیارات «قانونی» و «فراقانونی» «ولی‌امر» خلاصه شد. جز این نیز ممکن نبود.

   خطا در دوگانه پنداری دو قدرت، یکی از آن دولت و دیگری از آن ملت بود. حال این‌که، قدرت دولت فرآورده نظام سلطه‌گر – زیرسلطه در درون و با بیرون است. در این نظام، رابطه‌های قوا مجاری هستند که از آنها، مازاد عناصری که ترکیب آنها در روابط قدرت کاربرد دارند، به رأس هرم اجتماعی، جریان پیدا می‌کند.

   از این‌رو است که، در تمامی انقلاب‌هایی که به دنبالشان، دولت‌های مستبد بازسازی شده‌اند، «رهبر» یا «رهبران» قدرتمدار، درجا، اسلحه به دست جوانان متعلق به «طبقه محرومان» داده‌اند و آنها را در حذف رقیبان و بازسازی استبداد بکار گرفته‌اند. به سیر اندیشه در غرب که رجوع می‌کنیم، می‌بینیم نخست روشنفکران انگلیسی و سپس روشنفکران فرانسوی، متوجه این امر واقع شده و به کشش برخاستند تا مگر «پایین» به حقوق خود وجدان یابد. هم اکنون نیز که غرب در وضعیتی است که هست، این‌گونه روشنفکران چاره را قطع پایه قدرت «بالا» از راه وجدان پایین به حقوق می‌بینند.

   در واقعیت‌ها روز، در ایران و جهان تأمل کنیم:

1. سرمایه‌داری مرام خود را دارد و سابق اگر به ظاهر خود را با حقوق انسان و دولت حقوقمدار انطباق می‌داد، حالا، آشکارا، از زبان سخنگویان خود، حقوق انسان (بلسونارو رئیس جمهوری برزیل، فرماندار تکزاس و ... و ملاتاریا) و حقوق طبیعت را انکار می‌کند و با همه تقدم و فوریتی که محیط زیست دارد، بدست عوامل خود (ترامپ و...) مانع اجرای توافق پاریس نیز می‌شود؛

2. در جامعه‌های غرب نیز، چپ زمانی از نظر اندیشه پیش‌تاز و راست در موضع دفاعی بود، اینک، کار وارونه شده‌ است. راست و چپ دموکرات، به قول اندیشمندانی چون ادگار مورن، در بن‌بست اندیشه هستند. علت نیز این ‌است که «بیان‌های قدرت»، از هر نوع ساخته شده‌اند و نیاز به اندیشه راهنمایی است که می‌تـوان آن را «بیان استقلال و آزادی» خواند؛

3. متفکرانی سخن از لزوم جانشین کردن تغییر از بالا با تغییر از پایین می‌کنند و جامعه‌شناسی چون آلن تورن، وجدان به حقوق را هم از ویژگی‌های جامعه «فرامدرن» می‌شمارد، اما از حق، هنوز تعریفی که تعریف به قدرت نباشد، بعمل نیامده‌ است و مجموعه حقوق و رابطه آن با حیات و رشد انسان و آبادانی طبیعت، در غرب، وجود نجسته ‌است؛

4. در آسیا، قدرت‌های اقتصادی جدید، چین و هند و «اﮊدهاهای اقیانوس کبیر» بر قدرت اقتصادی ﮊاپن افزوده شده‌اند و در همه این کشورهای، تمایل راست دست بالا را دارد که اعتنائی به حقوق ندارد. و

5. آسیای میانه واپسین منطقه‌ای تحت سلطه غرب است که منطقه جنگ نیز شده ‌است. در این منطقه نیز، اسطوره قدرت، پرستش می‌شود و حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق طبیعت انکار می‌شوند. افریقا نیز وضعیتی بازهم بدتر دارد.

6. در ایران، اصول نوزده‌گانه‌ای – که بر زبان آقای خمینی، خطاب به جهانیان، جاری شدند – راهنمای انقلاب شدند: حقوق انسان، ولایت جمهور مردم و...؛ در «بهار عرب» نیز کسی نخواست قدرت مردم جانشین قدرت دولت بگردد، حقوق مردم مطالبه شدند. انقلابیون فرانسه نیز، به خود می‌بالند که اعلامیه جهانی حقوق بشر را آنها انشاء و انتشار داده‌اند. حتی انقلاب اکتبر، اصول راهنمایی را پیشنهاد می‌کرد که حقوندی شهروندان روسی یکی از آنها بود و از زبان و قلم لنین ابراز شدند. چرا؟ زیرا جمهور مردم بخاطر قدرت به جنبش دست نمی‌زنند، زیرا وجدان تاریخی آنها به آنها می‌گوید قدرت برضد اکثریت بزرگ بکار می‌رود. مشکل ضعف وجدان به حقوق است. در حقیقت، «قدرت مردمی» نه هرگز در وجود آمده‌ است و نه می‌تواند بوجود آید.

     آیا این واقعیت‌ها نمی‌گویند که، در وطن ما بطور خاص و در جهان ما بطور عام، راه‌کار، نه مقابل کردن «قدرت مردم» که وجود ندارد با «قدرت دولت»، بلکه وجدان یافتن مردم به حقوق و عامل گشتن آنان به حقوق بنابراین، قطع مجاری انتقال نیروهای محرکه از قاعده هرم اجتماعی به رأس آن است؟

# **3. سه راه‌کارتجربه شده:**

   در آسیا و اروپا و شمال و جنوب افریقا و امریکای لاتین، از سالهای پیش و پس از انقلاب ایران، سه راه‌کار تجربه شده‌اند:

# **1. راه‌کار تجربه شده در یونان و اسپانیا و پرتقال و شیلی**:

1.1. در اسپانیا، فرانکو رژیم سلطنت را جانشین رژیم خود کرد. بعد از مرگ او، بخشی از جامعه اسپانیولی، که می‌توان آن را نیروی محرکه جامعه خواند، به دموکراسی و دولت حقوقمند و حقوق انسان وجدان داشت؛ مدیران لایق برای اداره جامعه در دموکراسی نیز خویشتن را پرورش داده بودند، این شد که شاه با کودتای نظامیان موافق نشد و کودتا شکست خورد. در شیلی بعد از پینوشه کودتا نیز رخ نداد؛

1.2. در پرتقال، کودتای نظامی بر ضد رژیم استبدادی روی داد و به یمن وجود همان نیروی محرکه و بدیل، انتقال به دموکراسی انجام شد. در یونان، بعد از دست به دست شدن‌ها، سرانجام، باز به یمن وجود این نیروی محرکه، دموکراسی مستقر شد. در هردو مورد، وجود اروپا و امتیاز عضویت در اتحادیه اروپا، نیز، از عوامل تعیین کننده بود؛

# **2. جنبش‌های مردم کشورهای عرب و ناکامی آنها:**

از شمال افریقا تا سوریه، جامعه‌های عرب، دست به جنبش نسبتاً همگانی زدند و تا این هنگام، تنها تونس موفقیت نسبی داشته است. کتابی (به زبان انگلیسی) به این جنبشها اختصاص یافت که، در آن، مقاله‌ای به قلم من و آقای حسن رضائی است. از علل شکست، بطور قطع، یکی نبود بدیل دموکرات و نیروی محرکه ضرور برای بازداشتن قوای جانبدار استبداد از بازسازی استبداد است. در الجزایر و سودان و لبنان و عراق جنبش جریان دارد. الجزایری‌ها و سودانی‌ها می‌گویند که باید بدیل و نیروی محرکه قوت گیرد تا جنبش آنها توفیق یابد.

# **3. فروپاشی رژیم‌های کمونیست در روسیه و اروپای شرقی:**

   وضعیتی که روسیه امروز و کشورهای اروپای شرقی دارند، به صراحت می‌گویند که وجود بدیل و نیروی محرکه جامعه، یا نبود و یا بود ناتوان آنها، دلیل نزدیکی و دوری رژیمهای جانشین از دموکراسی است.

   مشترک هر سه راه‌کار: یکی وجدان به حقوق و دیگری وجدان نیروی محرکه جامعه به حقوق و سوم بدیلی است که به حقوق وجدان دارد و توانا به مدیریت کشور در دموکراسی است. روش یا جنبش همگانی است و یا به یمن تغییر «پایین»، تغییر بالا ممکن گشته‌ است. این مشترک‌ها می‌گوید راه‌کار وجدان به حقوق پنج‌گانه و اتحاد وجدان یافتگان و کوشش مستمر برای پدید آمدن نیروی محرکه اجتماعی واجد این وجدان است. روش مطلوب جنبش همگانی است وقتی جنبش گویای وجدان به حقوق باشد. اما موفقیت هریک از روشهای دیگر نیز در گرو متحقق شدن این مشترکات است.

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 308**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/38322-2020-06-11-16-54-04.html)

**تاریخ انتشار 22 خرداد 1399**

# **قدرت و وجدان به حقوق**



از منظر فرهنگ که در جنبشی که در امریکا و اروپا پدید آمده و، در آن، کم و بیش، سخن از تغییر نظام می‌شود بنگریم - آن‌هم وقتی که ویروس کرونا جهانیان را در برابر یک پرسش قرار داده‌ است: تدبیر بر تقدیر مقدم است و یا تقدیر بر تدبیر؟ -، روشن می‌بینیم که **قدرتمدارها از زور نمی‌ترسند از وجدان به استقلال و آزادی، وجدان به حقوندی، می‌ترسند.** چرا که وقتی مخالف آنها زور درکار می‌آورد، می‌دانند او از جنس خود آنها است. بنابراین، نظام برجا می‌ماند. اما از وجدان به حقوق می‌ترسند زیرا می‌دانند مردم وجدان جسته به جنبش بر می‌خیزند و نظام بر جا نمی‌ماند و آنها موقعیت خویش را از دست می‌دهند. بخصوص که کرونا بر جهانیان دو واقعیت مهم را مبرهن کرد:

1. پویایی‌های نظام‌های کنونی، زندگی را ناممکن می‌کنند و

2. تغییر دادن نظام‌ها به یمن وجدان به حقوق ممکن است.

**❋ تقدم تدبیر بر تقدیر یا تقدیر بر تدبیر؟:**

با بیماری کوید – 19 دو روش بطور مشخص نایکسان بکار رفتند: نظام‌های اجتماعی جبر خویش را بر انسان‌هایی که در این نظام‌ها زندگی می‌کنند، اعمال می‌کنند. تقدیر این جبر بر تدبیر شهروندان مقدم و حاکم است. برای مثال، در ایران، جبر نظام ولایت مطلقه فقیه بر تدبیر شهروندان ایران، مقدم و حاکم است. در غرب، جبر نظام سرمایه‌داری بر تدبیر شهروندان مقدم و حاکم است. روش درمان مسلم کرد که ویروس کرونا، بمثابه جبار تقدیر ساز، **از جبر نظام‌های اجتماعی نمی‌ترسد، از رها شدن از این جبر، از تقدم و حاکمیت تدبیر بر تقدیر می‌ترسد**. از این دیدگاه که در مبارزه کشورهای مختلف با بیماری جهانگیر می‌نگریم، می‌بینیم آنهایی موفق‌تر بوده‌اند که در سطح هر شهروند و در سطح دولت، از تسلیم شدن به تقدیر نظام‌ اجتماعی و تقدیر کرونا سر باز زدند. در حقیقت، از جبر جباری سرباز زدند که قدرت است، قدرت تنظیم کننده رابطه‌ها.

   مثال اول، در امریکا، پاسداران نظام سرمایه‌داری از دو نظر با تقدم زندگی بر ایجابات این نظام، مخالف بودند و هستند:

**● وجدان یافتن بر امکان زندگی رها از جبر نظام و تجربه کردن تقدم تدبیر انسان بر تقدیر قدرتی که سرمایه سالاری است؛**

**● تقدم زندگی، بنابراین، تقدم انسان بر خوردار از حقوق ذاتی حیات، تغییر نظام را اجتناب‌ناپذیر می‌کند**.

   هرگاه جمهور امریکاییان بر حقوق و بر ممکن بودن تغییر نظام، وجدان بیابند، بقای نظام قدرت محور تقدیر ساز، ناممکن می‌شود. انسان‌هایی وارد صحنه می‌شوند که می‌دانند تدبیر آن‌ها است که تقدیر می‌سازد. هرگاه تصمیم بگیرند مستقل و آزاد، حقوند، زندگی کنند، تقدیر جز به اجرا درآمدن این تصمیم نخواهد شد.

   مثال دوم: جامعه ایرانی در نظام اجتماعی می‌زید که چون نظام اجتماعی امریکاییان در موضع مسلط نیست بلکه در موضع زیرسلطه است. هم به این دلیل که دولت استبدادی وابسته دارد که قدرت‌های خارجی را محور سیاست داخلی و خارجی خود کرده‌ است و هم به این دلیل که نیروهای محرکه (مغزها، سرمایه، نفت و گاز و دیگر منابع کشور) را صادر می‌کند و هم به این دلیل که جبر تحریم‌ها بطور خاص و روابط خارجی (10 جنگ بعلاوه حمله کرونا) بطور عام، محدوده زندگی ایرانیان را بازهم تنگ‌تر می‌کند. نه تنها رﮊیم ولایت مطلقه فقیه همه کار می‌کند که مردم ایران بر امکان زندگی در نظام اجتماعی باز، یعنی رها از موضع زیرسلطه، بنابراین، استبداد وابسته، وجدان نیابند، بلکه بلحاظ وحشتی که رژیم از وجدان براستقلال و آزادی، بر حقوندی شهروندان، دارد، جبر ویروس کرونا را بر جبر نظام می‌افزاید تا که ایرانیان یکسره فعل‌پذیر بگردند. این همان رژیم است که جنگ عراق با ایران را نعمت خواند و یک نسل ایرانی را نفله کرد تا که استبداد را بازسازی کند. این همان رژیم است که از گروگان‌گیری بدین‌سو، بحران ساخته و بحران‌ها را نعمت خوانده‌ است، زیرا ادامه حیات رژیم جبار را ممکن ساخته‌اند. این همان رﮊیم است که هم‌اکنون نیز بیماری جهانگیر کوید – 19 را دستیار خود کرده‌ است. بدین‌ترتیب دستیار خود کرده ‌است:

● جبر اقتصادی نه تنها برجا است، بلکه سقوط قیمت نفت و کاهش میزان صدور آن و تورم عنان گسیخته و پرشمارتر شدن بی‌کاران و سنگین‌تر شدن بار تکفل، آن را تشدید کرده‌ است. کسانی که بدون درآمد روزانه قادر به تأمین مخارج روزانه نیستند، نمی‌توانند قرنطینه نشین بگردند، زیرا جبر گرسنگی فراگیر، حاکم است؛

● جبر سیاسی تشدید نیز شده‌ است چرا که رژیم ولایت مطلقه فقیه، حتی مبارزه با بیماری جهانگیر را نیز به سپاه سپرده‌ است، مجلس ده درصدی (مطهری نیز می‌گوید در انتخابات مجلس، ده درصد بیشتر شرکت نکردند) «پاسداریزه» شده ‌است (غیر از «نمایندگان»، دستگاه اداری مجلس نیز به پاسداران سپرده شد)، قوه قضائی تحت ریاست یک قاتل تاریخی، دستیار سپاه، است و اگر در سال آینده، «رئیس جمهور» هم پاسدار بگردد، اجرای طرح تصرف دولت توسط سپاه، کامل می‌شود؛

● جبر اجتماعی تشدید شده‌ است نه تنها بدین‌خاطر که بار زندگی جمعیت بیکار و جمعیت از کار افتاده (سالمندان) بردوش جمعیت فعال است، نه تنها آسیب‌های اجتماعی فراگیرتر شده‌اند، نه تنها، نهادهای اجتماعی، بخصوص خانواده، قدرت محور، است، بلکه رابطه‌های فرد با فرد و گروه با گروه را، بطور روزافزون، زور تنظیم می‌کند. و

● جبر فرهنگی بمثابه ترجمان جبرهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، هم تشدید می‌شوند: جبر دینی که ولایت مطلقه فقیه برقرار آن را از محتویا خالی و از توجیه کننده‌های زور پرکرده و توجیه‌گر تقدم و حاکمیت مطلق تقدیر بر تدبیر گردانده ‌است. این جبر همراه است با تقدیرباوری که خود فرآورده تسلیم شدن به جبرها و توجیه‌گر این تسلیم شدن است. این تقدیر باوری همراه است با غیر عقلانی‌ها و خرافه‌ها که در ایران امروز، «تولید انبوه» می‌شوند.

     در نظام‌های اجتماعی در موضع مسلط، دولت از شهروندان در برابر جبر نظام، حمایت می‌کند زیرا می‌داند که حمایت نکردن، جنبشی را به دنبال می‌آورد که می‌تواند تا تغییر نظام پیش براند. اما در ایران نه. یک دلیل آن، «صادر کردن استعدادها» و تخریب مداوم نیروهای محرکه تغییر است:

# **❋ فرهنگ و ضد فرهنگ و نقش نیروی محرکه تغییر:**

   فرهنگ فرآورده انسانها است. انسانها استعدادهای گوناگون، استعداد رهبری، استعداد انس و دوستی، استعداد دانشجویی، استعداد هنری، استعداد اقتصادی، استعداد اندیشه راهنما، استعداد خلق و... دارند. فرآورده‌های این استعدادها را فرهنگ گویند. اما ضد فرهنگ فرآورده انسان خودانگیخته، مستقل و آزاد نیست. عناصر آن از رهگذر تنظیم رابطه‌ها با قدرت پدید می‌آیند و در طول زمان، زیر عنوان سنت و رسم و عادت، ماندگار می‌شوند. بطور مداوم هم پرشمارتر می‌شوند. هرگاه فراگیر شوند، چون ویروس کوید، خفقان فرهنگی ایجاد می‌کنند.

   نخست ضد فرهنگ را از فرهنگ بازبشناسیم و سپس به نقش نیروهای محرکه تغییر بپردازیم:

**● بازشناسی فرهنگ از ضد فرهنگ:**

   هر عنصر از عناصر ضد فرهنگ، بضرورت، واجد زور و فساد و شبه علم و غیر عقلانی و خرافه و تناقض است. و هر عنصر فرهنگی، بدین‌خاطر که آفریده انسان خودانگیخته، بنابراین، مستقل و آزاد است، در بردارد حق و علم و صلاح را و فاقد تناقض است. چند مثال در باره ضد فرهنگ:

1. دروغ ضد فرهنگ است. زیرا زور و فساد و شبه علم را در بردارد و واجد تناقض است. واجد تناقض است زیرا حقیقت را می‌پوشاند و پوشش با حقیقت پوشیده، تناقض دارد. واجد شبه علم است. زیرا با استفاده از بی‌اطلاعی شنونده از حقیقت و با دانسته‌های محدود سازندهِ دروغ ساخته می‌شود. از این‌رو، بمحض علم بر حقیقت، از میان می‌رود. فساد است هم بدین‌خاطر که حقیقت را می‌پوشاند و هم بدین‌خاطر که گوینده و شنونده را به عملی بر می‌انگیزد که حق و علم در آن نیست و یا از عملی باز می‌دارد که انجام نشدنش، به ضرورت، فساد ببار می‌آورد؛

2. ولایت بمعنای بسط ید کسی بر دیگری، چه رسد به ولایت مطلقه فقیه، که ضد فرهنگ است. زیرا زور و بکاربردن بهراندازه که «ولی» لازم ببیند را در بردارد. فساد در بردارد. زیرا زور جز در مرگ و ویرانی، کاربرد پیدا نمی‌کند و تناقض‌ها در بردارد زیرا با معنای کلمه، در تناقض است. در زبان، ولایت بر رابطه‌ای بر مبنای دوستی دلالت می‌کند. هرگاه قرار بر بسط ید بر جان و مال و ناموس باشد، کلمهِ بکاربردنی، طاغی می‌شود. با حقوق ذاتی حیات هر انسان، از جمله «ولی» در تناقض است هم به این دلیل که به این حقوق هر انسان خود باید عمل کند و تحت ولایت مطلقه کسی بودن، مانع عمل به حقوق می‌شود. با حق در تناقض است؛ زیرا حق با زور جمع نمی‌شود. با وجود خداوند در تناقض است؛ زیرا از حق مطلقی که او است جز حق صادر نمی‌شود. بنابراین، ولایتی که اختیار بکاربردن زور، آن‌هم نامحدود داشتن باشد، از «خدایی» می‌تواند صادر شود که متعین است و از او زور صادر می‌شود. یعنی خدا نیست. ناقض تقدم تدبیر بر تقدیر برای اصل عدالت است؛ زیرا، بنابر اصل، تقدیری که اراده «ولی امر» است بر تدبیر هر جمع و تمام جامعه مقدم و حاکم است (فصل‌الخطاب). فاقد علم و واجد شبه علم است. نه تنها به این دلیل که نظر فقهی، آن‌هم فقه تکلیف‌مدار، فاقد قطعیت است و هیچ مجتهدی نیز نگفته ‌است و نمی‌گوید که نظر او همان‌ است که خداوند فرموده است، بلکه، و بسیار مهم‌تر، فاقد پرشمار دانش‌ها است که مدیریت جامعه‌های امروز، بدانها نیاز دارد و بخصوص در تضاد با وجدان علمی جامعه است. سازگار با این وجدان، شرکت جمهور شهروندان، برخوردار از حقوق، در اداره امور خویش است.

# **● نقش نیروهای محرکه اجتماعی:**

   کار مبارزه با بیماریهای واگیر با پزشکان و دستیاران آنها است. اما کار مبارزه با ضدفرهنگی که خفقان فرهنگی و بسا مرگ ببار می‌آورد، با نیروهای محرکه اجتماعی است. این نیروها، در جامعه ایران، دانشگاهیان و معلمان و دانشجویان و دانشگاه دیده‌هایی که در درون و بیرون از مرزها، به این و آن کار مشغولند، مسئول انجام چند کار حیاتی هستند:

1. انجام کاری که منحل کننده قدرت است و قدرتمداران از آن می‌ترسند: وجدان به استقلال و آزادی، به حقوندی خویش و وجدان به زندگی دیگری، در نظامی باز که، در آن، رابطه‌ها را حقوق تنظیم می‌کنند.

2. وجدان به این واقعیت که تغییر نظام وقتی ممکن است که قاعده هرم اجتماعی تغییر کند. بنابراین، این پایین‌ترین قشرهای جامعه هستند که هرگاه به حقوق خویش وجدان بیابند و زندگی را عمل به حقوق بگردانند، نظام اجتماعی قابل تغیییر می‌شود و تغییر می‌کند.

3. مبارزه با ضد فرهنگ، بخصوص سه عنصر بس ویران‌گر: تقدم تقدیر بر تدبیر، با حذف تقدیر تدبیر ساز و تقدم مصلحت بر حق، با حذف مصلحت و عمل به حق و تنظیم رابطه‌های با حق و تقدم بد بر بدتر. با حذف مدار بسته بد و بدتر و بدترین. بدین‌قرار، مبارزه با همه غیر عقلانی‌ها، با همه خرافه‌ها و نقد سنت‌ها و رسوم و عاداتی که انسانها را، حتی در برابر تقدیر ویروس کرونا فعل‌پذیر می‌کنند، نقد اندیشه‌های راهنما تا که از غیر عقلانی‌ها و خرافه‌ها پیراسته بگردند و بتوانند حقوق پنج‌گانه را به خود راه دهند و روش زندگانی باورمندان به خود بگردانند.

4. خلق فرهنگ، بنابراین، یافتن دانش و فن و آفریدن هنر که رشد هر شهروند در گرو ترکیب آنها با حقوق و بکاربردن این ترکیب در تنظیم فعالیتها و رابطه‌ها است.

5. تمرین خودانگیختگی و زندگی حقوندی، بمثابه فرد و جمع، بنابراین، تشکیل شوریاها برای تمرین دموکراسی شورایی و پرشمار کردن این شوریا‌ها.

   این‌ها راه‌کارهایی که در سطح هر جامعه بکاربردنی هستند. هرگاه در همه جامعه، نیروهای محرکه تغییر دست بکار عمل به این پنج راه‌کار شوند، جنبش‌های همگانی، با هدف و روش مشخص، بر می‌خیزند و نظام‌های جامعه‌ها و نظام جهانی آن تغییر را می‌کنند و نظام‌هایی می‌شوند که، در آنها، وجدان به حقوق همگانی است، فرهنگ استقلال و آزادی همگانی است و رابطه‌ها را نیز حقوق تنظیم می‌کنند.

**\*\*\*\*\***

# [**وضعیت سنجی 309**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/38413-2020-06-18-15-16-40.html)

**تاریخ انتشار , 29 خرداد 1399**

**نژادپرستی امرواقع مستمر و جهان‌شمول**



جنبش‌ها برضد نژادپرستی در امریکا و یک چند از کشورهای اروپایی، دارند از شدت می‌افتند. با توجه به این امر که نژادپرستی امر واقعی مستمر و جهان‌شمول است، می‌بایست جهان به جنبش بر می‌خاست و چنین نشد. با این‌حال، فرصتی ایجاد کرد برای برآورد وتوضیح میزان ویران‌گری و مرگ‌‌آوری نژادپرستی در سطح هر کشور و در سطح جهان. امر واقعی که نژادپرستی است با امرهای واقع مستمر و جهان‌شمول دیگر، مجموعه‌ای را پدید آورده‌اند که جبر بس ویران‌گر خویش را به انسانها در همه جای جهان تحمیل می‌کند. نخست امرواقع مستمری را شناسایی کنیم که نژادپرستی است:

# **❋ دو تعریف، یکی تعریف عام و دیگری تعریف خاص از نژادپرستی:**

   نژادپرستی دو تعریف دارد یکی عام و دیگری خاص:

● تعریف خاص، تعریف زیست‌شناسانه است. به استناد «مشخصات زیست‌شناسانه» نژادها را درجه بندی کردند(مغز نژادهای پست ماده خاکستری ندارد و...) ، گرچه در قرن بیستم بیشتر رایج شد و در آلمان، نازیسم شد و توجیه‌گر استبدادفراگیر گشت، اما سابقه دیرین دارد. چنان‌که، به استناد «نقص عقل»، زن دون انسان شمرده می‌شد. از نژاد دون انگاری زن، در دوران معاصر، «مشخصات زیست ‌شناسانه» نیز یافت (وزن مغز زن کم‌تر است و...).

● تعریف عام نژادپرستی این‌است: انسان‌ها، دوگونه‌اند: نخبه‌ها که آفریده شده‌اند برای رهبری کردن و اکثریت بزرگ که «عوام کل‌الانعام» خوانده می‌شوند، ملحق به حیوانات هستند و خلق شده‌اند برای رهبری شدن. این تعریف - که علی شفیعی در نوشته خود زیر عنوان «آخرین نفس» آورده است -، در بیان‌های قدرت از فلسفی و دینی و غیر دینی، پذیرفته شده‌است و جهان شمول است. از یونان باستان که آغاز کنیم، تعریف عام از ارسطو است. این تعریف را کلیسا پذیرفت و توجیه‌گر ولایت مطلقه پاپ و استقرار استبداد فراگیر کلیسا شد. این تعریف وارد حوزه اسلام نیز شد و اسلام را از خود بیگانه کرد و اینک، ولایت مطلقه فقیه مستقر در ایران، مستند به این تعریف از نژاد پرستی است (مردم در حکم صغار هستند).

   همانند سلسله مراتبی که ارسطو ترتیب داده‌است، زن در پایین‌ترین مرتبه قرار می‌گیرد و البته «ولایت به زن نمی‌رسد»! بر وفق این تعریف – که افلاطونی نیز هست – جامعه، طبقات پیداکرد و منطق صوری – بنابر قول ارسطو – روش استثمار طبقه‌هایی شد که گویا طبیعت آنها را برای ایفای نقش کشاورز و کارگر و زن خلق کرده است برای خدمت به اقلیت نخبه!

**روش عمومی که این دو تعریف توجیه‌گر آنند، یکی اعمال زور از بالا به پایین و دیگری، خودتخریبی پایین تا حد فعل‌پذیر شدن و آلتِ خودکار بالا گشتن در استثمار شدن بسود بالا است**. بیشترین میزان تخریب در جامعه‌ها، این تخریب است که هرگاه انسانها از آن بازایستند، سرمایه‌ و نیروهای محرکه‌ عظیمی در اختیار رشد آنها و آبادانی طبیعت قرار می‌گیرند.

   آنها هم که خود را چپ انقلابی می‌خواندند، وقتی پذیرفتند که هدف مبارزه، بدست‌آوردن قدرت و حفظ و بکاربردن آن‌است، ناگزیر نخبه‌گرا شدند و پذیرفتند که رهبری با حزب پیش‌آهنگ طبقه کارگر است؛ الا این‌که آن را روشنفکران بورژوا، خائن به طبقه خود و در خدمت پرولتاریا، سازمان می‌دهند. بدین‌سان، نخبه رهبری کننده و طبقه رهبری شونده (پرولتاریا) و طبقه حذف شونده (بورﮊوازی)، از مبانی استقرار استبداد فراگیر در روسیه شد. یک عامل دیگر، «**جانشین کردن زور از بالا به پایین به زور از پایین به بالا» بود:**

# **❋ زور از بالا به پایین و زور از پایین به بالا یک زور است و بکاربردن آن، از جمله، نژادپرستی به هر دو تعریف را ببار می‌آورد:**

   در ماه‌های اول انقلاب، بنی‌صدر، از جمله در کارنامه، هشدار داد که زور از بالا به پایین وقتی جانشین شود با زور پایین بر ضد بالا، کاری جز بازسازی استبداد نمی‌کند. چپ آن ایام و مذهبی طرفدار ولایت فقیه که در پی استقرار دیکتاتوری ملاتاریا بود، موافق «زور پایین برضد بالا» بودند. اولی کارگرستا و دومی مستضعف ستا، زورپایین برضد بالا را، هریک با زبان مرامی خود، توجیه می‌کردند. مخاطب هشدار بنی‌صدر هردو بودند: **بالا از زور پایین نمی‌ترسد از وجدان پایین به استقلال و آزادی می‌ترسد. چراکه می‌داند زور که در کار آمد، جبراً، بالا و پایین را بازسازی می‌کند. بدین‌خاطر که قدرت از قانون متمرکز و بزرگ شدن پیروی می‌کند و خود رابطه‌ای است که توسط ترکیبی از زور و پول و علم و شبه علم و فن و نیروهای محرکه دیگر تنظیم می‌شود. تنظیم رابطه‌ها با این ترکیب، به ضرورت، سلسله مراتب ایجاد می‌کند و این سلسله مراتب توسط هردو تعریف نژادپرستی توجیه می‌شود**. امری که در ایران، واقعیت یافته است و پیش از آن، در روسیه و اروپای شرقی و چین و کشورهای تحت سرمایه‌داری واقعیت جسته بود و جسته است.

   آنها که، بعدها، در مقام توجیه نقش خود در بازسازی استبداد، مدعی شدند، دعوا برسر قدرت بوده‌است، تا وقتی به خود نیایند و درنیابند که بدون تغییر «پایین»، نظام‌های اجتماعی، ویژگی سلطه‌گر یا زیرسلطه را از دست نمی‌دهند و پویایی‌های این نظامها، بطور روزافزون، زندگی بر روی زمین را تهدید می‌کنند، نمی‌توانند بفهمند که نزاع میان انقلاب (تغییر «پایین» به یمن وجدان به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق و فعال شدن) و ضد انقلاب، «تحول از بالا» (اسلامی کردن ایران به زور) بوده‌است و هست. هم‌اکنون، در سطح جهان نیز، نزاع یکی و آن‌هم میان انقلاب و ضد انقلاب است:

# **❋ برخورداری پایین از حقوق به جای زور از پایین برضد بالا:**

   نقد مرامهایی که دو تعریف از نژادپرستی را به خود راه داده‌اند، کاری است به جا اما کار مهم شناسایی مجموعه‌امرهای واقع مستمر بقصد رها کردن انسان از جبر آنها و همگانی شدن وجدان به حقوق پنج‌گانه با هدف انحلال هرم‌ اجتماعی است:

● نژادپرستی با دو تعریف خود، در وجه عمل، یعنی قشربندی هر جامعه‌ و سلسله مراتب جامعه‌ها نسبت به یکدیگر، بمثابه امر واقع جهان شمول، با امر واقع دیگری که نهادهای قدرت محور جامعه هستند مجموعه می‌دهد (دولت، احزاب سیاسی، نهاد دینی، نهاد خانواده، نهاد آموزش و پرورش، نهاد اقتصادی که در حال حاضر سرمایه‌داری است، نهاد هنری و...)؛

● این دو امر واقع مستمر و جهان شمول، با امر واقع مستمر و جهان شمولی که نظام‌های اجتماعی در موضع مسلط و یا در موضع زیرسلطه هستند مجموعه می‌دهند ؛

● این سه امر واقع مستمر و جهان شمول، با امر واقع چهارمی که جانشین حقوق شدن مداوم قدرت در تنظیم رابطه‌ها است. هم رابطه جامعه‌ها بایکدیگر و هم در درون جامعه‌ها رابطه‌های گروه‌بندی‌های اجتماعی با یکدیگر و رابطه‌ها افراد با یکدیگر مجموعه می‌دهند ؛

● این چهار امر واقع مستمر، باز، با دو امر واقع مستمر دیگر: یکی تعریف حق – از جمله آزادی – به قدرت و دیگری دوگانه شدن حقوق و انسان مجموعه می‌دهند. توضیح این‌که انسانهایی هم که می‌گویند به حقوق وجدان دارند، رابطه خود با حقوق را رابطه مالک با شئی می‌انگارند. همانطور که می‌گویند پول داریم، خانه داریم، می‌گویند حقوق داریم. بنابراین، حقوق هم قابل معامله و معاوضه‌اند و هم برای آن نیستند که زندگی را عمل به آنها کرد بلکه برای این هستند که وقتی نزاعی بمیان آمد، دست‌آویز بشوند. بدین‌خاطر است که حتی روابطی هم که با حقوق تنظیم می‌شوند، در واقع، با قدرت تنظیم می‌شوند، باز بدین‌خاطر است که انسانها گرفتار جبر پویایی‌های تبعیض‌ها و نابرابری‌ها و خشونت هستند. بدین‌سان،

● این شش امر مستمر مجموعه می‌دهند با امرهای واقع مستمری که پویایی‌های تبعیض‌ها و نابرابری‌ها و خشونت‌ها و دیگر پویایی‌های نظام‌های مسلط – زیرسلطه هستند که به پویایی مرگ می‌انجامند. و

● **این مجموعه امرهای واقع مستمر و جهان‌شمول، مجموعه می‌دهند با امر واقع مستمر و جهان شمولی بس ویران‌گر که محکوم شدن اکثریت بسیار بزرگ جامعه بشری به فعل‌پذیری است**.

   رها شدن از این مجموعه، نه کاری آسانی است که یک روزه انجام شدنی است. نیاز به تغییرکردن انسان‌ها دارد، تغییر از پایین از راه وجدان به حقوق – حقوق رها شده از تعریف به قدرت و تغییر رابطه‌شان با انسان – و عمل به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق. زمان اجتماعی می‌تواند کوتاه شود و مشکل رهایی از جبر مجموعه امرهای واقع می‌توانند آسان بگردند اگر:

# **❋ هرگاه فرصتهایی نظیر جنبش بر ضد نژادپرستی و همه دیگر جنبش‌ها را فرصتهای وجدان به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق بگردانیم:**

   مجموعه امرهای واقع مستمر به ما می‌گوید که الف. حق را به ویژگی‌هایش تعریف کنیم و ب. حقوق را ذاتی حیات بدانیم و ج. حقوق را مجموعه‌ای بشناسیم از حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق هرجامعه بمثابه عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت. زیرا همه رابطه‌ها را باید با حقوق تنظیم کرد تا مگر از جبر مجموعه امرهای واقع مستمر و جهان شمول آسود و زندگی را از کام پویایی مرگ بیرون کشید.

   هر جامعه‌ای نیروی محرکه اجتماعی دارد که کارش سمت دادن به جامعه است وقتی به جنبش بر می‌خیزد. در جامعه‌های روسی و ... و ایران، این نیروی محرکه «زور از پایین برضد بالا» را روش گرداند. این شد که خود اصول راهنمای انقلاب ایران را بلااجرا گرداند و مانع از تغییر «پایین» شد. هرگاه نیروی محرکه اجتماعی ایران امروز، بخواهد از تجربه درس بگیرد، «زور از پایین برضد بالا» را مقصر وضعیتی می‌شناسد که ایران در آن‌است و برآن می‌شود که با تشکیل هسته‌ها، وجدان به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق را تمرین کند و، همزمان، مبلغ و مروج وجدان به حقوق و عمل به حقوق و ترک فعل‌پذیری در «پایین»، بگردد.

   تمرین فعال و خلاق شدن بس ضرور است. چراکه ویران‌گرترین اثر جبر مجموعه امرهای واقع بالا، فعل‌پذیری انسان‌ها است. غافل شدن از حقوق از سویی و تنظیم رابطه با قدرت از سوی دیگر، انسان‌ها را در موضع فعل‌پذیر قرار می‌دهد. تکرار کنیم که دو تعریف عام و خاص نژادپرستی، پیش از همه، در توجیه فعل‌پذیرکردن اکثریت بزرگ بکار می‌رود. بخاطر اهمیت نیروهای محرکه که در فعل ‌پذیرگرداندن انسانها صرف می‌شوند، در مورد ایران، برآوردی از آن بعمل می‌آوریم:

# **❋ هزینه فعل‌پذیرکردن مردم ایران:**

   از این‌جا شروع کنیم که اگر نگوییم، در جریان انقلاب ایران، جمهور مردم بر فعل‌پذیری عصیان کردند، بخش بزرگی از آنان چنین کردند و فعال شدند. آنها که در کار بازسازی استبداد شدند، می‌باید این جمعیت عظیم را از نو، فعل‌پذیر می‌کردند. نیروهای محرکه‌ای که می‌توانستند در اختیار ایران فعال و مبتکر و خلاق قرارگیرند و در رشد شهروندان و آبادانی طبیعت بکار روند، در فعل‌پذیرکردن آنها و بیابان گرداندن سرزمین ایران بکاررفتند به این‌ترتیب:

● نیروهای محرکه اقتصادی یعنی سرمایه‌ها و نیرو (نفت و گاز) و مواد کانی و گیاهی. حساب کنید بودجه دولت را و بخصوص هزینه‌های دولت را که تبدیل به سرمایه نشدند و نمی‌شوند و به قوه خریدی تبدیل شدند و می‌شوند که عامل تورم مداوم بودند و هستند. اگر فرض کنیم تنها درآمدهای نفت و گاز، تخریب شده‌اند و تخریب کرده‌اند، جمع درآمد + بعلاوه تخریب منابع بخاطر بهره‌برداری با فنون واپس مانده + یک سوم فرآورده‌ها که تلف می‌شوند + خورد و برد منابع نفت و گاز مشاع در خلیج فارس، ما را از میزان نزدیک به واقع و بسیار سنگین هزینه فعل‌پذیرکردن مردم ایران، آگاه می‌کند؛

● بلحاظ سیاست خارجی، گروگانگیری و سپس جنگ 8 ساله و در پی آن، بحران اتمی و آن‌گاه جنگهای ده‌گانه و نسلهای ایرانی که تحت جبر خردکننده محکوم به ایفای نقش فعل‌پذیر شده‌اند؛

● سیاست داخلی: سرکوب شدید و مداوم استعدادها: اعدامها و فعل‌پذیرکردنها و مهاجرت‌ها؛

● سیاست اجتماعی: بی‌کاری عظیم جمعیت درس خوانده و مهاجرت سالانه حدود 150 هزار تن و نیز کاهش سرمایه اجتماعی بخاطر تنظیم رابطه‌ها توسط قدرت که لاجرم هر رابطه‌ای را ویران‌گر می‌کند.

● و این امر که هر انسان ایرانی برای زنده ماندن ناگزیر است خود خویشتن را فعل‌پذیر کند – آسیب‌های اجتماعی تا این اندازه گسترده تنها بخش کمی از این خودتخریبی را گزارش می‌کنند – و حاصل آن کاهش خودانگیختگی فردی و جمعی، بنابراین، کاهش ابتکار و ابداع و خلق، بنابر این، فقر فرهنگ و فراگیرشدن کاربردهای ضد فرهنگ قدرت است.

   بدین‌قرار، با وجدان به حقوق و تنظیم رابطه با حقوق، یعنی فعال شدن شهروندان ایران و به صفر رساندن این تخریب عظیم و بکارانداختن نیروهای محرکه‌ای که آزاد می‌شوند، در رشد انسان و آبادانی طبیعت، مبارزه با نژاد پرستی واقعیت پیدا می‌کند با پایان بخشیدن به تخریب نیروهای محرکه و خود تخریبی.

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 310**](https://banisadr.org/index.php?option=com_content&view=article&id=1266:2020-06-30-18-00-15&catid=27:vaziat-sanji)

**تاریخ انتشار : , 10 تیر 1399**

**آیا دوران تقلید فعل‌پذیرانه بسر آمده ‌است؟**



تیموتی گارتن اش [Timothy Garton Ash](https://www.theguardian.com/profile/timothygartonash)از معتبرترین استادان علوم سیاسی در دانشگاه آکسفورد، در تاریخ 20 ﮊوئن 2020، در روزنامه گاردین، مقاله‌ای در باره جنگ سرد میان امریکا و چین انتشارداده است. در این نوشته، 9 راهکار به غربیان پیشنهاد می‌کند: دموکراسی‌های لیبرال باید از گذشته پند بگیرند، در درازمدت و برای درازمدت فکر کنند، ضوابط اخلاقی قوی به اجرا بگذارند و از خودپسندی و غرور اجتناب کنند و... و ترامپ وارونه کارهایی را می‌کند که باید کرد.

**❋ شرق دیگر شیفته غرب نیست:**

   بخواهیم صادق و شرافتمند باشیم، باید بگوییم میان امریکا و چین جنگ سرد جدیدی آغاز گرفته است. در همه کشورهای دنیا این دو ابر قدرت رویارویند. وقتی هم سربازان چین و هند گلاویز می‌شوند، پمپئو، وزیر خارجه امریکا، شتابان، جانب هند را می‌گیرد و... و راه‌کارها:

1. ماباید در دراز مدت و برای دراز مدت بیاندیشیم: جنگ سرد پیشین 40 سال بطول انجامید. چین از آن جنگ درس‌ها آموخته است. حزب کمونیست لنینی از سرانجام حزب کمونیست روسیه درس آموخته است. توانمندی‌ها دارد، غرور ملی دارد، رشد می‌کند و نو می‌گردد و... بنابراین، در رابطه با چین، باید در بلند مدت و برای بلندمدت اندیشید.

2. رقابت را با همکاری توأم کنیم: دموکراسی‌های لیبرال باید بدانند موفقیت وقتی حاصل می‌شود که به رقابت تنها اکتفا نکنند و رقابت را با همکاری در زمینه‌های سازنده، توأم کنند. خطوط قرمز ما باید، برای مثال، امنیت تایوان، به شفافی بلور باشد اما باید توأم باشد با همکاری با چین. اروپا نیک می‌گوید که چین طرف همکاری و در همان ‌حال، نظامی دارد رقیب نظام ما. بنابراین، در باره محیط زیست و بیماری کوید – 19 نیاز به همکاری با چین داریم.

3. متمرکز شدن بر دینامیکهای درون چین: علت جنگ سرد با چین، سمت یابی چین از 2012، از زمان شی جین‌پینگ بدین‌سو، است. در داخل سرکوب‌گرتر و در خارج مهاجم‌تر. ما باید در پی درک علت این سمت یابی باشیم و بدانیم کدام نیروهای محرکه به چین این سمت یابی را بخشیده‌اند.

4. **نباید بپنداریم که ما می‌توانیم نظام آنها را مهندسی کنیم**: یکی از اشتباه‌کاریهای دوران جنگ سرد اول این بود که کشورهای غرب می‌پنداشتند می‌توانند، بطور مستقیم و قابل پیش بینی، سیاست‌های داخلی طرف دیگر را تغییر دهند. در مورد چین، نباید این اشتباه را تکرار کنیم. باید از رفتارهای خود محور انگاری پرهیز کنیم.

5. **همواره باید بخاطر داشته باشیم که هم با مردم چین و هم با دولت چین سرو کار داریم**:در همان حال که دولت حزبی چین و سیاستش را در هنک‌کنگ و دریای چین انتقاد می‌کنیم، باید مراقب باشیم و نیازداریم که مردم چین، با فرهنگ غنی و تاریخمند، این انتقادها را حمله به خود تلقی نکنند. **اثر هر عملی را، پیش از انجام، بر دولت و جامعه چینی باید سنجید و آنگاه انجام داد. زیرا این مردم چین هستند که می‌توانند چین را تغییر دهند و نه ما**.

6. چین اتحاد شوروی نیست: درس‌گرفتن از جنگ دوم جهانی بدین معنی است که بدانیم، این زمان آن زمان نیست و چین روسیه شوری سابق نیست. آن روسیه، ترکیبی بود از رژیم لنینیستی و تاریخ روسیه و این چین ترکیبی است از رژیم لنینیستی و فرهنگ و سنت چین. فوکویاما می‌گوید: «چین نخستین تمدن جهان است که دولت مدرن ایجاد کرده است. و برای قرنها، رﮊیمهای تمرکز طلب و دیوان‌سالار و شایسته سالار بوده‌اند». قوت و ضعف چین در تألیف بی‌سابقه لنینیسم و سرمایه‌داری است...

7. اگر نمی‌دانید چه باید کرد، کاری بکنید که صحیح و حق باشد: با اشمئزاز ناظر تراژدی هنگ‌کنگ و سرکوب‌گری مسلمانان چین به شیوه استبداد فراگیر و رفتار دولت چین با مخالفان شجاع رژیم چین هستیم. در برابر این وضعیت، کار صحیح و به حق باید کرد. کار انگلستان در دادن تابعیت به 3 میلیون هنگ‌کنگی و کار کمیته صلح نروﮊ در دادن جایزه صلح به لیو شیائوبو، صحیح هستند...

8. وحدت قوت می‌آورد: در حال حاضر، دنیای لیبرال شش و هفتتا هستند پیشاروی چین. چین نیز فرصت یافته است تجزیه کند و حکومت کند. دستور کار استراتژیک رسمی که در واشنگتن تهیه شده‌ است می‌گوید که هدف اول امریکا باید بهبود روابط و تحکیم اتحاد با دولت‌های دوست باشد. دونالد ترامپ وارونه آن را عمل می‌کند. رویارویی با چین، نیازمند اتحادی وسیع تر از اتحاد امریکا و اروپای غربی در سال 1989 می باشد. امریکا و انگلستان جدا شده از اروپا، باید با نمایندگان دموکراسی گرد آیند و زمینه همکاری فرآورند و منشور مشترکی را تهیه کنند.

**9. جنگ سرد را در خانه خود باید برد**: آنچه سبب شد جنگ سرد اول را ببریم این بود که ما، دموکراسی‌های لیبرال، جامعه‌های خود را پیشرفت دادیم، آزاد و باز و پرجاذبه کردیم. امروز نیز باید همان کار را بکنیم. دانشجوی چینی سابق من، شرحی جذاب در باره رفتارهای دانشجویان چینی نوشته است که بعد از تحصیل در دانشگاههای غرب، به چین بازگشته‌اند. نتیجه‌گیری او این‌است: **دانشجویانی که به کشور باز می‌گردند، چنان که ما امیدواریم، جانبدار دموکراسی لیبرال، نشده‌اند. آنها هم سخت منتقد رژیم چین می‌شوند و هم سخت منتقد نظام غرب**. این سیاست خارجی ما نیست که می‌تواند آنها را متقاعد کند. این آنچه در خانه خود می‌کنیم است که باید بتواند آنها را متقاعد ‌کند.

   از موارد نه‌گانه، سه مورد به ایران نیز راجع هستند. توضیح این‌که سیاست امریکا در ایران، خود را جانشین مردم ایران کردن در تغییر رژیم است و در تحریم‌ها، این مردم ایران هستند که شدیدترین ضربه‌ها را می‌خورند و آنها که در خط استقلال هستند، هم مخالف رژیم ولایت مطلقه فقیه هستند و هم نظام‌های سرمایه‌داری را نظام‌های سلطه‌گر می‌شناسند و جانبدار مبارزه در هرکشور و در جهان، برای یافتن وجدان به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق، هستند. راه‌کار نهم استاد علم سیاست، واقعیتی را در بردارد که جهان شمول است: غرب دیگر جاذبه پیشین را ندارد. آن استاد از این مهم غافل است که جهان امروز در برابر یک مسئله قرارگرفته ‌است و آن پویایی‌های نظام‌های سلطه‌گر -زیرسلطه هستند که به پویایی مرگ انجامیده‌اند. بنابراین، نه تنها چینی درس خوانده که ایرانی درس خوانده که به حقوق خویش وجدان دارد، عصر را عصر شیفته و خیره ماندن در فرهنگ غرب نمی‌یابد، این عصر را عصر وجدان به حقوق و استعدادهای انسان می‌داند و جانبدار جنبش در هر کشور و در جهان و همکاری نه تنها با غربیان وجدان جسته به حقوق که همه مردم وجدان یافته بر حقوق جهان است. جهان امروز، نمی‌تواند به تقلید فعل‌پذیرانه از غرب ادامه دهد. و **باید بداند که قدرت رابطه‌ای بیرونی – درونی و ترکیبی است که در این رابطه بکار می‌رود. بنابراین، رابطه بیرونی – درونی را هم‌زمان تغییر باید داد؛ به سخن دیگر، استقلال و آزادی جست**:

**❋ قدرت رابطه بیرونی درونی و ترکیبی است که در این رابطه بکار می‌رود:**

   امر مهمی که اغلب از آن غفلت می‌شود، این‌ است که بدون مرز، قدرت وجود ندارد. به سخن دیگر، قدرت با ایجاد مرز، بنابراین، درون و بیرون مرز، واقعیت پیدا می‌کند. از این‌رو، رابطه داخلی مستقل از رابطه خارجی و رابطه خارجی مستقل از رابطه داخلی، وجود ندارد، زیرا نمی‌تواند وجود پیدا کند. برای مثال، رابطه دوتن، دو همسر، رابطه قوا نمی‌شود مگر، میان آن دو، رابطه‌ای برقرار شود که داخل و خارج زناشویی را پدید می‌آورد. بدین‌سان، رابطه خانواده‌های دو همسر و یا دوستان دو همسر، یا... وقتی خارج می‌شوند که با یکی از دو همسر و یا هردو آنها رابطه قوا برقرار می‌کنند. اما این رابطه برقرار نمی‌شود مگر اینکه، درجا، رابطه قوا میان دو همسر نیز بگردد. بدین‌قرار، رابطه قوا، یک رابطه است و این رابطه است که با ایجاد شدنش، داخل و خارج پدید می‌آید. در این رابطه‌است که ترکیبی از زور و پول و علم و مجاز و فن و... بکار می‌رود و قوی‌تر را در موضع سلطه‌گر و ضعیف‌تر را در موضع زیرسلطه قرار می‌دهد.

     بدین‌سان، وقتی قدرت را همان‌سان که هست، شناسایی می‌کنیم، در می‌یابیم که استبداد بمثابه رابطه قوای دولت با ملت ممکن نیست، رابطه قوا با خارج نباشد. هرگاه موضع، موضع زیرسلطه باشد، دولت استبدادی زیرسلطه، وگرنه، دولت استبدادی مسلط می‌شود. چنان‌که چین از موضع زیرسلطه به موضع مسلط عبور کرده است و ایران در موضع زیرسلطه مانده‌است. این امر که ترامپ از رئیس جمهوری چین خواسته است از امریکا گندم بخرد تا او باردیگر رئیس جمهوری امریکا بگردد و یا از رئیس جمهوری اوکراین خواسته است برای رقیب انتخاباتی او پرونده فساد بسازد، رابطه‌ای است که اگر برقرارشود، هم داخلی است و هم خارجی و بدان معنی است که امریکا در حال از دست دادن موضع سلطه‌گر خویش در جهان است. جامعه امریکایی نیز، هم‌ زمان، در استقلال و آزادی خویش محدود می‌شود.

**بدین‌قرار، یکی از دلایل جدایی‌ناپذیری استقلال و آزادی، این‌است که هر رابطه قوایی هم خارجی (= ناقض استقلال) و هم داخلی است (= ناقض آزادی)؛ به سخن دیگر، نقض یکی بدون دیگری، ناشدنی است زیرا ناقض هردو، یک رابطه است، رابطه قوا**. از این‌رو، استقلال، موضع نه مسلط و نه زیرسلطه می‌شود و هر انسان و هر گروه از انسان‌ها که این موضع را از آن خود کند، درجا، مستقل و آزاد است.

   بر استاد علم سیاست بود که بجای ارائه تدابیر برای پیروزی در جنگ سرد – که میزان ویران‌گری دو طرف را بسیار بیشتر از میزان ویران‌گری آنها در طول جنگ سرد اول می‌کند-، به مردم غرب و شرق راه و روش بیرون رفتن از روابط سلطه‌گر - زیرسلطه را می‌آموخت، کاری را کرده بود که در خور زمان است. میزان ویرانی مستمر نیروهای محرکه بدان‌حد است که زمان به زمان، زیستن بر روی کره زمین را مشکل‌تر می‌کند.

   جهان امروز، نیازمند برخورداری جهانیان از حق صلح و همه دیگر حقوق پنج‌گانه، بنابراین، برخوردار از استقلال و آزادی، بنابراین، زیستن در نظام‌های اجتماعی باز، در موضع، نه مسلط و نه زیرسلطه، سازگار با زندگی هر انسان در استقلال و آزادی، است؛

   جهان امروز، جهان تقلید فعل‌پذیرانه، چه از غرب، چه حتی الگوهای بی‌کم و کاست حقوندی نیست، این جهان نیازمند فعال و خلاق شدن در عین برخورداری از حقوق هر انسان در هرجای جهان است؛

   جهان امروز نیازمند باز ایستادن از تخریب نیروهای محرکه و بازایستادن از بکارانداختن آنها در موضع فعل‌پذیر نگاهداشتن مردم دنیا است که عظیم‌ترین ویران‌گری‌ها است. و

   جهان امروز، نیازمند برداشتن مرزهایی (تبعیض‌ها و نابرابری‌ها و خشونت‌ها و دیگر پویایی‌های نظام‌های در رابطه سلطه‌گر – زیرسلطه) است که قدرت داخل و خارج ساز، پدیدشان آورده ‌است؛

   استاد علم سیاست زوج سرمایه‌داری و لنینیسم را شگفت‌آور می‌پندارد، حال این‌که این نوع قدرت است که لنینیسم، بمثابه اندیشه راهنما، را به خدمت می‌گیرد. در روسیه، استبداد فراگیر این مرام را بکار گرفت و در چین سرمایه‌داری. در هر دو تجربه، لنینیسم قدرت را توجیه می‌کند. استاد علم سیاست اگر این دو لنینیسم را با یکدیگر مقایسه می‌کرد، از واقعیت مهمی آگاه می‌شد: قدرت فکر راهنما را به خدمت می‌گیرد و تا آن را از خود بیگانه نکند، نمی‌تواند بکارش برد. بدین‌خاطر است که لنینیسم از خود بیگانه مارکسیسم شد و استبداد فراگیر آن را استالینیسم کرد و در چین، مائوئیسم و اینک شی جین پینکیسم گشته است. همین بلا را سرمایه‌داری بر سر لیبرالیسم آورده ‌است.**جهان امروز نیازمند انحلال قدرت است تا مگر اندیشه‌های راهنما از بند قدرت برهند، بیان‌های استقلال و آزادی و دربرگیرنده حقوق پنج‌گانه بگردند و این حقوق فعالیت‌ها و رابطه‌ها را تنظیم کند**

# \*\*\*\*\*

[**وضعیت سنجی 311**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/38586-2020-07-02-17-34-13.html)

**تاریخ انتشار : 12 تیر 1399**

# **مقصر وضعیت اقتصادی امروز ایران کیست؟**



به تاریخ هفتم تیر ۱۳۹۹، موسوی خوئینی ‌ها نامه‌ ای به خامنه ‌ای نوشته و او را بمثابۀ مسئول واقعی وضعیت امروز کشور، مخاطب قرار داده ‌است. در این نامه، در بارۀ وضعیت اقتصادی مردم، آمده ‌است:

     «بر زبان بسیاری از مردم در کوی و برزن و در برخی محافل و مجالس، سخنانی می ‌رود که از عمق بی اعتقادی و بی ‌اعتمادی نسبت به مدیریت کلان و مدیران کشور حکایت می‌ کند.

     تورم روزافزون، همراه با کاهش درآمد اقشار گسترده، نه ‌تنها زندگی امروز مردم را گرفتار دشواری‌ های طاقت ‌فرسا کرده، که ناهنجاری در درون بسیاری از خانواده‌ ها را گسترش داده و آنان را نگران آیندهٔ نامعلوم خود و فرزندانشان ساخته است. علاوه بر این، مردمِ گرفتار در تلاطم زندگی و مشکلات طاقت ‌سوز معیشتی، بسیارند انسان‌ های ناراضی از اوضاع فرهنگی و سیاسی که گرفتار بی ‌عدالتی‌ های غیرقابل‌ انکار شده ‌اند».

     و در نهم تیر ۱۳۹۹، احمد خاتمی، عضو مجلس خبرگان و امام جمعه تهران به او پاسخ داده و گفته ‌است:

     «این نامه خطاب به کیست؟ **به بزرگی که در این عرصه هیچ مسئولیتی، قانوناً ندارد، اما تمام توانش را بکار برده است؛ در برخی موارد نقش قوۀ مجریه را ایشان برعهده گرفته است، در حالی که وظیفه ‎اش نبوده است، به همین دلیل با این هدایت‎ ها و مدیریت ولایت در میان این مشکلات اقتصادی، کشور ما در مرتبۀ هفدهمین اقتصاد برتر جهان** قرار گرفته است».

     دروغ‌ سازی و دروغگوییِ احمد خاتمی، عیان است. در همان ‌حال که خامنه ‌ای را از مسئولیت مبریا و روحانی را مسئول وضعیت اقتصادی می ‌کند، دو دروغ می‌ سازد: بنابر قانون اساسی، «رهبر» مسئول وضعیت اقتصادی نیست، بنابراین،خامنه ‌ای مقصر نیست. غیر از این که تعیین خطوط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی با او است، بنابراین، مسئول او است، به این دلیل که به قول احمد خاتمی، جانشین قوۀ مجریه نیز می‌ شود، مسئولِ اول، او است. اما دروغ دوم: به هدایت و مدیریت «رهبر»، اقتصاد ایران هفدهمین اقتصاد دنیا گشته‌ است. بدین ‌خاطر که رانت ‌ها افزون بر ۴۰ درصد اقتصاد را تشکیل می ‌دهند و فسادهای بزرگِ این اقتصاد، در شمار اقتصادهای اول دنیا است. بخاطر مصرف محوری نیز، در شمار اول اقتصادهای دنیا است. از قرار، امام جمعۀ دروغگو بلحاظ حجم اقتصاد، آن را هفدهمین اقتصاد می‌ خواند. غ**افل از اینکه‌ فروش ثروت ملی و رانت ‌ها و بودجۀ عظیم بدون تناسب با اقتصاد را که در حکم باد هستند، اقتصاد نمی ‌گویند، تا هفدهمین باشد.**

     عقل قدرتمدار او از دیدن تناقض‌ ها ناتوان و با تصدیق، مداخلۀ خامنه‌ ای تا حد ایفای «نقش قوۀ مجریه»، می‌ پذیرد که مسئول اول وضعیت اقتصادی کشور او است. عامل فساد و فلج نیز او است. زیرا در قلمرو محدود قوۀ مجریه نیز، خود «نقش قوۀ  مجریه» را بر عهده می‌ گیرد. عقل قدرتمدار او چگونه بتواند بفهمد که دارد فاش می ‌گوید که ریشۀ فساد، خامنه‌ ای است. زیرا با وجود داشتن ولایت مطلقه، لازم می ‌بینید، جانشینِ قوۀ مجریه نیز بگردد. **فسادِ ریشه ‌ای، همین است که مقام اول یک رژیم، همه کاره و جانشین شونده است. بنابراین، عامل، نه تنها اختلال، که فلج دولت است. هم بخاطر ولایت مطلقه که سبب می ‌شود اختیار و مسئولیت در سلسله مراتب دولت، همراه نباشند، و هم بخاطر مداخلۀ روزمره و فلج کننده.**

     این عامل فلج کننده، از روز نخست، «ولی ‌امر» مدعیِ ولایت مطلقه بود: خمینی تا وقتی توانایی مداخله نداشت، رشد اقتصاد در بهار انقلاب را با گفتن «اقتصاد مال خر است» و «بنی ‌صدر می ‌خواهد ایران را فرانسه و سوئیس کند و مردم برای اسلام انقلاب کردند»، تخطئه می‌ کرد. با تحمیل مجلس اول که ٧٠ درصد انتخاباتش قلابی بود و تحمیلِ حکومتِ محمد علی رجایی، مداخلات او روزمره و فلج کننده شد و اقتصاد ایران به بیراهه ‌ای افتاد که پهلوی ‌ها در آنش انداخته بودند: اقتصاد رانت و مصرف محور. در آن تاریخ، اقتصاد دانان، وضعیت اقتصادی را مطالعه کردند و بنی ‌صدر، رئیس جمهوری، مشخصات ٢٠ ‌گانۀ اقتصاد را به استناد آن مطالعه، در کارنامۀ خود آورد. اقتصاد امروز ایران، همان ویژگی ‌ها را دارد با ابعاد بزرگ ‌تر. پیش‌ بینی وضعیت اقتصادی امروز، یکی دیگر از پیش‌ بینی‌ های دقیق آن روز است که واقعیت جسته است:

# **❋ مشخصه ‌های ٢٠ گانل اقتصاد ایران در حکومت رجایی:**

**اوضاع اقتصادى ايران‏** (به نقل از کارنامه، روزهای ۸ تا ۱۳ آذر ۱۳۵۹، تاریخ انتشار ۲۳ آذر):

     يكى از آنها موضوع وضع اقتصادى و گرانى و عوارض آنست. بديهى است كه اشتغال به جنگ، وقت براى كار ديگر نمى‏ گذارد و در اين مدت با اينكه من همواره راجع به اقتصاد هشدار داده ‏ام، در صحبت چند روز پيش هم گفتم، در تهران كه آمدم، باز اين مسئله مورد بحث و گفتگو قرار گرفت، همان طور كه گفتم، گزارشى از وضع اقتصاد كشور تهيه شده بود كه من آن را خواندم. دربارۀ وضع اقتصادى، ٢٠ مشخصه در اين گزارش هست كه من آنها را يك به يك، فهرست وار ذكر مى‏ كنم و بار ديگر هشدار مى‏ دهم كه بايد تلاش ما بسيار بشود، و اين تلاش شدنى نيست، مگر با قبول ضرورت ادارۀ صحيح واحدهاى اقتصادى و مديريت صحيح آنها و قبول دانش و تخصص براى ادارۀ آنها. اين مشخصات و علايم اقتصاد در كل اقتصاد ايران بدين قرارند:

۱. **كاهش قابل ملاحظۀ رشد اقتصادى، نسبت به سال قبل و كاهشِ ارزش افزوده، به علت عدم سرمايه گذار هایِ جديد.** يعنى اقتصاد ما، بجاى اينكه رشد بكند، پس رفته است. بجاى اينكه توليدش اضافه بشود، از توليدِ اقتصاد ما، كم شده است.

۲. **افزايش قابل ملاحظۀ بى ‌كارى، در بخش هاى توليدى و نيز در خدمات**، مشخص است كه بى ‌كارى زيادتر شده است.

۳. **تورم واضح در شاخصِ كالاها و خدماتِ مصرفى و پيش بينى تشديد آن در آينده،** گرانى قيمت ها زياد شده است، در تهران كه بودم، به دفعات به من مى‏ گفتند و حتى كارگرى نامه نوشته بود كه آخر ما چطور مى ‏توانيم اين زندگى را تحمل كنيم، وقتى عدس كيلويى ۲۰ تومان است؟

۴. **خروج سريع سپرده ‏ها از سيستم بانكى، به دليل بى ‌اعتمادى و عوارض جنگ و اظهارنظرهاى گوناگون.** در اينجا بايد بگويم كه در همه جاى دنيا، يكى از كارهايى كه مى ‏كنند تا نظام بانكى تقويت شده و محكم بشود و مردم به آن اعتماد پيدا كنند، ادغام بانك ها است. در اين هفته براى علت بى ‌پولى و بى ‌اعتمادى مردم به بانك ها، آقاى نخست وزير گفته است كه يكى از عوامل آن ادغام بانك ها بوده است. چون ايشان اقتصاد نمى ‏دانند، اين را هم نمى‏ دانند كه بانك ها به هنگام ادغام، چه وضعى داشتند. اين بانك ها نزديك به تمامشان، ورشكسته بودند، صحبت در اين بود كه اعلام ورشكستگى بشود و برچيده شوند، و يا از طريق ادغام بر اساس وظايف جديد و فعاليت هاى متناسب، بدون اينكه تزلزلى در اعتماد عمومى بوجود آيد، از وضعيت سختى كه بانك ها در آن بودند، نجات داده شوند و مدت ها بين اهل نظر در اين باره بحث جريان داشت و بالاخره قرار بر اين شد كه اعلام ورشكستگى نشود، بلكه از طريق ادغام و تقويت بانك ها در فعاليت هاى صحيح، موقعيت بانك ها بهتر بشود و نفع ها، ضررها را بپوشاند، بلكه بانك ها بتوانند در نظام جديدى از طريق توليد عمل بكنند كه هم به سوى اسلامى كردن اقتصاد برويم، و هم ضعف شديد نظام بانكى را از بين ببريم. درجاهاى ديگر دنيا البته ادغام صورت مى‏ گيرد، اما هميشه براى اين است كه بانك اعتبار بيشترى بدست بياورد. عكس اين جريان در هيچ اقتصادى ديده نشده است. حالا مشاوران ايشان چه كسانى بوده‏ اند و بر چه اساسى اين اظهار نظر را كرده ‏اند، اميدوارم بعضى از گردانندگان بازار نباشند، زيرا كه اين بانك ها در واحدهاى كوچك، ابزار دست آنها بود و حالا با ملى شدن و ادغام، از دست آن‏ها بيرون رفته است. بهر حال، ما وقتى در وضعيت اقتصادى كه داريم دقت كنيم، مى ‏بينيم كه «پول سپرده را از بانك بيرون بردن» به تعداد بانك مربوط نيست كه ۳۶ تا باشد يا ۸ تا باشد، بلكه به جوّى مربوط مى‏ شود كه در آن جوّ، مردم ترجيح مى‏ دهند پولشان نزد بانك نباشد و دست خودشان باشد.

     اين جوّ، چگونه جوّى بوده و چه وقت بوجود آمده و چه اظهار نظرهايى در ايجاد این جوّ، مؤثر بوده است، اينهاست كه وقتى مشخص شده و در كنار هم قرار داديم، معلوم مى‏ شود، چرا مردم سپرده ‏هاى خود را از بانك ها، بيرون مى ‏آورند. اما چون مردم ما جمهورى را دوست دارند و اسلام را دوست دارند، كشورشان را دوست دارند، بايد اعتماد پيدا كنند و پول هايشان را به بانك ها بازگردانند. بهر حال، دقيق كه بشويم، مى‏ بينيم كه اغلب به اظهارنظر هاى نا آگاهانه بعضى مغرضان و كسانى كه مى‏ خواهند جبهۀ جنگ روانى- سياسى بوجود بياورند تا ما را در برابر تجاوز خارجى تضعيف بكنند، مربوط مى‏ شود، و اگر اين حقايق را باز، جورِ ديگر به مردم بگوييم، متأسفانه جوّ بى ‌اعتمادى را روز به روز زيادتر مى‏ كنيم و هيچ سودى نمى‏ بريم، جز زيان و تسريعِ انحطاطِ اقتصادىِ كشور.

۵. **ركود وارداتِ لازم، اعم از كالاهاى ضرور و مواد اوليه،** به علت محاصرۀ اقتصادى و شرايط جنگ كه از نظر من بايد به اينها افزود، به علت ناكارآمدى متصديان اين وزارتخانه كه البته ممكن است بگويند، شما با وزير موافقت نكرديد و اگر موافقت مى‏ شد اين مسئله بوجود نمى‏ آمد. حال آنكه اولاً، اين تصدى در آنجا وجود دارد، منتها ضابطه است كه مهم است، ما قانون اساسى داريم و يك قانون هم در شوراى انقلاب در بارۀ ملى كردن بازرگانى خارجى، تصويب كرديم و براى اجراى آن هم قانون اساسى گذرانديم كه آن را دارند از بين مى ‏برند و در نتيجه، ديدِ حاكمِ بر رهبرى اقتصاد است كه اين وضع را بوجود آورده و دقيقاً به همين دليل است كه من نمى ‏توانم با هر كسى بعنوان وزير اين وزارتخانه، موافقت كنم، به اميد اينكه ايستادگى من موجب شود، اين وزارتخانه اسباب دستِ اين گروه و آن جمع و آن حزب و...، واقع نشود و وزير بداند كه مسئولِ اقتصاد كشور است و به اقتصاد، خدمت كند و ممكن هم هست؛ پس مى‏ بينيد كه در گذشته، با وجود اينكه ما در محاصرۀ اقتصادى بودیم، كشور هيچ وقت از كمبود، دچار رنج نشد. حالا ممكن است بگوييد الان اگر كمبود هست، لابد در گذشته به اندازه كافى وارد نكرده‏ ايم، خير، اولاً، روغن نباتى و اين جور چيزها را دولت بايد به وظيفه ‏اش عمل مى‏ كرد و اين چيزها و بسيار كالاهاى ديگر را زود از گمرك خارج مى ‏كرد تا در گمرك از بين نمى‏ رفت؛ ثانياً، مسئلۀ وجود در انبار يك چيز است و احتمال اينكه جاى اين موجودى در صورتِ مصرف پر شود، يك چيز ديگرى است، اگر اين احتمال وجود نداشت، ناچار، قيمت ها بالا خواهند رفت و وضعيتى پيش می‌رآيد كه آمدهر‌است و مقصرش كسانى هستند كه به اين مسئلۀ واضحِ اقتصادى، توجه نكردند.

۶. **از بين رفتن اعتبار خارجىِ سيستم نظام بانكى، به علت مسائل سياسى و روابط بين ‌المللى و مشخص نبودن وضع ارزى در آينده،** البته رئيس بانك مركزى اين امور را به دفعات كتباً و شفاهاً هشدار داده است كه بانك، براى همين واردات، بايد در خارج اعتبار داشته باشد و نظام بانكى ما از جهت موجودى ارزى و غيره بايد معتبر باشد، تا بتواند كار واردات را تسهيل بكند، ولى گوش شنوا، كم است.

۷. **كاهش ذخايرِ ارزىِ آزاد، به علتِ عدمِ صدور نفت** و ادامۀ اين وضع، در هفته ‏هاى آينده.

۸. **مسائل متعدد در بخش كشاورزى**، به دليل ابهامات و تناقضات و عدمِ حكومتِ قانون.

۹. **مسائل بخش صنعتى، خاصه بعلت كمبودِ مواد اوليه و ديگر موارد**ى كه از جزئيات آن آگاهيد (خطاب به من نوشته شده است).

۱۰. **ركودِ نسبى و گاه مطلقِ برخى از فعاليت هاى بخش خدمات**.

۱۱. **ركود بخشِ ساختمان**، به دليل ابهامات حقوقى و كمبود برخى از مصالح، خاصه سيمان.

۱۲. **نبودن برنامۀ مشخص براى توسعۀ اقتصادى** **كشور**.

۱۳. **ركود عمومىِ فعاليت هاى اقتصادى و عدم گردش پول**.

۱۴. **كمبودِ بعضى از كالاهاى اساسى**، از جمله گندم و گوشت.

۱۵. **نبودنِ تأمين قضائى در فعاليت هاى اقتصادى براى اشخاص حقيقى و حقوقى، و شكل نگرفتنِ بخش تعا**ونى.

 ۱۶. **ضعف مديريت** و از بين رفتنِ قدرتِ لازم و مناسبِ مديريت.

 ۱۷. **تعددِ وافرِ تناقضات، و اعمالِ سليقه‏ هاى شخصى در اكثر زمينه‏ ها**.

۱۸. **عدم اجراى قوانين و نداشتن ضامنِ اجرا براى قوانين، و تبديل آن، به زمينه‏ هاى متعدد قدرت**.

 ۱۹. **كم نشدنِ توقع برخى از گروه هاى شهرى، و حرص در مصرف**، خاصه در خوراك.

 ۲۰. **نبودن سوخت** كه در كليۀ زمينه‏ ها، نقش واسطه و حياتی دارد، و بازتاب وسيع آن، در اكثر رشته‏ ها است.

     در بخش دوم اين گزارش، به تعادلِ مالى پرداخته و نوشته شده است كه ا**ز حدود ۱۱۰ ميليارد تومان اعتباراتِ عمرانى سال جارى، تاكنون فقط ۳۲ ميليارد تومانِ، به مصرف رسيده اند**. با همۀ اميدوارى، سطح اين مبلغ تا پايان سال از ۴۵ ميليارد تومان تجاوز نخواهد كرد.

     مفهوم اين ارقام از لحاظ توليد و اشتغال، روشن است؛ و من اضافه كردم، آن همه جوّ سازى براى پول كه سازمان برنامه نمى‏ دهد، فقط به درد اين خورد كه حكومت نادان ها و بى ‌اطلاع‏ ها را تثبيت بكند، و در عمل واقعيت اين است كه تا اين لحظه از ۱۱۰ ميليارد، فقط ۳۲ ميليارد تومان مصرف شده است، يعنى از يك سوم، كمتر ...

     چون براى اينكه پول بتواند در اقتصاد جذب شده و به سرمايه تبديل شود و توليد ايجاد كند، بايد مديريت وجود داشته باشد. آن ۲۰ ضعفى كه در بالا گفتيم، نباشد و اهل آگاهى از علم اقتصاد و برنامه گذاری، بنشينند و برنامۀ صحيح تدوين كنند و به اجرا بگذارند. البته وقتى كه اين ۲۰ ضعف را از بين برداشتيم، چون اگر اينها وجود داشته باشند، پول خرج كردن بر فرض كه ممكن باشد، چيزى جز افزايش تورم، نتيجه نخواهد داد.

      همۀ اين مشکل ها بود و هست كه مرا بر آن مى‏ داشت و بر آن مى‏ دارد كه هشدار بدهم و هماهنگى طلب كنم. با اين حال مسئله ‏اى كه در شرايط فعلى مثل يك «بيمارى حاد» عرضِ وجود مى‏ كند، مسئلۀ جنگ است و ما بايد به اين جنگ مشغول باشيم. براى همين است كه من در مصاحبۀ سه شنبه كوشيدمۀ واقعيت ‌ها را با زبان نرم، بيان كنم؛ نخواستم، زبان، مانع از توجه به اين حقايق، بشود.

      از وضعيتى كه هست چقدر رنج مى ‏برم، خدا مى‏ داند و بس ...

# **❋ مسبب وضعیت اقتصادی از آن روز تا امروزِ کشور، کیست؟:**

      ایران، ٢٠ مشخصۀ آن روز اقتصاد را امروز نیز دارد، با این تفاوت که در بهار انقلاب، برنامه ‌ای به اجرا گذاشته شد تا اقتصاد مصرف و رانت محور دوران پهلوی، جای به اقتصادِ تولید محور، بسپرد. اقتصاد تولید محور با دموکراسی و برخورداریِ شهروندان از حقوق، سازگار است، و با استبدادِ وابسته، سازگار نیست. این ‌است که به دنبال سازش پنهانی با ریگان و بوش، معروف به افتضاحِ اکتبر سورپرایز، استبدادیان، به رهبری خمینی، در کار تصرفِ دولت و بازسازی استبداد شدند و کودتا کردند. استبداد، آنهم از راهِ طولانی کردنِ جنگ، رژیم را ناگزیر کرد، اقتصاد مصرف محور را نیز باز بسازد. بنابراین، مسئول اولِ وضعیتِ اقتصادی کشور از دوران قاجار بدین‌ سو، استبدادِ وابسته است. استبداد، آ‌نهم در کشوری که در موضعِ زیرسلطه است، نمی ‌تواند زیرسلطه نباشد و ضد اقتصادِ تولید محور و عاملِ اقتصاد رانت و مصرف محور، نگردد.

     هرگاه نسل امروز، زحمت خواندنِ کارنامه را به خود بدهد، عاملی را می ‌شناسد که بدون شناسایی کارکردهایش، نمی ‌تواند بفهمد، چرا کودتای ضد انقلاب، علیه انقلاب موفق شد و آن عامل که خود مجموعه ‌ای از عوامل است، این ‌است:

● پیش‌ گیری از بازسازی استبداد ممکن بود، اگر عاملِ خمینی (= با نقش او بعنوان رهبر + گروگان‌ گیری یعنی نقش امریکا بر ضد انقلاب و به سود بازسازی استبداد + روحانیانِ دستیار او + تهیه کنندگان طرح محرمانه + حمله صدام به ایران+ تحریم اقتصادی و تسلیحاتی ایران، توأم با عامل دو رأس دیگر زورپرست، خاصه بقایای رژیم پهلوی که هم، در گروگان‌ گیری و هم، در برانگیختن صدام به حمله به ایران، نقش اول بازی کرده ‌اند + گروه های مسلح)، موضعی را ترک نمی ‌گفت که در فرانسه داشت. هرگاه او بر همان موضع می‌ ماند، گروگان ‌گیری روی نمی ‌داد و امریکا محورِ سیاست داخلی و خارجی ایران نمی ‌شد و صدام را به حمله به ایران بر نمی ‌انگیخت و ایران گرفتار تحریمِ اقتصادی و تسلیحاتی نمی شد و ایرانیان در استقلال و آزادی، رشد می‌ کردند.

     اما او و دستیاران او و طراحانِ طرحِ محرمانه، قصد استقرارِ ولایت مطلقه را داشتند. کارنامه، گزارش یک مطالعۀ بالینیِ تغییر موضعِ خمینی است؛ عواملِ این تغییر موضع را می ‌شناساند. او، «ولایت مطلقه» اعمال کرد و عقل قدرتمدار او، مانع شد که بداند ولایت مطلقه، یعنی زور + فساد + خرافه و غیر عقلانیِ روزافزون. هرکس در این مقام قرار بگیرد، به ضرورت، عامل فراگیر شدن زور و فساد (دروغ و فراوان روش ‌های ویرانگر و فسادهای مالی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی) و خرافه‌ ها و غیر عقلانی‌ ها می‌ شود.

**اگر مشخصه‌ های ۲۰ گانۀ اقتصاد ایران در آذر ۱۳۵۹، بعد از گذشت ۴۰ سال، مشخصه‌ های اقتصادِ امروزِ ایران هستند، و برآنه – که حادتر نیز شده‌اند- اضافه شده ‌است رانت و مصرف محور شدنِ اقتصاد ایران، یعنی اینکه، عامل، همان است و معلول، همان. بدون از میان برداشتن عامل، ممکن نیست، معلول از میان برود. از میان برداشتن عامل، نخست با وجدانِ جمهور مردم به حقوندی و حقوق و تنظیم رابطه ‌ها با حقوق در «پایین» جامعه است که به انجام می‌ رسد. بدین تغییر، نظامِ اجتماعیِ قدرت محور، جای به نظام اجتماعی باز، می ‌سپارد.**

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 312**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/38671-2020-07-09-15-59-38.html)

**تاریخ انتشار : 19 تیر 1399**

# **سیاست امریکا، ایرانِ ضعیف است؟**



   در زمستان ۵۹، در گزارش های روزانه، رئیس جمهوری، اظهارات بگین در کنست را نقل کرده ‌است: انقلاب ایران، بیشتر از همه، به زیان اسرائیل است. ما نباید بگذاریم مسئولان جدید ایران در هیچ کاری موفق بشوند. باید در درون، ایرانیان را به جان هم بیاندازیم و اگر کافی نشد، از بیرون، برایشان مشکل و حتی جنگ ایجاد کنیم. طرفه این‌که، پیش از آن، نوار گفتگوهای حسن آیت بدست آمد و انتشار یافت. او نیز گفته بود نباید بگذاریم بنی‌ صدر در هیچ کاری موفق بگردد. ربط میان دو سخن همسان، واضح است: بین مأموران کودتا بر ضد انقلاب که در کار بازسازی استبداد وابسته بودند و قدرتهای جهانی و منطقه‌ای، همسویی و همکاری وجود داشت.

     با توجه به این امر که عراق با اتکاء به حمایت امریکا و رژیم های کشورهای منطقه به ایران قشون کشید، بنی‌ صدر بطور پیگیر، توضیح می‌ داد که سیاست امریکا در ایران تغییر کرده ‌است و حالا خواهان ایران ضعیف است. در واقع، خواهان کشورهای ضعیف و قابل تجزیه و تجزیه شده است. راهکار، بیرون آمدن از ساختار منطقه ‌ای و جهانی و نه ماندن در آن است. راهکا‌ر، اجرای برنامۀ استقلال و آزادی است، راهکار تحول از پایین، به یمن حقوند شدن ایرانیان است، راهکار، فعال‌ کردن استعداد آفرینندگی شهروندان ایران، بنابراین، برخورداری آنها از استقلال و آزادی و افزودن بر امکان ها و توزیع عادلانه امکان ها است تا که ایرانیان، خودانگیخته بگردند و بمثابۀ مجموعه استعدادها فعال شوند، راهکار، از بین بردن کاستی ‌ها و وابستگی‌ ها است که به سلطه‌ گر امکان پیش‌ بردن سیاست خویش در ایران را می ‌دهد، راهکار، باز و تحول ‌پذیر کردن نظام اجتماعی است. هشدارهای همه روزه او در آن ایام، همچنان که مطالعه او در باره ایجاد «تعادل ضعف‌ ها» در منطقه که سیاست امریکا در خاورمیانه، از آن روز به بعد شد، استمرار جست:

# **❋ طی ۴۰ سال سیاست امریکا و دستیار منطقه ‌ای آن، ضعیف گرداندان ایران و کشورهای منطقه بوده ‌است و رژیم های استبدادی وابسته، از جمله رژیم ولایت مطلقه فقیه، دستیار این سیاست بوده ‌اند:**

     تجاوز قوای صدام به ایران، به دنبال گروگان‌ گیری، با چراغ سبز امریکا انجام گرفت. زود معلوم شد که امریکا و انگلستان و اسرائیل را سیاستی دگر آمده ‌است و آن ضعیف کردن دو کشور در جنگ، از راه طولانی کردنِ جنگ است. در باره این سیاست، از همان زمان بدین‌ سو، بطور مرتب، مطالعه و هشدار داده شده‌ است. آیا رژیم ولایت مطلقه فقیه می ‌تواند بگوید از آن هشدارها و مطالعه‌ ها، هیچ نشنیده و نخوانده‌ است و هیچگاه از این سیاست آگاه نشده و سخنان آلن کلارک، وزیر دفاع انگلستان در حکومت تاچر در دادگاه را هم نشنیده است؟ نشنیده‌ است که او، در دادگاه، می‌ گفت: جنگ ایران و عراق در سود انگلستان و غرب بود، ما اسباب ایجاد و ادامه ‌اش را فراهم کردیم؟

     نمی ‌تواند بگوید، زیرا هم بر زبان خمینی و هم بر زبان جانشین او جاری شده ‌است که سیاست امریکا، تضعیف ایران است؛ و ایران بطور مداوم تضعیف شده ‌است؛ زیرا سرزمین ایران بیابان شده‌است، منابع نفت و گاز ایران هم صادر و مصرف و هم نفله شده ‌است (بخاطر در اختیار نبودن تکنولوﮊی ضرور)، استعدادها از ایران رفته ‌اند و می ‌روند، سرمایه ‌ها از ایران می ‌گریزند و بر جمعیت زیر خط فقر مرتب افزوده می ‌شود و با حمله ویروس کرونا به ایران، کشور، گرفتارِ ۱۱ جنگ است. پرسش اساسی این ‌است: رژیمِ آگاه از سیاست امریکا، چرا مجری سیاستِ امریکا در ایران و منطقه شده ‌است؟ با آنکه روزانه، مطالعه و به استناد مطالعه، هشدار داده شده ‌است که نباید در تله‌ ها افتاد، رژیم ولایت مطلقه فقیه، آگاهانانه، کشور را در تله ‌های (= بحران شدید و فلج کننده) گروگانگیری و تحریم اقتصادی و جنگ ۸ ساله و بحران اتمی و جنگ های دهگانه انداخته ‌است؟

     وقتی نتیجۀ گروگانگیری را مشاهده کرد، چرا پیروزی در جنگ را در خرداد ۶۰ از مردم ایران و نیروهای مسلح دزدید و جنگ را تا سرکشیدن جام زهر و از توان انداختن ایران ادامه داد؟ چرا پس از آن، تغییر رویه نداد و ایران را گرفتار بحران اتمی و سپس جنگ های دهگانه کرد؟ هرگاه رژیم استقلال داشت و در اتخاذ راهکار، آزاد بود، چگونه ممکن بود به مدت ۴۰ سال، آلت فعل سیاست تضعیف کشور بماند؟ این امر که ضعف را با پوشش «ابرقدرت منطقه» می ‌پوشاند، دلیل که بطور مداوم می ‌داند که دارد نقش آلت فعل تضعیف ایران و کشورهای منطقه را بازی می ‌کند. می ‌داند که بسیار بیشتر از رژیم شاه، ایران را وارد ساختار منطقه ‌ای و جهانی سلطه‌گر- زیرسلطه، کرده ‌است.

     چهار دهه است ایران و دیگر کشورهای منطقه، ضعیف می ‌شوند. تا زمانی، ترکیه خود را در تله نمی ‌انداخت. چند سالی است که می‌ خواهد قدرت منطقه‌ ای بگردد. به گمانش، کشورهای منطقه ضعیف شده ‌اند، و امریکا هم که سیاست تضعیف این کشورها را رویه کرده ‌است، نمی ‌تواند خلائی را که خود ایجاد کرده‌ است، پرکند. پس ترکیه می ‌تواند خلاء را پر کند و قدرت منطقه بگردد. هرگاه به این سیاست ادامه بدهد و ضعیف بگردد، دیگر نمی ‌تواند بگوید بمثابۀ آلت فعل عمل نکرده ‌است. بنابراین رژیم های منطقه نمی ‌توانند بگویند در طول این مدت، نا آگاهانه نقش آلت را بازی کرده و عاملِ تضعیف کشورهای خود، با جنگ های ویرانگر‌ و تخریب و صدور نیروهای محرکه شده ‌اند. اما کدام جبرها مجبورشان کرده‌ است که آلت فعل تضعیف کشورهای خود بگردند؟

# **❋ جبرها که رژیم ولایت مطلقه فقیه و استبدادهای وابسته دیگر را وادار به تخریب و تضعیف ایران و دیگر کشورهای منطقه کرده ‌اند:**

۱. جبر نخستین ساختار استبدادی رژیم ها است. ساختار منطقه‌ ای و جهانی که رژیم ها، در آن، عمل می ‌کنند، با ساختار استبدادیِ وابسته سازگار است. بدین ‌خاطر بود که هشدار اولِ بنی‌ صدر، هشدار نسبت به ضرورت تغییر ساختار دولت و خارج شدن از ساختار منطقه‌ ای و جهانی بود. غیر از برنامۀ عمل که در جریان انتخابات ریاست جمهوری به تصویب جمهور مردم رساند، در کارنامه نیز، روزانه، دو کار را با هم انجام می ‌داد: ارائۀ راهکا‌ر ایجاد دولت حقوقمدار بر پایۀ استقلال و آزادی، و آشکار کردنِ کارِ دست ‌اندرکاران بازسازی کنندۀ دولت استبدادی و به ضرورت وابسته. گروگان‌ گیری و جنگ و تمایل خمینی به قدرت، کودتاچیان را به بازسازی استبداد وابسته، توانا کرد. از آن پس، بطور مداوم، رژیم استبدادی ‌تر، بنابراین، وابسته ‌‌تر و در ساختار منطقه ‌ای و جهانی بیشتر ادغام شده ‌است. هرگاه هشدارها شنیده می ‌شدند و گرایش هایی که تصرف قدرت را هدف کرده بودند، تحقیق او را می ‌خواندند و در می ‌یافتند که دو ابر قدرت آن زمان، دیگر توانا به انبساط نیستند و گرفتار جبرِ انقباض شده ‌اند، بنابراین، هر کشوری که قوت بجوید، از سلطۀ آنها بیرون می ‌رود، دست کم، مانعِ بنای دولت و اقتصاد بر پایۀ استقلال و آزادی، نمی ‌شدند، بدیهی است ایران گرفتار این جبر نمی‌ شد و دولت آن، آلت فعل تضعیف کشور نمی ‌گشت.

۲. انقلاب فرصتی پدید آورده بود برای تبدیل اقتصاد رانت و مصرف محور، به اقتصاد تولید محور. وضعیت سنجی ۳۱۱ توضیح می ‌دهد چسان بازسازی استبداد وابسته با بازسازی اقتصاد مصرف و رانت محور همراه شد. اقتصادِ تمامی کشورهای منطقه، به استثنای ترکیه، اقتصاد رانت و مصرف محور است. اقتصاد ترکیه نیز ضعف ‌های خود را دارد.

     در کارنامه، روزانه به مردم ایران و به خمینی و دیگر دست ‌اندرکاران توضیح داده می‌ شود، چرا اقتصاد تولید محور بر پایۀ استقلال و آزادی، با دولت استبدادی سازگار نیست، و چرا دولت استبدادی، با مصرف و رانت محور کردن اقتصاد، خود و کشور را در موضع زیرسلطه قرار می ‌دهد و تضعیف می ‌کند. بطور مداوم، پویایی‌ های نظام سلطه ‌گر- زیرسلطه، خاطر نشان شده ‌است. پس اگر باوجود راه، استبدادیان به بیراهه رفته و اقتصاد رانت و مصرف محور را بازساخته ‌اند، بدین ‌خاطر بوده ‌است که خویشتن را بندۀ قدرتمداری و جبر بازسازی دولت استبدادی، بنابراین، بریدن از مردم و قرارگرفتن در برابر مردم، کرده ‌اند:

۳. جبر تک پایه شدن دولت استبدادی که ناگزیرش می‌ کند، پایۀ دیگری، با جا انداختن خود در ساختار منطقه ‌ای و جهانی، پیدا کند. می ‌دانیم که در خرداد ۱۳۶۰، رویارویی دو جریان به مرحلۀ تعیین کننده ‌‌ای رسید و خمینی گفت: ۳۵ میلیون بگویند بله، من می‌ گویم نه. او اندیشۀ راهنمایش را نیز، در ولایت مطلقۀ فقیه از خود بیگانه کرد. از امرهای واقع مستمر، یکی این شد که در طول ۴۰ سال، رژیم با جنبش ‌های مخالفت ‌آمیز مردم ایران روبرو است و بدون استثناء، آنها را سرکوب خونین کرده ‌است؛ در طول این مدت، ماشین اعدام رژیم، هیچگاه از کار نیفتاده ‌است. ناگزیر کردن فرار مغزها و ساز و کار تقسیم به دو، سبب شده ‌است استعدادها جای خود را به آلت ‌های مجری دستور، بسپرند.

     بدین ‌قرار، رژیم، بهمان اندازه که تکیه ‌گاه اجتماعی خود را از دست داده، قدرت خارجی را بیشتر محور سیاست داخلی و خارجی خود کرده و بیشتر خود را در ساختار منطقه ‌ای و جهانی، جا انداخته‌ است. این جبر است که توضیح می ‌دهد، چرا رژیم بیشتر از قدرت های سلطه ‌جو، به بحران‌ ها نیازدارد و بیشتر از دلخواه آنها، عامل ضعیف کردن کشور است.

۴. جبر چهارم، وجود موانعِ اجتماعیِ استبداد‌گری است. رژیم شاه، استبدادی بود، اما انقلاب می‌ گوید که نیروهای عظیمی، استبداد آن را محدود می‌ کردند و سرانجام بدان پایان بخشیدند. اما انقلاب کنندگان، هرگاه به راه متحقق کردن هدف های انقلاب نروند و به کارِ بنای دولت حقوقمدار و نظام اجتماعی باز، به معنای حقوند گشتنِ شهروندان و تنظیم حقوق آنها، توسط حقوق، نروند، به سخن دیگر، اگر تحول از پایین انجام نگیرد و چرخ انقلاب از حرکت باز ایستد، استبداد وابسته با تغییر رأس، بازسازی می ‌شود. روشن سخن اینکه‌، اگر هرم اجتماعی– نظام‌ های اجتماعی، خاصه آنها که در موضع زیرسلطه هستند و دولت و نهادهاشان قدرت محور اند، شکل هرمی دارند – را به کوه برف مانند بپنداریم و آفتابِ انقلاب، تابش کوتاه مدت داشته باشد و تنها رأس را آب کند، با غروب آفتاب، رأس جدید ساخته می‌ شود؛ و اگر، تابش آفتابِ انقلاب، طولانی مدت باشد و به پایه تا رأس هرم بتابد، کوه برف آب می ‌شود و هرم اجتماعی، جای خود را به نظام اجتماعی می ‌دهد که چون آبی حیات بخش، هم سطح می‌ شود. در این نظام، برخورداری شهروندان از حقوق و تنظیم رابطه ‌ها با حقوق، ممکن می ‌شود.

     بدین ‌خاطر بود که جلوگیری از تحول از «پایین»، بخصوص جلوگیری از منزلت (= استقلال و آزادی پیداکردن و حقوند شدن) زن، کار اصلی بازسازی کنندگان استبداد به رهبری خمینی شد. کارنامه، تحقیق جامعی است که نسل انقلاب و همه نسل هایی که از پس آن آمده‌ اند و خواهند آمد را از روش ‌های استبدادیان در جلوگیری از تحول از «پایین» آگاه می ‌کند و راهکارهای این تحول را نیز در اختیار او می ‌گذارد. نسلی که بدین‌ سان آگاه می‌ شود، در می ‌یابد چرا انقلاب و اندیشۀ راهنمای انقلاب، قربانیان اول استبداد جدید هستند و چرا استبداد جدید، ظرفیت تخریبی بسیار بیشتری دارد. ظرفیت تخریبی بیشترش، بدین ‌خاطر است که سد کنندگان استبداد پیشین، اینک خود صاحب دولت می‌ شوند و هرگاه تحول از «پایین» انجام نگیرد و آفتابِ انقلاب غروب کند، استبداد جدید با مقاومت بسیار کمتری روبرو می‌ شود. بدین‌ خاطر است که نباید گذاشت آفتابِ انقلاب غروب کند، و نباید گذاشت اندیشۀ راهنمایِ انقلاب از خود بیگانه شود، و نباید گذاشت اصول راهنمای انقلاب، بلا اجرا بمانند:

۵. در کارنامه می ‌خوانیم: تحقیق کنندگان در بارۀ انقلاب به این نتیجه رسیده ‌اند که هر انقلابی، سه مرحله دارد، مرحلۀ پیروزی، مرحلۀ هرج و مرج، و مرحلۀ استبداد. بنی ‌صدر در نقدِ این نتیجه، توضیح می‌ دهد که دو مرحلۀ هرج و مرج و استبداد، جبری نیستند و انقلاب هایی نیز هستند که مرحلۀ دوم، مرحلۀ تغییر نظام، و مرحلۀ سوم، مرحلۀ استقرار نظامی اجتماعی شده است که در آن، شهروندان منزلت جسته ‌اند. انقلاب ایران می‌ توانست از این انقلاب ‌ها و کامل ‌تر آنها نیز بگردد. اما جبر ناشی از بلا اجرا گذاردن اصول راهنمای انقلاب– که در کارنامه، مرتب نسبت به پیا‌مد آن که بازسازی استبداد است، هشدار داده می ‌شود- و جبر ناشی از جانشین کردن اسلام بمثابۀ بیان استقلال و آزادی با اسلام تکلیف‌ مدار که جعل ولایت مطلقه فقیه– که از خود بیگانگی آن را کامل کرد، بخصوص که نهاد روحانیت با فعل ‌پذیری به آن تن داد-، کار را به جایی رساند که در مجلس شورای قلابی اول، از دوازده جرمی که برای بنی‌ صدر شمردند، مخالفت با ولایت فقیه و جانبداری از حقوق انسان و دموکراسی و ملی ‌گرایی به شیوۀ مصدق، مهم ‌ترین آنها شد. یعنی اینکه‌ استقلال و آزادی که دو اصل راهنمای انقلاب بودند، اینک، جانبداری از آنها، در آن مجلس، جرم شناخته می‌ شد.

     این واقعیت که گرایش های سیاسی و نهاد روحانیت، در طول ۴۰ سال، تا امروز نسبت به «جرائم دوازده ‌گانه» بنی ‌صدر سکوت کرده ‌اند، و گرایش هایی، بجای قدرت و کارگزاران آن، به اندیشۀ راهنما و انقلاب، «هجوم تبلیغاتی» آورده ‌اند، گویای این واقعیت است که همچنان جانبدار تحول «از بالا» هستند و قدرت را هدف مبارزه می ‌شناسند و آماده نیستند با وجدان به حقوق پنج‌گانه و گشودن طرزفکرهای خود به روی این حقوق، خویشتن را از جبرها برهند و جامعۀ خویش را آمادۀ تغییری بکنند که هرگاه بنابر ادامۀ حیات باشد، اجتناب‌ ناپذیر است.

     بر عهدۀ نیروهای محرکۀ جامعه، دانشگاهیان، دانشجویان، معلمان و زنان، جمعیت درس خواندۀ ایران است که بدانند، رژیم در بندِ این جبرها، بیشتر از امریکا و دستیار منطقه ‌ایش، در ستاندنِ رمقِ حیات از جامعۀ ایران، مُصرّ است. اگر بخواهیم ایران بماند، این رژیم و نظام اجتماعی ایران است که باید تغییر کند؛ و تغییر با وجدان به حقوق و استعدادهای خویش و عمل به حقوق و فعال شدن، آغاز می ‌گیرد.

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 313**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/38762-2020-07-16-16-22-07.html)

**تاریخ انتشار : 26 تیر 1399**

# **ایران در کام غول چینی؟**



   رﮊیم، قال، چاق کرد که با چین بر سر قرارداد همکاری جامعِ ۲۵ ساله، به توافق رسیده ‌است. پیش نویسی تهیه شده و هنوز به امضای دو طرف نرسیده‌ است. قرار است چین در ایران، ۴۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌ گذاری کند و ... بنابر یک روایت، رئیس جمهوری چین، بهنگام سفر به ایران، آن را پیشنهاد کرده‌ است و بنا بر روایتی دیگر، خامنه ‌ای کسی را به چین روانه کرده و او، مقام های چینی را به چنین همکاری، قانع کرده‌ است. سایت انصاف نیوز، متن ۱۸ صفحه ‌ای با عنوان «ویرایش نهایی برنامۀ همکاری ‌های جامع (۲۵ ساله) ایران و چین» انتشار داده‌ است. روزنامه نیویورک تایمز، مقاله ‌ای حاوی مواردی از این متن، انتشار داده و سیاستِ ترامپ در قبال ایران را سبب سازِ این «همکاری»، و ناکام، توصیف کرده‌ است. متن منتشره ۱۸ صفحه ای، شاملِ یک مقدمه و سه ضمیمه است.

     اما ایران کشوری است که دولت های استبدادی آن، هم امتیاز فروش بوده ‌اند، و هم توافق ‌نامه ‌ها و قراردادهایی از موضع زیر سلطه با قدرت های مسلط امضاء کرده‌ اند که کامل ‌ترین مشخصات‌ اینگونه توافق‌ ها و قراردادها را داشته ‌اند. اینگونه‌ توافق ‌ها و قراردادها، هم‌ اکنون نیز، وقتی میان دو طرفی امضاء می ‌شوند که یک طرف در موضع مسلط، و طرف دیگر در موضع زیرسلطه هستند، همان مشخصات را دارند. نخست این مشخصات را شناسایی کنیم:

# **❋ مشخصات موافقت نامه‌ ها و قراردادها که میان کشوری در موضعِ مسلط، با کشوری در موضعِ زیرسلطه، امضاء می ‌شوند:**

۱. محل اجرای موافقت نامه یا قرارداد، همواره کشوری است که در موضع زیرسلطه است. به استثنای اقامتگاه ‌های شرکت ها و بانک های سرمایه‌ گذار که در کشور در موضع مسلط، خواهند بود؛

۲. موضوعِ اصلی قرارداد، نیروهای محرکه ‌ای هستند که کشورِ در موضعِ مسلط، به آن نیاز دارد. برای مثال، نفت و گاز و مواد کانی و گیاهی، و مدار بستۀ صدورِ این مواد به کشور مسلط، و وارد کردن کالا و خدمات از آن کشور. بنابراین،

۳. ایجاد و گسترش بازار برای کالاها و خدمات کشورِ دارای موضعِ مسلط. یادآور می‌ شود که در دورۀ پهلوی، ایران مرکز پخش کالاهای غرب می ‌شد. کشورهایی که ارز کافی نداشتند، به واسطۀ ایران، کالاهای صنعتی را از راه ایران وارد می‌کردند و ایران آن کالاها را با ارز حاصل از فروش نفت می ‌خرید. بدین‌ خاطر بود که مونتاژها پر شمار می ‌شدند. کشورهای خریدار از ایران، بابت بهایِ کالاها، فرآورده ‌های اغلب کشاورزی به ایران می ‌فروختند؛

۴. شبکۀ بانکی که کارش تنظیم رابطۀ صدور نیروهای محرکه و ورود کالاها و خدمات، و جذب سرمایه و صدور آن به مرکز، یعنی کشورِ در موضعِ مسلط است؛

۵. شبکۀ راه‌ های زمینی و دریایی و هوایی، و اینک شبکۀ اطلاعاتی؛

۶. شبکۀ شهرها و بیشتر بندرها: کشورِ در موضعِ مسلط، می ‌باید شبکۀ جهانیِ بندرها و شهرها را ایجاد کند. امپراطوری انگلستان این شبکه را داشت، و امریکا نیز این شبکه را دارد. چین نیز در حال ایجاد آن است؛

۷. مناطقی از کشورِ در موضعِ زیرسلطه که در آنها، سرمایه‌ های کشورِ در موضع مسلط، فعال می ‌شوند، و در سطحِ ایران و کشورهای همجوارِ ایران، نقش پیدا می ‌کنند.

۸. «نیروی انسانی»، شاملِ حضورِ متخصصانِ کشورِ در موضعِ مسلط، در کشورِ در موضعِ زیرسلطه، و نیز استخدام اتباع کشورِ در موضعِ زیرسلطه و آموزشِ آنها، می‌ شود. در نتیجه،

۹. وابستگی ‌های مالی و علمی و فنی و نظامی و حتی غذایی کشورِ در موضع زیرسلطه، به کشورِ در موضع مسلط؛

۱۰. شبکه بندی سیاسی و نظامی: بلوک سازی ‌های سیاسی و نظامی که حضورِ کارشناسانِ نظامی کشورِ در موضع مسلط را در کشورِ در موضعِ زیرسلطه، ناگزیر می‌ کند؛

۱۱. شبکه‌ های اطلاعاتی و جاسوسی «مشترک». و

۱۲. قرار گرفتنِ کشورِ در موضعِ زیرسلطه، در ساختارِ جهانیِ کشورِ در موضعِ مسلط.

**اما ایران، موقعیتی خاص دارد: در مرکز جهان قرارداد. بنابراین، وقتی، دولتی استبدادیِ وابسته دارد که با کشوری در موضعِ مسلط، قراردادِ «همکاری جامع» امضاء می‌ کند، بدین‌ خاطر که محل تلاقیِ قدرت های جهانی است، ناگزیر، باید به طرف یا طرف های مقابل نیز، باج بدهد. با همین موقعیت در جهان، از موضع استقلال، نه مسلط و نه زیرسلطه، از هر دو طرف و یا از همه طرف ها می‌توانست امتیاز کسب کند. بدیهی است لازمۀ آن، برخورداری شهروندان از حقوق و داشتنِ دولتِ حقمدار بود. به این هم، باز می ‌گردیم.**

# **❋ بررسیِ متن «برنامه همکاری ۲۵ ساله ایران و چین» با محک مشخصات دوازده‌ گانه:**

     طرف ایرانی به خود نه زحمت شناسایی قراردادهایی را داده است که در دوران قاجار و پهلوی‌ ها و نیز رژیم ولایت مطلقه فقیه (از جمله موافقت نامۀ الجزیره و قرارداد وین) امضاء شده ‌اند، و نه بر آن شده ‌اند که مشخصاتِ عمومیِ اینگونه قراردادها را بشناسند. در نتیجه، این قرارداد، همۀ مشخصات دوازده ‌گانه را دارد:

# **۱. ایران، محل اجرای موافقت نامه یا قرارداد:**

     بنابر مقدمه و ضمیمه ‌های سه گانه، محل اجرای موافقت ‌نامه یا قرارداد، ایران است. بدیهی است مؤسسه ‌های سرمایه‌ گذاری کننده، چینی، و اقامتگاه آنها، چین است. در عوض، برای تجارت و عملیات بانکی، ضمیمۀ سوم، مقرر می‌ کند:

● ایجاد شرکت تجاری مشترک برای تجارت میان دو کشور، که البته مرکز آن در چین خواهد بود. و

● گشایش شعبات یا نمایندگی بانک های ایرانی در مناطقِ ویژۀ اقتصادیِ چین، و تأسیسِ بانکِ مشترکِ چین - ایران، با استقرار شعبات آن در سرزمین اصلی (کشور چین) و مناطقِ آزادِ تجاری، و مناطقِ ویژۀ اقتصادیِ دو کشور، مطابق قوانین و مقررات طرفین.

# **۲. موضوعِ اصلی قرارداد، جریان نیروهای محرکه، نفت و گاز و ...، به چین:**

     بنابر مواد مقدمه و سه ضمیمه، موضوعِ اصلی، نفت و گاز و مواد کانی و گیاهی و دریایی است:

بند ۱ ضمیمۀ سوم : نفت و انرژی:

● عرضۀ پایدارِ نفتِ خام به چین؛

● انعقاد قرارداد همکاری در پروﮊه ‌های بالا دستی و پایین دستی در صنعت نفت ایران، با شرکت هایِ توانمند چینی؛

● مشارکت در ساخت و تجهیزِ مخازنِ ذخیره سازیِ نفت و فرآورده‌ هایِ نفتی، در ایران، چین و یا سایر نقاط جهان؛

● مشارکت در احداث، توسعۀ ظرفیتِ خطوطِ انتقالِ انرژی ایران، از جمله، خطوط لوله نفت، گاز، فرآورده‌ های نفتی و شبکۀ برق؛

● افزایشِ صادراتِ محصولاتِ پتروشیمیِ ایران به چین، و همکاری در تولیدِ برق و کود و زباله‌ هایِ شهری.

     و نیز، بنابر بند الفِ ضمیمۀ دوم، «تأمینِ امنیتِ بلند مدتِ انرﮊی: واردات نفت خام از ایران» و در ضمیمۀ اول، «چین وارد کنندۀ نفت خام؛ بازگشت سرمایه ‌گذاری در بخش نفت، سرمایه ‌گذاری در نفت و پتروشیمی و صنایع سنگین و کشاورزی و شبکه ‌‌های هوشمندِ دانش بنیان، برق، ارتباطات، راه‌ های زمینی و دریایی و هوایی»، و بنابر ضمیمۀ دوم، «تأمینِ گاز برای پاکستان و چین»، و در بندِ هفتم ضمیمۀ سوم:

● تشویق سرمایه ‌های چینی برای سرمایه گذاری و برقراری تسهیلات ویژۀ قانونی برای سرمایه‌ گذارانِ چینی در زمینه ‌های کشاورزی و آبخیز داری و شیلات و آبریز پروری و انتقال فن ‌آوری های مرتبط؛

● تسهیل صادرات انواع محصولات کشاورزی و لبنی و دامی و شیلاتی، با مشارکتِ سرمایه ‌گذاران چینی؛

● سرمایه‌ گذاری در بخش معادن و صنایع معدنی با اولویتِ مس، سنگ آهن، فولاد و صنایع آلیاﮊی.

# **۳. ایران مرکز پخش:**

     در ضمیمۀ اول، آمده‌ است:

● «همکاری در ایجاد مراکز صنعتی محور، خدماتی محور، فن‌ آوری محور، در بنادر و جزایرِ منتخب، با هدفِ تولید و صادرات خدمات و کالای مشترک به کشورهای منطقه؛

● همکاری بین شرکت های خودروسازی دو کشور، به منظورِ انتقالِ فن ‌آوری و تولیدِ مشترک، بمنظورِ عرضه به بازار دو کشور و کشورهای ثالث؛

● مشارکت در ساخت پالایشگاه و صنایع پتروشیمی و فولاد و آلومینویم؛

● ساخت پالایشگاه در چین و کشورهای دیگر، مخصوصِ پالایشِ نفتِ ایران.

# ۴**. شبکه بانکی و مالی:**

     بند ه‍ ضمیمۀ دوم، زیر عنوانِ «مالی، اقتصادی، تجارتی»، به شبکۀ بانکی و مالی و بازرگانی، مربوط می ‌شود:

● توسعۀ همکاری‌ های بانکی و مالی و بیمه ‌ای بر اساس ضمائمِ سند حاضر. و

     در ضمیمۀ سوم، «اقدامات اجرایی»:

● گسترش همکاری های مالی و بیمه ‌ای؛

● تسهیلِ اجرای توافقات پیشین با مؤسسات تأمینِ اعتبار چین، و بررسیِ مداومِ تأمین اعتبار طرح های عمرانی، ایجاد یک شرکتِ تجاریِ مشترک، ایجادِ شعبه ‌های بانکی؛

● حمایت از همکاری و مشارکتِ بانکِ سرمایه‌ گذاری در توسعۀ زیرساختِ آسیا و صندوقِ جادۀ ابریشم، در طرح هایِ سرمایه گذاری، در مناطقِ آزاد و ویژۀ اقتصادی ایران؛

# **۵. شبکۀ راه‌ های زمینی و دریایی و هوایی:**

     در ضمیمۀ اول:

● ایجاد راه‌ های زمینی و دریایی و هوایی، و

     ذیلِ قسمتِ ب، با عنوانِ مشارکتِ فعال در کمربند – راه:

● کریدورهایِ منطقه ‌ای – بین ‌المللیِ بندرِ چابهار – آسیای مرکزی، و جنوبِ غرب: چابهار – بندرعباس به ترکیه و آذربایجان؛

● خط آهن پاکستان – ایران – عراق – سوریه؛

● ضمیمۀ سوم، قسمتِ ۳، حمل و نقل و زیرساخت: تشویقِ سرمایه‌ گذاری و تأمینِ مالی در ساخت و توسعۀ فرودگاه ها، و خریدِ محصولاتِ هواییِ ساختِ تولیدِ مشترک ایران و چین؛

● همکاری در مدیریت و راه ‌بردی فرودگاه ها؛

● جذب سرمایه ‌های چینی به برقی کردن خطوط اصلی راه ‌آهنِ ایران، مانند خط آهن سریع‌السیر اصفهان – شیراز – تهران – مشهد – تبریز؛

● ساخت بزرگ راه کویری؛

● حمایت از همکاری و مشارکتِ بانک سرمایه‌ گذاری، توسعۀ زیرساختِ آسیا و صندوقِ جادۀ ابریشم، در طرح های مناطق آزاد و ویژۀ ایران؛

● شرکتِ حمل و نقل دریاییِ بین‌المللی.

# **۶. شبکۀ شهرها و بیشتر، بندرها:**

     قسمتِ ب ضمیمۀ اول:

● زیرساخت دریایی، شناورها، توسعه بنادر و تجهیزات و تأسیسات مربوط به آن؛

● همکاری در احداث شهرهای جدید در ایران؛

● همکاری در ایجاد مراکز صنعتی محور، خدماتی محور و فن ‌آوری محور در بنادر و جزایر منتخب، با هدفِ تولید و صادراتِ خدمات و کالاهای مشترک، به کشورهای منطقه؛

     ضمیمۀ دوم؛ قسمت ج:

● توسعۀ سواحل مکران: مشارکت در توسعۀ بنادر جاسک، تأسیس شهر صنعتی؛

● مشارکت در ساخت شهرهای گردشگری و شهرهای هوشمند؛

     ضمیمۀ سوم، قسمت های ۲ و ۳ و ۵ و ۶:

● تسهیلِ سرمایه‌ گذاریِ طرفِ چینی، در پروژه‌ های مناطق آزاد تجاری - صنعتی ایران مبتنی بر ابتکار کمربند - راه؛

● سرمایه ‌گذاری در ساختِ شهرهای هوشمند، در مکران و طبس؛

● مشارکت و تسهیلِ سرمایه‌ گذاریِ چینی، در توسعۀ شبکۀ لوجستیکی بنادر، ساختِ راه ‌آهنِ پایانه ‌های لوجستیکی، در مناطق آزاد و ویژه؛

● استفاده از انواع تکنولوژی نوینِ ساخت و سازِ دارایِ قابلیتِ پیاده سازی، در ایران؛

● طراحی شهرهایِ نسل جدید و محله ‌هایی، با رویکر‌دِ شهر جدید؛

● تشویقِ سرمایه‌ گذاریِ چینی، برایِ سرمایه ‌گذاری در مناطق ویژه و آزاد، بویژه مناطق آزاد قشم، اروند، ماکو؛

● شناسایی و دسته ‌بندیِ بنادرِ منتخب و مناطق ویژۀ اقتصادی یا آزاد؛

● دعوت از کارشناسانِ چینی برای انتقالِ دانش و تجربیاتِ ایجاد و ادارۀ مناطقِ آزادِ تجاریِ آزمایشی و مناطق ویژۀ اقتصادی. و

● حمایت از همکاری و مشارکتِ بانکِ سرمایه ‌گذاریِ توسعۀ زیرساختِ آسیا و صندوقِ جادۀ ابریشم، در طرح های سرمایه ‌گذاریِ مناطق آزاد و ویژۀ ایران. و

● طراحیِ شهرکِ صنعتیِ تولیدِ خودرو و صنایع مرتبط با آن، با تمرکز بر استفاده از فن ‌آوریِ انرژیِ تجدید‌پذیر.

# **۷. مناطقی از کشور که در قلمروِ شبکۀ جهانیِ قدرتِ جهانیِ جدید، چین، قرار می ‌گیرند:**

# 

     بنابر مقدمه و سه ضمیمه، این منطقه‌ ها در قلمرو شبکۀ جهانی چین قرار می ‌گیرند:

● به لحاظ شبکه ‌های راه و بندرها و شهرها، جزیرۀ قشم و بندرهای چاه ‌بهار و عباس که با دو شبکۀ راه به آسیای مرکزی و ترکیه و نیز عراق و سوریه، بنابراین، مدیترانه وصل می‌ شوند؛

● به لحاظ نفت و گاز، مناطقِ نفت خیزِ ایران و نیز منابعِ گاز ایران در جنوب ایرانِ و خلیج فارس؛

● بلحاظ نظامی، مناطقِ قابلِ دفاع که توسط شبکۀ اطلاعات، به چین وصل می‌ شوند.

● بلحاظ بانکی و مالی، نقاطی که نقش مرکز را در سطح ایران و بسا منطقۀ گستردۀ کشورهای واقع در شرق و شمال و غرب ایران، باید بر عهده گیرند.

● بلحاظ تجارتی و صنعتی، شهرهای مصرف کننده و مناطق که برخوردار از شبکۀ راه‌ ها باشند و بتوانند نقش توزیع کننده در سطح ایران و کشورهای آسیای میانه و پاکستان و عراق و سوریه را برعهده بگیرند.

# **۸. «نیروی انسانی»، شاملِ حضورِ متخصصانِ چین در ایران و استفاده از «نیروی انسانی» ایران:**

# 

     در مقدمه:

● همکاری در آموزشِ نیرویِ انسانی؛

     در ضمیمۀ اول:

● تسهیلِ صدورِ خدماتِ فنی و مهندسی؛

     در ضمیمه سوم، قسمت های ۴ و ۵:

● اعطای بورس تحصیلیِ متقابل و تبادل استاد و صندوق مالی مشترک؛

● دعوت از کارشناسان چینی برای انتقال دانش و تجربیاتِ ادارۀ مناطق آزاد و ...

# **۹. وابستگی ‌هایِ مالی و علمی و فنی و نظامی و حتی غذایی:**

● وابستگیِ دو جانبه، از سویی به سرمایۀ چینی که در متن، سخنی از اندازۀ آن بمیان نیست، اما خارج از متن، سخن از ۴۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌ گذاری، بمیان است. از سویِ دیگر، اجبار به فروش نفت و گاز با تخفیف به چین است که باز در خارج از متن، صحبت از ۳۲ درصد تخفیفِ قیمت، می ‌شود؛

● آنچه تا این هنگام، از متنِ موافقت‌ نامه یا قرارداد، نقل شد، روشن می‌ کند که ایران، هم بازارِ فرآورده‌ های صنعتی و کشاورزی و حتی غذایی می ‌شود، و هم وسیلۀ توسعۀ بازار فرآورده ‌های چینی می ‌گردد: هم توسط شبکۀ بنادر و شهرها و راه‌ ها، و هم بخاطرِ تسهیلِ خریدِ فرآورده‌ های چینی، توسط کشورهای واقع در شرق و شمال و غرب ایران.

# **۱۰. شبکه بندی سیاسی و نظامی:**

     بنابر ضمیمۀ اول:

● توسعۀ همکاری ‌های نظامی، دفاعی، امنیتی در حوزه ‌های آموزش و پرورش، صنایع نظامی و تعامل در موضوعات راهبردی؛

● تعمیقِ مشارکتِ جامعِ راهبردی در حوزه‌ های سیاسیِ دو جانبه، منطقه ‌ای و بین ‌المللی؛

     ضمیمۀ دوم، قسمت هایِ و، و نیز ز:

● همکاری ‌هایِ نظامی و دفاعی و امنیتیِ دو جانبه: همکاری دفاعی و رایزنی در حوزه‌ های منطقه ‌ای و بین ‌المللی، از جمله، در زمینۀ امورِ راهبردی، و مبارزه با تروریسم؛

● تعریفِ ساز و کارهایِ لازم، برایِ تقویتِ روابطِ جامعِ راهبردیِ دو کشور، و همکاری در مجامعِ بین ‌المللی؛

     بنابر ضمیمۀ سوم، قسمت های ۸ و ۹:

● حمایت از برگزاریِ منظمِ نشست های همکاریِ صنایعِ دفاعِ ملی و گفتگوهایِ همکاری های تجارتی و صنعتی و نظامی؛

● گسترشِ همکاریِ آموزشی و پرورشی، میان سازمان های نظامی، دفاعی و امنیتی، و تبادلِ تجربیات، از جمله در زمینۀ نبرد های نامتقارن، مبارزه با تروریسم و جرائمِ فرا ملی و قاچاق و قاچاقِ مواد مخدر؛

● اجرایِ رزم ‌آزمایش ‌هایِ مشترکِ دریایی و زمینی و هوایی، بصورت برنامه ‌ای؛

● گسترشِ همکاری در حوزۀ فن ‌آوری و صنعتِ دفاعی، با تأکید بر اجرایِ پروﮊه‌ های سرمایه‌ گذاری، طراحی، توسعه و تولیدِ مشترک و تأمینِ تجهیزات؛

● همکاری ‌هایِ سیاسیِ دو جانبه، منطقه ‌ای و بین ‌المللی، دیدارها؛ و

● حمایت از نامزدهایِ عضویت در سازمان ‌هایِ بین ‌المللی

# **۱۱. شبکه ‌های اطلاعاتی و جاسوسی «مشترک»:**

     ضمیمۀ دوم، قسمتِ د:

● همکاری در زمینۀ فن ‌آوری و ارتباطات از راه دور: زیرساخت های اطلاعاتی و ارتباطیِ توسعۀ نسل پنجم ارتباطات، از راه دور - خدمات اساسی؛

     ضمیمه سوم، قسمت ۴، و قسمتِ ب، اقدامات اجرایی میان مدت، و بلند مدت:

● پیشنهاد واگذاریِ بخشِ معین از سهامِ شهرک های هوش مصنوعیِ چینی، به شرکتِ سرمایه ‌گذاریِ خارجیِ ایران؛ و

● مشارکت و سرمایه ‌گذاری در ایجاد مراکز تبادل داده‌ هایِ اینترنتی بین ‌المللی (LXP یا Learning eXperience Platform) و خطوطِ انتقالِ ترافیکِ داده ایِ بین ‌المللی (کابل‌ های دریایی و زمینی، و لینک های رادیویی، ماهواره و مخابراتی)؛

● ایجادِ آینده ‌پژوهی و آینده‌ نگاری، در سطحِ ملی، منطقه ‌ای و بین ‌المللی، و در کلیۀ ابعادِ فضایِ مجازی، بینِ دانشگاه ها و مراکز علمیِ دو کشور.

# **۱۲. قرار گرفتنِ ایران، در ساختارِ جهانیِ چین، بمثابۀ قدرتِ مسلطی که در کارِ ایجادِ شبکۀ جهانیِ خویش است:**

در مواردِ یازده‌ گانۀ بالا، چین در موضعِ مسلط، و ایران در موضعِ زیرسلطه ‌است. هرگاه این قرارداد به اجرا گذاشته شود، در پایانِ ۲۵ سال، ایران در شبکۀ جهانیِ چین، جذب و ادغام، می‌ شود. در مقایسه با قرارداد ۱۹۱۹ (معروف به قرارداد وثوق الدوله)، آن قرارداد، وسعتِ این قرارداد را نداشت.

     با توجه به این امر که ایران سرزمینی است که در آن، قدرت های جهانی با یکدیگر تلاقی می ‌کنند، بنابراین، وابستگی بناگزیر، دو جانبه (به هر دو طرف) می ‌شود و دو طرف، به نسبت قوای خود، از ثروت ایران سهم می‌ برند. وضع، وارونه می تواند بشود‌، اگر:

# **❋ استبدادِ وابسته و ادغامِ ایران در ساختارهای منطقه ‌ای و جهانی، و ایرانِ مستقل و آزادِ برخوردار از امکان هایِ در سطحِ جهان:**

     با توجه به ا‌ینکه وابستگی و باج دادن به دو طرف، امرِ واقعِ مستمر، از دوران قاجار تا امروز است– به استثنای دو دورۀ کوتاه، یکی دوران ملی ‌کردن صنعت نفت، و دیگری بهار انقلاب-، این واقعیتِ وابستگی، بر همگان معلوم است. پویایی ‌هایِ نظامِ سلطه‌ گر- زیرسلطه، می ‌گویند که چرا اقلیتِ حاکم بر جامعه، در موضعِ زیرسلطه، به سراغِ سلطه‌ گر می ‌رود– «برنامه همکاری ایران و چین» سند واضح و مبرهن- و خود، اسبابِ سلطۀ آن را بر کشور، فراهم می ‌‌آورد. استبدادی که در برابرِ مردم، قرار می ‌گیرد، ناگزیر به سراغِ قدرتِ مسلط می ‌رود، تا با ادغامِ کشور در نظام جهانیِ آن، موقعیتِ خویش را تثبیت کند.

    در برابر، بنابر موقعیتِ ایران، هرگاه دولت، حقمدار و حقوند باشد و شهروندان از حقوق خویش برخوردار باشند، و رابطه‌ ها را حقوق تنظیم کنند، کشور، موقعیتی پیدا می ‌کند که می ‌تواند از همۀ دنیا، امکانات لازم برای رشد را دریافت کند. به دلایل زیر:

۱. کشوری که قدرت های جهانی در آن تلاقی می‌ کنند، هرگاه مستقل و آزاد باشد، مانع این تلاقی می‌ شود و در همان‌ حال، از بند شبکه‌ های دو طرف رها است و بنابر موقعیتِ ممتاز خود، می ‌تواند بر وفقِ حقوقِ ملی خود، با همگان رابطه برقرار کند.

۲. ایران یکی از کهن ‌سال ‌ترین کشورهای جهان است و در بزرگ ‌ترین حوزۀ فرهنگی جهان، نقشِ قلب و سر را بازی می ‌کند. بنابراین، الگوی جامعۀ باز، مستقل بمعنایِ نه مسلط و نه زیرسلطه، و آزاد بمعنایِ برخوردار از حقوق می ‌گردد. به سخن روشن، عاملِ خارج شدنِ کشورهای جهان از شبکه ‌های جهانیِ سلطه ‌گرها می ‌گردد.

۳. چون حفظِ این موقعیت، ایجاب می ‌کند که نیروهای محرکه، در رشدِ انسان و آبادانیِ طبیعت، بکار افتند، رشد شتاب ‌گیرِ شهروندانِ ایران و آبادانیِ طبیعت، شرط و عاملِ برخورداری از موقعیتِ مستقل و آزاد، می ‌گردد.

     این موقعیت و این انتخابِ روشن است که چرایی موفقیت جنبش‌ های همگانی، از جنبش تحریم تنباکو تا انقلاب و جنبش های همگانی پس از آن بر ضد استبداد وابسته‌ را توضیح می‌ دهد. ادامۀ حیات ملی، در جنبش برای واقعیت بخشیدن به ایرانِ مستقل و آزاد است.

**\*\*\*\*\***

# [**وضعیت سنجی 314::**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/38856-2020-07-23-15-17-22.html)

**تاریخ انتشار : 02 مرداد 1399**

# **از «نوسانات» بهای دلار تا طوفان‌های بهای دلار و چرایی آن**



کارنامه‌ها که گزارشهای روزانه نخستین رئیس جمهوری تاریخ ایران به مردم این کشور بوده‌اند، مطالعه بالینی ایران در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سمت‌یابی دولت و جامعه، نه تنها در دوران مرجع انقلاب که امروز و روزهای پس از امروز هستند. در وضعیت سنجی 312 دیدیم که مشخصه‌های 20 گانه اقتصاد سال دوم انقلاب ایران، سال 1359، با شدت و وسعت بیشتر، مشخصه‌های وضعیت امروز اقتصاد ایران هستند. دو نرخی شدن بهای دلار و نقش ارز در اقتصاد ایران نیز در کارنامه بررسی شده‌ است. هم اکنون نه تنها بهای دلار دو نرخی و بسا سه نرخی است و همان نقش مکنده هستی اقتصادی مردم را دارد بلکه نقش‌های جدید نیز یافته‌ است. در این وضعیت سنجی، نخست دلایل طوفانی شدن بهای دلار و سپس قسمتی از کارنامه را می‌‌آوریم تا راه‌کار پیشنهادی روشن در معرض دید عقول قرارگیرد:

# **❋ عوامل طوفانی شدن بهای دلار:**

   عواملی که در مقاله‌ها پیرامون طوفانی شدن بهای دلار می‌نویسند، عبارتند از:

1. دلار در دست «خصولتی‌ها» است. حجم صادرات بخش خصوصی بدان اندازه نیست. این خصولتی‌ها هستند که 27 میلیارد دلار حاصل از صادرات را باز نمی‌گردانند و از ارز در اختیار برای وصول به هدفهای اقتصادی و غیر اقتصادی خود سود می‌جویند؛

2. تحریم نفت و کاهش فروش آن تا روزانه 200 تا 300 هزار بشکه و پایین آمدن بهای نفت - زنگنه، «وزیر» نفت می‌گوید هیچ کشوری حاضر به دستیاری ایران نیست -، سبب کاهش درآمدهای ارزی شده‌ است؛

3. حمله ویروس کرونا را در شمار عوامل می‌شمارند. حال این‌که بخاطر نقش این ویروس در کاهش مصرف، می‌تواند عامل کاهش واردات، بنابراین، کاهش نیاز به ارز باشد؛

4. تحریمهای امریکا و جو روانی سنگینی که پدید آورده ‌است؛

5. کاهش مداوم ارزش ریال که ایرانیان را بر آن می‌دارد با خریدن ارز از سقوط ارزش دارایی‌های خود پیش‌گیری کنند؛

6. وسعت و شدت گرفتن موجهای مهاجرت و تبدیل دارایی‌ها به ارز بگاه رفتن از ایران؛

7. انحصار برخورداری از ارز 4200 تومانی به چند شرکت، موضوع نامه توکلی به روحانی. در حقیقت، انحصاری شدن صادرات و واردات که برخورداران از این انحصار، خصولتی‌ها، در واقع، مافیاهای نظامی – مالی هستند.

     در عوامل بالا که تأمل کنیم، می‌بینیم از عواملی غفلت شده‌ است که پدیدآورنده آنها هستند:

8. یک زمان، طلا پشتوانه پول و ضامن ارزش و اعتبار آن بود. از آن پس، اقتصاد هر کشور پشتوانه و ضامن ارزش و اعتبار آن شد. اقتصاد ایران نه تنها پشتوانه ارزش پول نیست، بلکه یکی از سه عامل اصلی کاهش ارزش و اعتبار مداوم پول ایران است. دولت بودجه‌ای دارد که برداشت از تولید داخلی نیست، بلکه حجم عظیم بودجه وزنه‌ای است که اقتصاد ایران زیر آن قراردارد و جز این نمی‌تواند ‌که مصرف و رانت محور بگردد و گشته ‌است. این بودجه حجم نقدینه را بی‌تناسب با اقتصاد کشور افزایش می‌دهد. این حجم نقدینه، با ضریب تکاثر، قدرت خرید ایجاد می‌کند. اقتصاد کشور توانا به جذب این قدرت خرید نیست، ناگزیر باید دروازه‌ها را بروی واردات گشود. بهای واردات را باید به ارز پرداخت. ارز لازم برای واردات بدان اندازه که تمامی قدرت خرید را جذب کند، حتی اگر تحریمها نیز نباشند، بدست نمی‌آید. پس تورم بیماری مزمن اقتصاد کشور می‌شود و شده‌است.

9. ثبات ارزش پول ربط مستقیم دارد با پشتوانه‌ای که فعالیتهای دولت در بعد سیاسی شامل سیاست داخلی و خارجی، بعد اقتصادی، شامل سیاست مالی و پولی، بخصوص اندازه نیاز به ارز، سیاست اعتباری، سیاست بازرگانی داخلی و خارجی، سیاست توزیع درآمدها در سطح جامعه و سطح مناطق کشور، سیاست اجتماعی شامل رشد جمعیت و توزیع جمعیت در سطح کشور به یمن هم‌آهنگ کردن رشد مناطق مختلف، سیاست اشتغال و بخصوص منزلت انسان بمثابه برخورداری از حقوق و امنیت شهروندان در قبال متجاوزان به حقوق و سیاست فرهنگی، شامل سیاست به حداکثر رساندن خودانگیختگی شهروندان، بنابراین، رشد آنان به یمن فعال‌کردن استعدادها، از جمله، استعدادهای رهبری، دانش‌جویی، ابتکار و ابداع و خلق و همگانی کردن وجدان به حقوق و آبادانی طبیعت به یمن رعایت حقوق آن. در نتیجه این همه، برخوردار شدن شهروندان از اقتصاد تولید محور، فرهنگ استقلال و آزادی، بازیافتن امنیت داخلی و خارجی به یمن تنظیم رابطه‌ها در درون و با بیرون، با حقوق.

   دولت ولایت مطلقه فقیه، وارونه این سیاست‌ها را اجرا می‌کند. نتیجه این‌ است که در درون کشور، شهروندان منزلت ثابت و امنیت ندارند و در بیرون مرزها کشور گرفتار ده جنگ است که جنگ اقتصادی، ویران‌گرترین آنها است. در نتیجه، در درون و بیرون مرزها، تنظیم کننده رابطه‌ها، قدرت است.

**قاعده مهمی که بر اقتصاددانان اندک شماری معلوم است و اقتصاددانان در خدمت قدرت بر آن چشم می‌بندند، این‌ قاعده است: ارزش پول ثابت می‌شود و بهره پول میل به صفر می‌کند، هرگاه پول در تنظیم رابطه‌ها با حقوق (= پول + حقوق + علم + فن +...) کاربرد پیدا کند و ارزش آن بی‌ثبات می‌شود و بهره پول وظیفه‌مند می‌شود هرگاه پول در تنظیم رابطه‌ها با قدرت (= پول + زور+ علم + فن + ...) نقش پیدا کند**:

10. وجود دو پول در رابطه و بازی با ارزش این دو، یکی از مهم‌ترین ابزار استثمار دولت و اکثریت بزرگ بوده ‌است. هم در تاریخ ایران و هم در تاریخ دیگر کشورها، دستکاری ارزش پول رایج کشور، وسیله بهره‌کشی از اکثریت بزرگ بوده‌ است. **بدین‌خاطر، کاهش ارزش این پول، یک امر واقع مستمر در همه کشورها و در کشورهای استبداد زده بیشتر و در کشورهای استبداد زده در موضع زیرسلطه، بازهم بیشتر، بوده‌ است و هست**. در ایران امروز، دولت بودجه ندارد و ارز در اختیار او، وسیله تأمین بخشی از بودجه است؛ بانکهای خصوصی ورشکسته‌اند و بدهی عظیم به بانک مرکزی دارند و باید آنها را سرپا نگاه‌ داشت و اقتصاد، مصرف و رانت‌محور است و مافیاهای نظامی – مالی نیز درکار دوشیدن بی‌رحمانه مردم کشور. وسیله عمده نیز ارز است و ارز نیز کمیاب شده‌ است، چگونه ممکن است ارزش دلار گرفتار طوفانهای پی در پی نگردد؟

**نقشی که ارز امروز یافته‌ است، حاصل بازسازی استبداد است و از سال 1359، این نقش را یافته و امروز نیز دارد و بر آن، نقش‌های دیگر نیز افزوده شده ‌است. در دوران مرجع انقلاب ایران، بنی‌صدر که روشهای استثمار، از جمله روش استفاده از پول را شناسایی کرده و در اقتصاد توحیدی برشمرده بود، برآن شد پول را از ایفای این نقش معاف کند. یک دلیل کودتا برضد او در خرداد 1360، همین بود. یادآور می‌شود که در 1359، در حکومت و مجلس تحمیلی توسط خمینی، سود حاصل اقلیت صاحب امتیاز حامی کودتا، 117 میلیارد تومان بود. بهای رسمی دلار 7.8 تومان بود. بنابر این، 15 میلیارد دلار سود حاصل کرده بودند. به دلار امروز، در دومین سال بعد از انقلاب، سود این جماعت، 51 میلیارد دلار بوده‌ است. کودتا از جمله برای این خورد و برد عظیم بود**.

# **❋ رابطه دلار و ریال و نقش دو نرخی شدن دلار در بهره‌کشی از مردم ایران و بردن سودهای نجومی به نقل از گزارشهای روزانه رئیس جمهوری به مردم ایران:**

     به نقل از روزنامه انقلاب اسلامی، مورخ 10 خرداد 1360 شماره 551، کارنامه شنبه 19 تا جمعه 25 اردیبهشت 1360:

     «به هرحال جنگ پول، همچنان كه «جاده ابريشم»، يعنى در دست داشتن مهار تجارت جهانى، از عوامل عمده جنگها در طول تاريخ بشرى بوده ‌است. دوگانگى پول تا دوران قاجار حفظ شد. **در آن نظام دو پول وجود داشت: «پول محلى و پول مركزى» كه دولت مركزى با تغيير عيار اين دو پول، جيب مردم مستضعف را بسود خود و ديگر مستكبران خالى مى‏كرد**. تا اين‌كه بعد از شكست در دوران قاجار، «پول اصلى» ارز خارجى و «پول محلى» پول كشور شد که همين ريال در دوره پهلوى باشد. **تغيير ارزش اين دو پول نسبت به هم يكى از منابع و وسايل مهم غارت كشورهاى زير سلطه است**. همه شما شايد نخوانده و نشنيده باشيد؛ ولى بسيارند بين شما كه خوانده و شنيده‏اند كه اقتصاددانان اروپايى پياپى فرياد برمى‌آوردند كه آمريكا از جيب اروپا دارد جنگ ويتنام را انجام مى‏دهد و هزينه‏هاى جنگ را به كشورهاى زير سلطه تحميل مى‏كند. اين کار را از راه همين ابزار پولى يعنى دلار كه پول حاكم بر جهان بود و هست انجام مى‏دهد. نمونه‏هاى بسيارى هست كه حالا من اگر بخواهم وارد نمونه‏ها بشوم طولانى مى‏شود بعنوان نمونه دوم مى‏گويم كه در جنگ دوم نيز انگليسى‏ها هزينه‏هاى جنگى را از طريق همين تغيير ارزش پول به مردم هندوستان تحميل كردند.

**در حال حاضر، قيمت دلار در بازار آزاد 20 تومان است در بازار رسمي 78 ريال تا 8 تومان، حالا شما تفاوت 8 تومان و 20 تومان را بگيريد كه 12 تومان است. از طرف ديگر، برای تأمین بودجه ما، قرار بر فروش نفت تا مبلغ 35 ميليارد دلار است. یعنی بايد آن مقدار نفت بفروشيم تا این مقدار پول بدست بياوريم تا اين بودجه بتواند تأمین و خرج بشود. تفاوت قيمت 12 تومان براى هر دلار ضرب در 35 ميليارد مى‏شود 420 ميليارد تومان. مى‏بينيد رقمى بزرگتر از كل بودجه كشور است. اولين سئوالى كه طرح مى‏شود، اگر يك بحث آزادى واقع بشود، اين است: اين پول به كيسه چه كسى مى‏رود؟** اين همان تفاوتى است كه گفتيم در طول تاريخ هميشه بود و به جيب حاكمان و قشرهاى مستكبر مى‏رفت و مى‏رود. معناى اين‌كه ارز در بازار آزاد 20 تومان است، اين‌ است كه ارزش ريال نسبت به دلار به نسبت بيشترى كاهش مى‏پذيرد يا پذيرفته است. **در نتيجه، آنها كه اين پول در اختيار آنها قرار مى‏گيرد يعنى دستگاه بانكى كشورهاى صنعتى از اين تفاوت قيمت استفاده اصلى را مى‏برند و آنهايى هم كه در جريان اين مبادله «ارز» بدست مى‏آورند قسمتى از اين پول را مى‏برند**.

     تا اين‌جا، مسئله روشن است كه بودجه‏هايى از اين‌گونه سودهاى كلانى نصيب قشرهاى مستكبر داخلى و بين‏المللى مى‏گرداند. به ترتيبى كه من براى شما شرح كردم، **هراندازه حجم بودجه را افزايش بدهيد و وابستگى شما به ارز خارجى بيشتر باشد، اين « استفاده» بزرگ خواهد شد**. اين رابطه تنها بين ريال و دلار نيست. پول عموم كشورهاى زيرسلطه نسبت به پول كشورهاى مسلط داراى همين رابطه است و اين يكى از منابع مهم درآمد كشورهاى صنعتى مسلط و از اسباب عمده غارت كشورهاى زير سلطه توسط آنها است. اين مسئله‏اى نيست كه من تازه عنوان كرده باشم همان‌طور كه با خواننده گفتم، قسمتهاى اصلى اين كتاب «پول و نظام بانكى در ايران» نيز نوشته شده و اين مطالب هم نوشته شده‏اند علاوه بر اين‌كه هنگام اقامت در فرانسه مقاله‏اى در مجله علمى فرانسه منتشر كردم تحت عنوان «چگونگى بازگرداندن پولهاى نفت به اقتصادهاى صنعتى» در آنجا به همين مسئله نيز پرداختم و افزايش ذخائر ارزى را بعنوان پشتوانه پولهاى كشورهاى زير سلطه در واقع يك نوع در اختيار گذاشتن مفت و مجانى منابع ثروت كشورهاى زيرسلطه كه در اختيار بانكهاى كشورهاى سرمايه دارى است، توصيف كرده‏ام و همين‌طور هم هست.

     پس اگر ما بجاى ارز خارجى همان نفت را پشتوانه اسكناس خود قرار بدهيم، آسمان به زمين نمى ‏آيد و هيچ فاجعه بزرگترى هم رخ نمى‏دهد، به عنوان ذخيره ارزى نمى‏ توان و نبايد اين‌گونه نفت و اين ثروت را متعلق به نسل امروز دانست و ثروت نسلهاى آينده را صادر كرد و پول آن را در اختيار مسلطها گذاشت تا به زيان خود ما بكار ببرند».

     در مقایسه با بهار 1360، ارز نقش دیگری نیز یافته ‌است که بر نقش آن روزش افزوده شده‌ است:

1. تأمین کسر بودجه که دولت را ناگزیر می‌کند، به عرضه ارز، ترتیبی بدهد که همواره بهای آن در «بازار آزاد» در افزایش باشد.

2. یکی از دلایل کودتای خرداد 1360، در اختیار گرفتن دستگاه بانکی، بود. آن دستگاه را با دستگاه کنونی جانشین کردند. آن دستگاه که بنی‌صدر ایجاد کرده بود، وظیفه‌اش عمل در مدار پول به سرمایه بود. دستگاه کنونی وظیفه‌اش مکیدن پول، به حداکثر رساندن رانت و انتقال آن به خارج است. این دستگاه اینک دو رابطه با ارز پیدا کرده ‌است: تنظیم رابطه ریال با دلار با هدف به حداکثر رساندن رانت و حفظ موجودیت خود که بخاطر افراط در خورد و برد، اینک به خطر افتاده است.

     پیشاروی طوفانهای پیاپی که ناشی از نقشهای ارز و ریال در اقتصاد مصرف و رانت محور ایران هستند، چه می‌توان کرد؟:

# **❋ راه‌کار ستاندن نقش هایی از پول است که در یک اقتصاد سالم نباید داشته باشد:**

   هر راه‌کاری باید از واقعیت حاصل آید. بنابراین، راه‌کار این‌ است که عوامل ده‌گانه، بخصوص عاملهای 8 و 9 و 10 از میان برخیزند و جای خود را به سه عاملی بسپرند که عاملهای ثبات ارزش پول و رهایی جامعه ایرانی از بهره کشی می‌شوند:

1. در بهار 60، بحث آزادی هم در باره بودجه انجام گرفت که پخش نشد و کودتا شد. در آن بحث آزاد، یادآور شد که برای بدست آوردن 35 میلیارد دلار باید بیشتر نفت فروخت. فروش بیشتر نفت، سبب می‌شود که دیگران نیز چنین کنند. در نتیجه عرضه زیاد، قیمتی را که به اتکای انقلاب ایران، ما برای هر بشکه نفت معین کرده‌ایم، می‌شکند. ضربه نفتی که وارد کرده‌ایم، خود با ضد ضربه، خنثی می‌کنیم و عامل اقتصاد مسلط بر ضد خویش می‌گردیم. پول ملی را از پشتوانه‌ای که ثروت ملی (از جمله نفت) و تولید ملی است، محروم می‌کنیم و سرنوشت آن را به دلاری می‌سپاریم که پول ملی ما را وسیله دوشیدن ثروتهای ملی ما و انتقال آنها به اقتصاد مسلط می‌ کند. **بدین‌قرار، کودتاچیان آگاهانه، استبداد وابسته را بازسازی کردند. هر زمان بنابر این شود که رابطه ریال و ارز خارجی تغییر کند، یعنی پول ملی استقلال بجوید و وسیله بهره‌کشی نباشد و در تنظیم رابطه‌ها با حقوق کاربرد پیدا کند، انجام دو کاری ضرورت پیدا می‌کند که باید همراه با یکدیگر انجام گیرند: جانشین کردن اقتصاد رانت و مصرف محور با اقتصاد تولید محور و جانشین کردن دولت استبدادی وابسته با دولتی که مرامی جز حقوق پنج‌گانه نداشته باشد**. بنابراین،

2. سیاستهای دولت استبدادی در موضع زیرسلطه ولایت مطلقه فقیه، در بعدهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، با سیاستهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی سازگار با جامعه مستقل و آزاد با شهروندان برخوردار از حقوق، جانشین شود. به سخن دیگر، برنامه عملی به اجرا گذاشته شود که هم اکنون ضمیمه قانون اساسی بر پایه حقوق پنج‌گانه است. جانشین شدن این دولت استبدادی وابسته با آن دولت مستقل و متکی بر حقوق پنج‌گانه و مجری این حقوق، نمی‌تواند همراه نباشد با

3. طبیعت برخوردار از حقوق و جامعه‌ای با شهروندان برخوردار از حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی.

**هشدار دوران مرجع انقلاب شنیده نشد و در طول چهل سال، بهای دلار که اینک 25 هزار تومان است، در قیاس با ارزش رسمی آن، 7.8 تومان، 3200 برابر گشته و در قیاس با ارزش دلار در «بازار آزاد»، 1250 برابر شده و بر نقشی که در دوران پهلوی‌ها در بهره کشی داشت و در جریان بازسازی استبداد وابسته، از نو بدست آورد، نقش‌های جدید افزوده شده‌ است. مردم ایران نباید خام خیال باشند، تا وقتی عوامل ده‌گانه، بخصوص سه عامل 8 و 9 و 10 که ایجاد کننده عوامل دیگر هستند، وجود دارند، دلار ریال را وسیله ایفای نقشهایی می‌‌کند که دارد. زمان را هیچ نباید از دست داد و باید درجا، وجدان به حقوق جست و به تنظیم رابطه‌ها با حقوق، با تمام توان پرداخت تا که پول وظیفه کنونی خویش را از دست بدهد و در تنظیم رابطه‌ها توسط حقوق نقش بیابد.**

**\*\*\*\*\***

# **وضعیت سنجی 315**

**تاریخ انتشار : 09 مرداد 1399**

# **افکار اقتصادی خطرناک؟**



ویکیلیکس شماری دیگر از اسناد سری امریکا را انتشار داده‌است. انتشار اسناد، این سود را دارد که وضعیت دوره‌ های تاریخی مربوطه را روشن‌تر می‌کند. البته به این شرط که بدون دخل و تصرف انتشار یابند و وسیله‌ای برای جعل تاریخ نگردند. از اتفاق، متنی به فارسی، زیر عنوان «اسناد ویکیلیکس: 10 گزارش» منتشر شده ‌است. منتشر کننده یا کنندگان، یک جعل تاریخی را (به نقل از تاریخ ایرانی و صحیفه امام خمینی) تکرار کرده‌اند: ژیسکار دستن، رئیس جمهوری فرانسه، در دوران انقلاب ایران، گزارشی از قطب‌زاده دریافت می‌کند. وزیرکشور خود، پنیاتفسکی را نیز به ایران می‌فرستد تا وضعیت را از نزدیک بسنجد و آن را به رئیس جمهوری گزارش کند. ﮊیسکار دستن، بر اساس گزارش وزیر کشور خود و قطب‌زاده، در کنفرانس گوادولوپ، ماندن شاه را در مقام خود ناممکن می‌داند و خواستار رفتن شاه شده و از کارتر می‌خواهد از بختیار حمایت نکند.

حال این‌که ژیسکاردستن پنیاتفسکی را برای حمایت از شاه به ایران فرستاد. پنیاتفسکی به شاه پیشنهاد کرد خمینی را بکشند و یا دست کم او را از فرانسه اخراج کند. در گزارش او به رئیس جمهوری که در کتاب ﮊیسکار درج است، کشتن نیامده اما اخراج خمینی از فرانسه آمده ‌است. این شاه بوده که اکیداً هم با کشتن (نخست نشریه کانارآشنه و سپس محققان دیگر لودادند) و هم با اخراج خمینی مخالفت می‌کند. در گوادولوپ هم، بنابر تصریح ﮊیسکاردستن در کتاب خود، او و صدراعظم آلمان، با رفتن شاه از ایران مخالفت می‌کنند. کارتر بوده ‌است که می‌گوید: متأسفانه نمی‌توان شاه را در مقام خود نگاه داشت. راه حل، حکومت بختیار و اگر نشد، کودتای نظامی است.

**و اما اسناد جدید چرایی اصرار جناحی از رژیم که درکار تصرف دولت و بازسازی استبداد وابسته بود را، معلوم می‌کند. استبداد بدون وابستگی ممکن نبود و نیست، بنابراین، باید از اجرای برنامه جامع برپایه استقلال و آزادی جلو گیری می شد. چرا که این برنامه برای ماندن ایران در نظام سلطه‌گر -زیرسلطه خطرناک است:**

# **❋ اسناد از جمله ابهام‌ها را می‌زدایند و می‌گویند وضعیت امروز نه نتیجه انقلاب که حاصل باز ایستادن از انقلاب است:**

● **خمینی یک روحانی را به سفیر امریکا در ایران، سلیوان، بعنوان رابط خود با او معرفی می‌کند** و سلیوان می‌گوید با روحانی والامقام دیگری (بنابر اسناد دیگر، این شخص بهشتی است) در ارتباط است؛

**● افکار اقتصادی بنی‌صدر خطرناک هستند؛، بنی‌صدر می‌خواهد تولید نفت را کاهش و بهای آن را افزایش دهد.**

● رابط نهضت آزادی با سفارت امریکا به طرف امریکایی خود اطمینان می‌دهد که بنی‌صدر در کابینه بازرگان مقامی نخواهد یافت و سعی بر این ‌است که او به فرانسه بازگردد. **افکار اقتصادی او مایه شرمساری است!**

● بنی‌صدر می‌گوید: از 128 میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در برنامه‌های رشد اقتصادی ایران، **تنها 8 میلیارد آن در اقتصاد صرف شده ‌است.**

   در همین ایام، سایت کلمه، صورت جلسات شورای انقلاب را انتشار داده ‌است. صورت جلسه اسفند ماه 1358، وضعیت اقتصادی دولت و کشور را شفاف در معرض دید نسل امروز قرار می‌دهد:

● خزانه دولت خالی است و قرضه خارجی نیز دارد. چه باید کرد؟ پاسخ بنی‌صدر به این پرسش، در جلسه شورای انقلاب این‌ است: دولت را ورشکسته اعلان کنیم. خواننده اگر هم اقتصاددان نباشد، این اندازه می‌داند که وضعیت مالی دولتی باید بدان حد وخیم شده باشد که چاره‌ای جز اعلان ورشکستگی باقی نمانده باشد. در حقیقت چنین نیز بود. بنابر صورت جلسه، خزانه دولت و شرکتهای دولتی خالی است و پول برای پرداخت حقوق کارکنان دولت و مزد کارگران وجود ندارد.

● دانستنی است که چند سال پیش از انقلاب، شاه خود نیز ناگزیر شد بگوید: دیگر پولهای نفت را آتش نمی‌زنیم و

● سلیوان، واپسین سفیر امریکا در ایران، وزرای اقتصاد حکومت شاه را به شام دعوت می‌کند و نسبت به وضعیت از دست رفته اقتصاد ایران، اعلان خطر می‌کند.

     دانستنی است که چند تدبیر از «افکار خطرناک» بنی‌صدر، از جمله کاهش تولید نفت و افزایش قیمت آن تا سه برابر و تغییر ساختار بودجه و تغییر ساختار بانکها و توزیع درآمدها، انجام گرفتند و نتایج مطلوب ببار آوردند. اینک بر این‌که نسل امروز بداند وضعیت آن روز که مردم ایران انقلاب کردند چگونه بود و راه‌کارهای اقتصادی بنی‌صدر کدامها بودند، از بیانیه حکومت ملی (در ایران بعد از سقوط شاه، زیر عنوان «بیانیه جمهوری اسلامی ایران» انتشار یافت)، نخست مشخصات وضعیت اقتصادی و سپس راه‌کارهای پیشنهادی را – در وضعیت سنجی 316 – نقل می‌کنیم. یادآور می‌شود که مطالعه وقتی شناسایی پویایی‌های نظام سلطه‌گر –زیر سلطه است، سمت‌یابی را نیز مشخص می‌کند. بنابراین، نسل امروز نباید تعجب کند اگر مشاهده می‌کند که وضعیت اقتصاد امروز همان وضعیت اقتصادی بجا مانده از رژیم شاه ‌است که وخامت بارتر شده‌ است. وخامت‌بارتر شده ‌است زیرا پویایی‌های نابرابری‌ها و تبعیض‌ها و فقر و فساد و تخریب طبیعت و نیروهای محرکه سبب وخامت‌بارتر شدن وضعیت می‌شوند. مطالعه در سالهای 1351 و 1352 انجام گرفته‌ است و با گذشت 47 سال، مشخصات آن اقتصاد، مشخصات اقتصاد امروز ایران هستند.

   باتوجه به اینکه متن طولانی‌ است، خواندن قسمتهای اول مشخصه‌ها، برای خوانندگان کم وقت و یا کم حوصله، می‌تواند بی‌فایده نباشد:

# **❋ مشخصه‌های اقتصاد ایران در دوران پهلوی:**

**فصل دوم**

**مشخصات اقتصادی**

# **قسمت اول جای اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی:**

**1. تقسیم منابع کشور به نسبت قدرت میان قدرتهای جهان**، اساس سیاست اقتصادی رژیم حاضر را تشکیل می‌دهد.

   دقتی اندک در بازرگانی خارجی ایران نشان می‌دهد که موازنه بازرگانی خارجی کشور با تمام کشورهای بزرگ دنیا بدون استثناء منفی است و در ضمن بیان کننده این واقعیت می‌باشد که ایران در خارج از دو محدوده اردوگاه غرب (88%) و اردوگاه شرق (12%)، دادوستدی با هیچ کشور دیگر ندارد.

**2. انتقال مرکز فعالیت تولیدی به خارج:** عنصر اصلی فعالیت‌های اقتصادی ما را فعالیت‌های اقتصادی برون مرزی تشکیل می‌دهند. بدین مفهوم که از طرفی اساس تولید ما نفت است که بعنوان ماده خام صادر و در اقتصادهای مسلط فعال می‌شود، و از طرف دیگر واردات هستند که در ازای صادرات نفت وارد می‌شوند که خارج از مرزها تولید می‌شوند.

**3. انطباق تولید و مصرف با توقعات اقتصادی اقتصادهای مسلط:** منحنی رشد اقتصادی کشورهای صنعتی غرب پس از طی مرحله صعود و رسیدن به نقطه اوج، اکنون در مرحلة نزولی خود قرار دارد. در این مرحله، بازار این کشورها بخصوص در صنایعی که کالاهای بادوام تولید می‌کنند، به مرحله اشباع رسیده‌است، مثلاً در این جوامع بطور نسبی هر کس رادیو، تلویزیون، اتومبیل و ...، که کالاهای به اصطلاح بادوامند و هرروزه هم قابل تعویض نمی‌باشند را دارد. پس بخاطر ایجاد امکان رشد و گسترش صنایع به اصطلاح پیشتاز، صنایعی که این نوع کالاها را تولید می‌کنند، می‌توانند به کشورهای دیگر منتقل شوند و با این انتقال (اغلب یک مونتاژ یا چند مرحله تولید منتقل می‌شود) بازارهای کشورهای دیگر نگهداری شوند. از آن جاکه این صنایع منطبق با نیازهای طبیعی و اجتماعی این کشورها نیستند، پس بر ماست بخاطر برآوردن نیاز اقتصاد مسلط در مصرف و تولید، خود را با این صنایع منطبق کنیم. علت تأسیس و برقراری «صنایع» مونتاژ این نوع کالاها در کشورهائی چون کشور ما همین است.

**4. پویائی نابرابری بیان کننده روابط اقتصادی است بین ما و قطب‌های مسلط:** از آنجا که توسعه اقتصادی اقتصاد مسلط (در عین نیاز به حفظ نظام موجود) ملازمه با جهانگیرشدن آن و پیش خورکردن ثروتها و استعدادهای کشورهای زیر سلطه دارد، روابط اقتصادی زیر سلطه با قطب‌های مسلط، هر زمان نسبت به زمان پیش، به زیان زیرسلطه نابرابرتر می‌شود و به **انباشت روزافزون این ثروتها در اقتصاد مسلط و فقر روزافزون کشورهای زیرسلطه** انجامیده و می‌انجامد یعنی باید هر زمان استعدادها و ثروتهای بیشتری صادر کنیم تا این رژیم بتواند سر کار بماند. مثلاً با هر بشکه نفتی که صادر می‌کنیم، زمینه صدور دو بشکه و یا بیشتر فراهم می‌گردد. اگر سال 1953 که صدور نفت و مواد کانی ما میل به صفر کرده بود با الآن که نزدیک به 300 میلیون تُن نفت تولید می‌کنیم مقایسه گردد، در می‌یابیم که عملاً میزان صدور ثروتهای ما فقط از جنبه کمّی به 300 میلیون می‌رسد و بر مبنای همین روابط است که ذخیره نفت ما که می‌بایست نسل امروز و نسلهای آینده از آن استفاده کنند در عرض بیست سال آینده (آنطور که می‌گویند)، یعنی در عمر یک نسل مصرف خواهد شد. و این به مفهوم پیش خور کردن آینده و آن را تابعی از متغیر گذشته نمودن و از پیش متعین کردن آینده‌ است. این خود دلیل بر آنست که ما را از این رابطه گریزی نیست مگر از طریق سرنگون کردن این رژیم و قطع این روابط که موجودیت کشور ما را از اساس به خطر افکنده است.

**5. متلاشی کردن نظام اقتصاد ملی به رشته‌های بی‌پیوند با یکدیگر و ادغام این رشته‌ها به رشته‌های مادر در اقتصادهای مسلط**: از مشخصات عمده اقتصاد ما یکی عدم ارتباط رشته‌های اقتصادی ما با یکدیگر، و ربط هرکدام از آنها به اقتصادِ مادر است. مثلاً نفت را به صورت خام استخراج کرده و صادر می‌کنیم. در نتیجه در فعالیت‌های اقتصاد مسلط و نه ایران، بکارگرفته می‌شود. بعکس نفت، واردات ما، یا عمده از اقتصادهای مادر (اقتصاد مسلط غرب) هستند و یا در ایران مونتاژ می‌شوند (یا یکی دو مرحله بیشتر از مونتاژ) و این صنایع نیز وابسته به صنعت مادر می‌باشند. در کشاورزی فرآورده‌هایی تولید می‌کنیم که قابل صادر شدن باشد و اقتصاد غرب بتواند از آنها در فعالیت اقتصادی و یا مصرف استفاده کند. بخش به اصطلاح خدمات (کارهای دولتی و غیره) نیز عملاً در خدمت قدرتهای خارجی است: ارتش، سازمانهای اداری و اقتصاد ما رابطه‌ای با رشد اقتصاد ایران ندارند و در رابطه مستقیم با رشد اقتصاد کشورهای مسلط می‌باشند و نقش‌شان، توزیع و فروش سهم وارد شدهِ مازادِ تولید غرب به ایران و تقدیم دودستی درآمد حاصله از آن به غرب می‌باشد. بدین ترتیب می‌بینیم که اقتصادی داریم با رشته‌های بکلی از هم گسسته و بیگانه از جامعه ملی.

**6. بُریدن رابطه رشته‌های تولیدی از طبیعت و فرهنگ ایران، یعنی جلوگیری از رابطه گیری اقتصاد با نیازهای اساسی مردم کشور و تکیه بر منابع و مواد خام و نیمه ساخته موجود در کشور:** در حال حاضر تمام صنایع متکی به غرب هستند و حتی اکثر مواد خام مورد استفاده ما نیز از خارج وارد می‌شوند. مثلاً کمپانی آلومینیوم سازی در ایران با آنکه ذخیره و معادن آلومینیوم در ایران داریم، گرد آلومینیوم تصفیه شده را از استرالیا وارد می‌کند ولی خطرناکترین مرحله تولید یعنی قسمت سم‌زدائی آن که از لحاظ آلوده کردن محیط زیست فوق العاده خطرناک است را در ایران انجام می‌دهد. و چه تولید می‌کنیم؟ تولیداتی که هیچ پیوندی نه با فرهنگ ما و نه نیازهای اساسی اکثریت مردم دارند، بلکه فقط نیازهای طبقه‌ای را بر می‌آورد که درآمد عظیم بدست آمده را باید صرف خرید وارداتی کند که یا مستقیماً از خارج وارد می‌شوند و یا در داخل کشور و در «صنایع ملی» مونتاژ می‌شوند.

**7. استفاده از بودجه دولتی بعنوان نیروی محرکه اصلی انتقال ثروتها به قطب‌های اقتصاد مسلط از طریق افزایش سریع هزینه‌ها:** هزینه، یعنی مصرف فرآورده‌های اقتصادهای صنعتی، خودبخود نیاز به صدور نفت و ثروتهای دیگر را برای پرداخت بهای کالاهای وارده افزایش می‌دهد و مانع از پیدایش اقتصاد رشد یابنده‌ای می‌شود که بتواند صنعت نفت را جزء مکمل خود کند. جهت مصرف بودجه‌ای که دولت کودتا از کودتا تا بحال به مصرف می‌رساند، درست عکس جهت بودجه‌ای است که حکومت مصدق به مصرف می‌رساند. حکومت مصدق آن را در جهتی بکار می‌برد که بر امکان مقاومت مردم از نظر اقتصادی بیافزاید تا محاصره اقتصادی را بشکند. ولی حکومت کودتا آن را در جهت از بین بردن هرگونه امکان رشد اقتصاد داخلی برای تسلیم یکسره اقتصاد ما به اقتصاد مسلط، بکار بُرده و می‌برد.

**8. استفاده از پول و تورم بعنوان ابزار اساسی انتقال ثروتها به کشورهای مسلط:** اخیراً شاه، که علاوه بر فلسفه و دیگر رشته‌های علمی در اقتصاد هم استاد اول است!! گفته است که دیگر اجازه نخواهیم داد که تورم غرب زیانش متوجه ما شود، و بدین ترتیب مسئله را اینطور مطرح می‌کند که تورم سرسام آور در اقتصاد ایران، نتیجه مستقیم بالارفتن قیمتها در جوامع صنعتی می‌باشد. ولی آیا این واقعیت امر است و اگر نه حقیقت عامل اساسی تورم در ایران چیست؟ البته اگر بطور سطحی به مسئله برخورد کنیم، مثل وی گمان خواهیم برد که تورم اقتصاد مسلط به ایران منتقل می‌شود. حال آنکه علت واقعی تورم که شدیدتر از تورم اقتصادهای مسلط است، در اقتصاد متلاشی ایران است.

   می‌گویند از جمله عوامل تورم و افزایش قیمتها یکی نابرابر شدن عرضه و تقاضا است. به بیان دیگر وقتی (تقاضا بیشتر از عرضه باشد، قیمت‌ها بالا می‌روند. حال وقتی قدرت خرید افزایش می‌یابد، تقاضا نیز افزایش خواهد یافت. ولی اگر تولید کالاها (یعنی عرضه) به تناسب افزایش قدرت خرید (و در نتیجه تقاضا) رشد نکند و بالا نرود، تورم ایجاد خواهد شد. یکی از عوامل تورم اینست. از طرف دیگر چون بازار اقتصاد زیر سلطه بازاری فرعی است و بازار اقتصادهای مسلط بازار اصلی است، این قدرت خرید ایجاد شده در جامعه با اقتصاد زیر سلطه متوجه بازار اقتصادهای صنعتی مسلط می‌شود و خود یکی از عوامل افزایش قیمتها در اقتصادهای مسلط می‌گردد. یعنی ساز و کار روابط اقتصادی بین غرب سلطه گر و کشورهای زیر سلطه بنحوی است که تمامی پولها به صورت قوه خرید به غرب بر می‌گردد و خود از عوامل ایجاد تورم در آن کشورها می‌شود. مثلاً در ایران، بودجه دولت بین 70 درصد (و بیشتر) تولید ناخالص ملی است، یعنی عملاً تمام اقتصاد در بودجه دولت خلاصه می‌شود. این بودجه در جامعه (عمده در بخش کوچکی از جامعه) توزیع می‌شود و قدرت خرید ایجاد می‌کند. از آنجا که تولید داخلی بهمان نسبتِ افزایش بودجه و قدرت خرید ایجاد شده، رشد نمی‌کند و بالا نمی‌رود (در بعضی قسمتها از جمله کشاورزی، این رشد حتی منفی است)، این قوه خرید ایجاد شده که خود از عوامل افزایش قیمتها در ایران است، به بازارهای اصلی، یعنی اقتصادهای صنعتی، منتقل می‌شود و از عوامل ایجاد تورم در اقتصادهای غربی می‌گردد. برای درک بهتر مسئله به توضیح بیشتر می‌پردازیم:

   کشورهای نفت خیز در سال 1974 در مجموع بطور تقریبی 60 میلیارد دلار درآمد نفتی عایدشان شده‌ است. این 60 میلیارد دلار (البته به دلار و ارز خارجی) پول غربی است و محل مصرف و کاربُرد آن هم بازار غرب است. حال اگر این پول در اقتصاد این کشورها بکار افتد و ضریب افزایش قدرت خرید را هم 2 فرض کنیم (7)، قدرت خرید برابر 120 میلیارد دلار ایجاد می‌شود که به اقتصادهای صنعتی منتقل و عامل مهم افزایش قیمت ها در غرب می‌گردد.

   از طرف دیگر دیدیم که ارز خارجی عاید شده بعنوان درآمد نفت، وقتی که ضریب افزایش قدرت خرید را 2 فرض کردیم، قدرت خریدی دوبرابر خود ایجاد می‌کند و می‌دانیم که قدرت خرید ایجاد شده صرف واردات می‌شود (یعنی به بازارهای غرب منتقل می‌گردد). از آنجا که قدرت خرید ایجاد شده بیش از پولی (ارزی) است که داریم، بناچار به کسری ارز خارجی دچار می‌شویم. این کسری یا از طریق وامهای خارجی و یا از طریق صدور بیشتر نفت باید پُر شود. پس بدین‌ ترتیب می‌بینیم که علت تورم در ایران، نه فقط در غرب، بلکه هم در غرب است و هم در اقتصاد متلاشی ایران. دلیل این امر هم، ساز و کار روابط اقتصادی بین‌المللی است که منجر به تراکم و فعال شدن نزدیک به تمامی ثروتهای دنیا در مراکز صنعتی می‌شود.

**9. نتیجه این روابط، چندین و چند برابر شدن و افزایش سریع واردات است نسبت به صادرات:** در دوره مصدق واردات ما، 6 درصد تولید ناخالص ملی را تشکیل می‌داد. در حالیکه در حال حاضر 25% تولید ناخالص ملی ما واردات است، یعنی فقط بر مبنای این نسبت واردات ما تقریباً 4 برابر دوره مصدق شده ‌است. در حالیکه از نظر ارزشی در زمان مصدق واردات برابر 500 میلیون تومان بود و اکنون 140 میلیارد تومان می‌باشد، (با بحساب آوردن اسلحه و «خدمات» نظامی)، یعنی 280 برابر شده‌ است.

**10. افزایش نیاز به قرضه‌ها و سرمایه‌های خارجی، که معنائی جز به تاراج دادن هستی کشور ندارد و خود علامت کوتاه شدن عمر ثروتهای طبیعی است:** البته در سالهای جدید به دنبال افزایش درآمدهای نفت، این نیاز افزاینده به قرضه‌ها و سرمایه‌های خارجی پوشیده شده‌ است و به محض اینکه این درآمدهای اضافی به صورت واردات جذب شدند، دو باره همان رابطه برقرار خواهد شد که شده‌ است. در زمان مصدق قرضه‌های خارجی صفر بود. ولی در حال حاضر فقط 10 میلیارد دلار قرضه شناخته شده داریم بدون آنکه از مقدار قرضه‌های نظامی که حداقل در حدود 8 میلیارد دلار است، اطلاعی دقیق در دست باشد (در سال 1352).

   در مورد سرمایه‌های خارجی هم باید این گفته شاه که «ایران بهشت سرمایه‌های خارجی است»، برای درک عمق مسئله کفایت کند. در دوره مصدق، اگر آن را دوره مرجع قرار دهیم، سرمایه گذاری خارجی در ایران به صفر رسید (بانک شاهنشاهی، شیلات شمال و نفت جنوب، تنها سرمایه گذاریهای خارجی موجود در ایران هر سه ملی شدند). اما در حال حاضر بیش از 20% سرمایه گذاری بخش صنعت خصوصی ایران خارجی است، که اینها بیشتر متوجه رشته‌هائی از صنایع می‌باشند که صنایع پیش آهنگ هستند و درآمدهای عظیمی را عاید خارجیان می‌گردانند (به قول یک فرانسوی 40 درصد سود خالص عاید می‌کند!!)

**11. نتیجه این روابط، انحراف سرمایه‌ها به رشته‌هایی است که اساس کارشان بر صدور ثروتها و ورود کالاهای ساخته شده می‌باشد:** یکی از دلایل توجه سرمایه‌ها به این رشته‌ها، سود زیاد حاصل از آنهاست. برای درک بهتر نقش پول و علت اینکه سرمایه‌ها به این رشته صنایع منحرف می‌شوند، مثال زیر را می‌آوریم: ارزش برابر دلار به ریال که در زمان مصدق هر دلار 140 ریال بود، بعد از کودتا به 75 ریال تنزل کرده و از آن زمان تا بحال نیز هر بار ارزش دلار کاهش داده می‌شود، نرخ برابری پائین می‌آید!! و حالا هر دلار 68 ریال است و ارزش ریال و یا در واقع قدرت خرید ریال در این بیست ساله حداقل به ثلث بلکه به یک چهارم رسیده‌است. جنسی را که در آن زمان می‌شد با 10 ریال خرید، اکنون باید حداقل 30 ریال خرید (در واقع به مراتب گرانتر) ولی در واردات نابرابری تا بدین حد وجود ندارد. یعنی قدرت خرید ریال برای واردات تا اینحد سقوط نکرده‌ است. حال فرض کنید شخصی با پرداخت 100 هزار دلار، 100 هزار حلقه فیلم به ارزش حلقه‌ای یک دلار خریده و آنها را وارد ایران می‌کند. با فرض اینکه قدرت خرید ریال فقط نصف شده باشد (که مطمئناً خیلی بیشتر سقوط کرده‌ است). پس قیمت هر حلقه فیلم در ایران که سابق معادل ریالی دلار یعنی 75 ریال بود، حالا 150 ریال می‌شود (حداقل) یعنی با داشتن یک جواز واردات و نه سرمایه اولیه خیلی زیاد، این شخص سودی برابر حداقل صد در صد بدست آورده است یا می‌آورد. حال کدام رشته‌ای سودآورتر از این رشته وارداتی و یا مونتاژ در این کشور می‌تواند وجود داشته باشد؟ و آیا در این کشور و با این موقعیت، هر کسی بطور طبیعی سرمایه‌هایش را متوجه این رشته‌ها نخواهدکرد؟

   این درست عکس جهتی است که سیاست اقتصادی دولت مصدق داشت. در آن زمان قدرت خرید پول در داخله کم تغییرمی‌کرد و اما در قبال پول خارجی ارزشش بسیار کاهش می‌یافت. در نتیجه هر کسی که چیزی با ارزش یک دلار صادر می‌کرد آن دلار را نزد بانک ملی یا در بازار، می‌توانست به 140 ریال بفروشد. از این‌رو، سرمایه‌ها بیشتر و بیشتر در صادرات بکار می‌افتادند. پس بسته به جهتی که به پول داخلی داده می‌شود می‌توان میزان واردات را کم و صادرات را زیاد کرد. تولید داخلی را بالا برد و یا بالعکس آن را در جهتی بکار انداخت که تولید داخلی را کاملاً از بین ببرد و واردات را جانشین آن گرداند. نظام بانکی ما در این جهت عمل می‌کند.

**12. حاصل این روابط، از بین رفتن امکانات بخشهای اقتصادی، حتی کشاورزی، در تأمین نیازهای مردم کشور و نابودی روزافزون مبانی استقلال اقتصادی و تشدید نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی است:** استقلال اقتصادی جای خود دارد، کشور هر روز بیش از روز پیش از امکانات اقتصادی که در صورت تغییر رژیم سیاسی ممکن بود در تدارک استقلال بکار آیند، محروم می‌شود. در ایران دیگر صحبت درهای باز نمی‌تواند مطرح شود، صحبت، صحبت بی‌در و پیکری مرزهاست. این نیست که نسبت واردات به تولید ملی بیش از 1 به 4 است بلکه در واقع بسیار بیشتر می‌باشد که اصلاً بحساب نمی‌آید و بگوش کسی نمی‌رسد. مثلاً قاچاق و واردات دربار و بعضی وزارتخانه‌ها و واردات و سفارتخانه‌های خارجی، مقدار بسیار قابل توجهی را تشکیل می‌دهند و ارقامشان منظور نمی‌گردند. بعنوان مثال واردات سفارت آمریکا در حال حاضر دو برابر کل واردات ایران در زمان مصدق است. با این واردات عظیم دیگر چه زمینه‌ای برای تولید ملی باقی خواهد ماند؟ در هیچ رشته‌ای از اقتصاد حتی کشاورزی، هیچ زمینه‌ای باقی نمانده‌ است. مثلاً در زمینه کشاورزی تمام زمین‌های خوب در اختیار کمپانیهای خارجی می‌باشد. مثل زمین‌های زیر سد دز، دهقانان را از زمین هایشان بیرون کرده و زمین‌ها را به کمپانیهای چند ملیتی خارجی داده‌اند. و محصولاتی هم که توسط آنها تولید می‌شود (با پول ایرانی و با کار ایرانی و تازه به ضرر) محصولاتی هستند بیگانه از نیازهای اساسی جامعه ما که عمده آن مستقیماً صادر می‌شود، و البته مقدار کمی از آنها هم در داخل مرزها برای مصرف گروه‌های غربزده توزیع می‌گردد.

**13. تبدیل ایران به مرکز توزیع فرآورده‌های صنعتی غرب در منطقه، به اتکای درآمد نفت:** در منطقه خاورمیانه، ایران بعنوان توزیع کننده فرآورده‌های صنعتی تعیین شده‌است و این نه تنها به دلیل درآمد نفتی، که بعضی از دیگر کشورهای منطقه نیز دارای آن هستند، بلکه به دلیل نیروی انسانی زیاد، بازار بزرگ داخلی، امکانات عظیم توزیع در منطقه خاورمیانه و مشرق و جنوب آسیا، که ما از آن برخورداریم و کشورهای دیگر منطقه نیستند. عمده کشورهائی که ما می‌توانیم در آنها کالا توزیع کنیم، نفت و یا منابع درآمد مشابهی ندارند و در نتیجه پول و ارز کافی هم در اختیارشان نیست. بر همین مبنا، در مقابل صادرات به آن کشورها باید به عنوان مابازاء، کالاهای غیرصنعتی بپردازند. مثلاً پاکستان مجبور است واردات را با کنف و موز و ... مبادله نماید. بهرحال، اقتصاد مسلط غرب محتاج به پول است. پول و نه اجناسی از این قبیل می‌خواهد. از این‌رو، کالاهای صنعتی در ایران مونتاژ می‌شوند و غرب پول این کالاهای صنعتی را از ایران (بواسطه درآمد هنگفت نفت و غیره) می‌گیرد و ما که برای محصولات تولید شده بطور کامل مصرف داخلی نداریم (البته با بالا رفتن درآمد نفت قدرت جذب بازار داخلی بسیار زیاد شده و «تولید» را جذب می‌کند) بقیه را بعنوان توزیع کننده، در کشورهای منطقه مبادله پایاپای می‌کنیم و بجای ارز از کشورهای دیگر محصولاتی از قبیل کنف و موز و ... می گیریم و باصطلاح بلاگردان اقتصادهای غربی می‌شویم. این رابطه جدیدی است - از نظر اقتصادی - که ما بتازگی در آن گرفتار آمده‌ایم.

**قسمت دوم: اقتصاد داخلی:**

این قسمت را در دو بند:

1. تولید

2. مصرف،

مطالعه خواهیم کرد

# **1. از لحاظ تولید:**

1.1. اگر بخواهیم ساخت تولید «ملی» ایران را در یک معادله ساده بیان کنیم، چنین می‌شود:

**نفت + واردات + خدمات + (تولید کشاورزی و پیشه‌وری و صنعت متکی به عوامل داخلی)= تولید ملی ایران**. در این ساخت و ترکیب، سهم نفت و واردات و خدمات صنعتی و غیرصنعتی (مونتاژ و غیره) در افزایش سریع، و سهم کشاورزی و پیشه‌وری و صنعت متکی به منابع داخلی در کاهش روزافزون بوده و رشدی منفی دارند. نتیجه آنکه عنصر پایه اقتصاد ایران را درآمد نفت (تا این لحظه، چون بعد از این بستگی به چگونگی توزیع درآمد نفت دارد) و قرضه‌های خارجی و داخلی (قرض از نظام بانکی) که متکی به تولید و درآمدهای آینده نفت ایران است، پرداخته می‌شود. پس عنصر پایه اقتصاد ایران برابر است با درآمد فعلی و آتی نفت ایران، یعنی پیش فروش کردن بخشی از تولید که در آینده انجام خواهد گرفت. بنابراین رابطه:

1.2. رشد اقتصادی خلاصه می‌شود در رشد سریع صدور ثروتها و استعدادهای کشور. در حقیقت اقتصاد مسلط دیگر نمی‌تواند به توسعه در مکان قناعت کند. دیگر نمی‌تواند با توسعه در کشورهای زیر سلطه و بلعیدن ثروتها و استعدادهای فعلی آنها خود را از بحران تحول بنیادی که گرفتار آنست، حفظ کند. محتاج توسعه در زمان است یعنی باید استعدادها و ثروتهای متعلق به آینده اقتصادهای زیرسلطه را از پیش ببلعد. هر اندازه نیاز اقتصاد مسلط به پیش خور کردن منابع ثروت اقتصادهای زیرسلطه بیشتر می‌شود، عمر این منابع کمتر و میزان رشد صدور استعدادها و ثروتها فزونتر می‌گردد. رابطه مسلط – زیر سلطه موجودیت ایران را بخطر افکنده و شناخت ابعاد و شدت آن ضرورت عاجل دارد.

   در اقتصاد معاصر، رشد اقتصادی مساوی است با میزانی از تولید که در سال مالی مورد بحث نسبت به دوره گذشته افزایش پیدا کرده ‌است. برای مثال اگر درآمد ملی آمریکا که در سال 1973 یک هزار میلیارد دلار و نرخ رشدش در 1974 پنج درصد باشد، درآمد ملی آمریکا در سال 74 به اندازه پنج درصد یک هزار میلیارد دلار یعنی 50 میلیارد دلار افزایش یافته است. ولی این رشد از کجا می‌آمده و از کجا خواهد آمد؟ تا زمان ما یعنی تا اوایل دهه 50 - 60 شمسی، این رشد از توسعه سریع در مقیاس جهانی و از بلعیدن پرشتاب منابع موجود در کره زمین تأمین می‌شده ‌است. یعنی اقتصاد مسلط، بر دورافتاده‌ترین گوشه‌های زمین چنگ انداخته و تمام منابع زمین را بلعیده است. و چون جایی و مکانی برای نفوذ بیشتر باقی نگذاشته است، تمرکز و تکاثر قدرت‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی یعنی حفظ نظام اجتماعی‌شان محتاج توسعه در زمان است. یعنی باید آنچه مربوط به حال و به آینده است را از پیش بخورند. شدت تخریب این رشد تا بدان حد است که اقتصاددانهای غربی گزارشی به نام «گزارش رُم» تهیه کرده و اعلام کردند که اگر این رشد به همین ترتیب ادامه یابد، آغاز قرن 21 دیگر هیچ چیزی باقی نخواهد ماند و رشد اقتصادی به انفجاری جدی خواهد انجامید. در این مورد نفت مثالی بسیار زنده و گویاست. چرا که اگر متناسب با توقعات اقتصادی خودمان این ماده را تولید کرده و به قیمت مناسبی بفروش برسانیم، طبق محاسبات حداقل عمر ذخایر نفتی ما 300 سال و عمر متوسط آن 1000 سال می‌شود

. حال آنکه با وضع فعلی استخراج، عمر متوسط، موافق جدول تنظیم شده وسیله دولت، حداکثر 30 سال و یا طبق قرارداد کنسرسیوم (به نقل از یکی از مقامات نفتی ایران) 20 سال بیشتر نخواهد بود. یعنی عمر ذخایر ما حداقل 15 و بطور متوسط 50 برابر کمتر شده‌ است. بدین‌سان رشد اقتصادی ایران بطور ساده، یعنی رشد سریع تولید و صدور نفت خام بعلاوه رشد سریع واردات و قرضه‌ها و سرمایه‌های خارجی بطوریکه ضریب رشد صدور نفت و واردات (بر اثر قدرت خریدی که هزینه‌های دولتی در کشور ایجاد می‌کند) به مراتب از ضریب رشد نیاز اقتصادهای مسلط به صدور کالاهایشان و وارد کردن نفت بیشتر است. بدین‌قرار، اجزاء اصلی اقتصاد ایران خلاصه می‌شود در نفت (تولید فعلی)، بعلاوه نفت (تولید آتی پیش فروش شده یعنی قرضه‌ها)، بعلاوه صرف معادل ریالی درآمد نفت و قرضه‌ها به صورت هزینه‌های دولتی، بعلاوه صرف معادل ارزش درآمدن نفت به صورت واردات، بعلاوه تولید اقتصاد خودی (کشاورزی و پیشه‌وری و صنعت متکی به منابع خودی). بدیگر سخن، تولید ملی ایران مساوی است با: نفت فعلی + نفت و ثروت‌های آتی دیگر + کشاورزی و پیشه‌وری.

   بنابراین عامل محرک این اقتصاد را هزینه‌های دولتی تشکیل می‌دهند و هم این هزینه‌ها هستند که با رشد سریع خود، عمر منابع ثروت کشور را کوتاه و کوتاه‌تر می‌کنند. از اینجا چرائی و اصرار و حمایت بیش از اندازه قدرت‌های مسلط در تحمیل این رژیمهای ستمگر و جنایت گستر به جوامع زیر سلطه را می‌توان دریافت. مجموع این هزینه‌ها، این هزینه‌های عظیم، از تمامی ظرفیت پس‌انداز و سرمایه گذاری اقتصاد ملی فزونتر است و نیروی محرکه اصلی بیگانه کردن قشون و اقتصاد ایران را تشکیل می‌دهد.

**1.3. هزینه‌های دولتی نه تنها به علت نوع این هزینه‌ها و حدود اجتماعی- فرهنگی و محل انجامشان موجب افزایش سریع واردات می‌شوند، بلکه درآمدها و سرمایه‌هایی را هم که در اقتصاد قدیمی بوجود می‌آیند، جذب، و به فعالیتهایی در حول واردات و سودابازیهای زمین و ارز خارجی و رباخواری وادار می‌کنند.** بدین‌سان، تمرکز هزینه‌های دولتی و نوع این هزینه‌ها (هزینه‌های نظامی و اداری و ...) و محل انجامشان (شهرهای نظامی و اداری و شهرهایی که در حقیقت محل تلاقی اقتصادهای مسلط با اقتصادهای زیر سلطه هستند)، نیروی محرکه افزایش واردات و تبدیل آن به محور فعالیت‌های اقتصادی کشور را تشکیل می‌دهد. بعنوان مثال، اگر نگاهی به سطح مزدها و حقوقها در ایران بیافکنیم در می‌یابیم که نسبت بین حداقل و حداکثر مزدها در مقیاس عمومی نزدیک 1 به 2500 و در مقیاس دولتی برابر 1 به 100 می‌باشد. این توزیع نابرابر درآمدهای حاصل از بودجه دولت و درآمد نفت، به صورت قدرت خریدی عظیم، در بخشی از جامعه (همانطور که قبلاٌ توضیح داده شد) به فعالیت‌هایی که از طریق واردات و بر حول محور واردات انجام می‌گیرند، جذب می‌گردد. رقم بسیار عظیم و سرسام آور واردات که بالاجبار منجر به توسعه بی‌تناسب شهرنشینی و شهرسازی گشته، برای زمین‌های شهری ارزشی کاذب و اضافی ایجاد کرده‌ است و طبیعتاً هر سرمایه‌ای که در این زمینه بکار افتد، از سودهای کلان در آینده برخوردار خواهد شد. رباخواری نیز رونق می‌گیرد. زیرا همیشه این احتمال وجود دارد که امکانات عظیم سرمایه‌گذاری از جانب دولت بوجود آیند. پس، کسی که با قدرت سیاسی در رابطه است، با داشتن پول نقد بهترین امکان را برای حداکثر بهره برداری از این موقعیت بوجود آمده بدست آورده و سود کلانی خواهد برد. لذا، پول نقد ارزشی فوق‌العاده و چند برابر بیشتر از ارزش آن در اقتصادهای صنعتی پیدا می‌کند و کرده‌ است. از این‌رو است که نرخ ربا (که در ایران طی قرنها دارای نرخ بالایی بوده‌ است) هیچ زمان تا به این اندازه بالا نبوده ‌است. در دوران ما، در حالیکه نرخ بهره بانکهای دولتی (نظام بانکی) در حدود 18% (از 8 تا 16 بلکه 18 درصد به تفاوت بانک) است، نرخ بهره در روستاهای کشور بین 5% تا 100% ، در شهرهای کوچک بین 24% تا 48%، و در شهرهای بزرگ 36% برای مصارف غیرتجاری و 24% برای مصارف تجاری می‌باشد. در نتیجه، عده‌ای دلال پیدا شده‌اند که پولهای بانکی را بعنوان اعتبارات می‌گیرند و خارج از نظام بانکی «بازار آزاد» یا صرافی بکار می‌اندازند و سودهای کلانی به جیب می‌زنند. مجموع این عوامل به بودجه دولتی نقشی مرکزی در تحول اقتصادی ایران داده و این بودجه فعالیت‌هایی ایجاد می‌کند که حتی پولهای ایجاد شده در بخش کشاورزی هم، ناچار راهی معاملات بورس و واردات و رباخواری خواهند شد.

1.4. رشد سریع صدور ثروتها و استعدادها، با رشد فقر کشور از لحاظ منابع، تمرکز و تکاثر فزاینده ثروتها نزد طبقه وابسته حاکم، با رشد فقر همه جانبه جامعه ملی، در شتاب از یکدیگر سبقت می‌گیرند. آن‌سان که:

● رشد هزینه‌های بودجه از دو برابر رشد تولید ملی دارد بیشتر می‌شود. یعنی اگر رشد تولید ناخالص ملی بطور مثال 4% است، رشد هزینه‌های دولتی حدود 8% می‌باشد. **بدین‌ قرار «فعالیت اقتصادی» در واقع تابعی از متغیر اصلی یعنی بودجه دولتی است که با نرخی عظیم و بی‌سابقه درجهان در حال رشد است.**

● واردات در حال گذشتن و فزونی گرفتن از مرز 3/1(یک سوم) تولید ناخالص ملی است.

● قرضه‌های خارجی که در دوران حکومت نهضت ملی به زعامت مصدق وجود نداشتند، موافق پیش بینی پیش از بالا رفتن قیمت نفت، در پایان برنامه پنجم به 10 میلیارد دلار خواهد رسید. (تنها در سال جاری موافق قول شاه 3 تا 4 میلیارد دلار کسر بودجه دولتی است).

●کشور جولانگاه سرمایه‌های خارجی شده و رشته‌های اصلی فعالیت اقتصادی در اختیار این سرمایه‌ها است. واردات و خدمات و رباخواری و زمین بازی، یعنی فعالیت‌هایی که هدفشان تبدیل کشور به خانه مفتخواران جهان و قمارخانه و فاحشه خانه است، تمامی سرمایه‌های کشور را بخود مشغول داشته است.

● در نتیجه این همه، از جنبه اقتصادی، دولت به مجرائی بدل شده است که ثروتهای کشور از طریق آن سیل آسا به خارجه و به جیب صاحب امتیازان داخلی روان می‌شود. **اما آنچه به جیب صاحب امتیازان می‌رود خطرش از آنچه مستقیماً به خارج می‌رود به مراتب بیشتر است. زیرا که اینان پرورده در جوّ فرهنگ استعماری هستند و درآمدهای خود را در داخل کشور در زمینه‌هایی بکار می اندازند که نیاز کشور را به واردات از خارج با ضریب شتابی هر چه بزرگتر، بیشتر می‌کند.**

   اکنون در پرتو این شناسائی‌ها، می‌توان از جنبه تاریخی و اجتماعی، میزان رشد فقر و تیره روزی قریب به تمام مردم کشور را حدس زد و روشن دید که در آینده میزان رشد و عقب افتادگی بیشتر خواهد شد. در حقیقت سه قرن پیش از این شاردن، سیاح فرانسوی که در دوران صفویه در ایران می‌زیسته، در کتابی که راجع به اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن دوره ایران نوشته‌ است، سطح زندگانی مردم ایران را بالاتر از سطح زندگی اروپای آن زمان دانسته است. حتی در دوران انحطاط پس از شکست قاجار از تزار روس، سطح زندگی مردم کشور، هر چند در حال تنزل سریع بود، ولی هنوز قابل مقایسه با سطح زندگی در اروپا بود. این در دوران رواج اجباری «تمدن بلواری» (8) و سرازیر شدن سیل آسای سرمایه‌های کشور به خارج است که فاصله سطح زندگی‌ها با سرعتی بسیار افزایش می‌یابد. افزایش کمی و کیفی این فاصله در پانزده سال آینده، کار را بجائی خواهد رساند که ایرانی ناچار از قبول و زیست در وضع و موقعیت دون انسانی است. آن قشر مرفهی که زندگی هالیودی می‌کنند، هم سطحی زندگیشان با غربیان فقط جنبه کمی‌داشته و تنها در مصرف است و بس. و از لحاظ کیفی همچون میمون آنها را تقلید می‌کنند. این رشد ثروت در طبقه دارای زندگانی انگلی و رشد فقر در جامعه ملی، رشته‌های همبستگی ملی را بکلی بریده و هیچ رابطه‌ای جز رابطه زور بر جای نگذارده است و منشاء شعار «ارتش بالاتر از همه» که صاحب امتیازان سرمی‌دهند نیز همین است.

**1.5. مجموع این روابط دو نتیجه ببار آورده اند:**

1.5.1. از لحاظ اقتصاد ملی و تولید متنوع ملی، دیگر اقتصادی با این عنوان وجود ندارد. رشته‌های بی پیوند اقتصادی در فعالیت خود متکی به صدور نفت و واردات کالا هستند. پاره‌ای فرآورده‌هایی که در ایران تولید و مازادشان صادر می‌شد، نظیر فرش، اولاً در مواد لازم برای تولید خود محتاج خارجه شده‌اند و ثانیاً از صادراتشان کاسته می‌شود. طوریکه اگر بازارهای خارجی پاره‌ای فرآورده‌های بخش کشاورزی و یا صنعت دستی را نخواهند و یا حتی کم بخواهند، تولید دچار رکودی مرگ‌آور می‌شود. و بالاخره، بعلت وابستگی مناطق مختلف کشور بسود چند شهر دلال اقتصاد خارجی مکیده می‌شوند. این وضع در زمینه مصرف نیز وابستگی قطعی را موجب گشته است.

1.5.2. از لحاظ اقتصاد جزئی، یعنی امکان فعالیت اقتصادی و مالکیت، زور و قدرت سیاسی ملاک اصلی می‌باشند. بنای مالکیت خصوصی بر زور است و حتی مالکیت بر کار نیز جز به اتکای زور وجود ندارد. یعنی شرایط و نوع کار و اندازه و کم و کیف آن را کسانی تعیین می‌کنند که قدرت سیاسی را در اختیار دارند و در سلسله مراتب قدرت جایی و مقامی اشغال کرده‌اند. **عدم تساوی امکانات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، محلی برای استقرار مالکیت فرد بر کار و نتایج سعی و کوشش خویش باقی نمی‌گذاند.** فقط یک نوع کار، یعنی کار فعلگی، امکان دارد. در این کار هم صاحب کار را اختیاری نیست و از دست آوردش گاه حتی بخور و نمیری هم به او نمی‌رسد.

# **2. از لحاظ مصرف:**

2.1. همان سان که تولید خارجی و در دست خارجی و برای خارجی است، مصرف نیز خارجی است. برای اینکه اختیار مصرف از دست ما بیرو برود، از زمان قاجار برنامه‌ای را از روی قرار و قاعده در کشور ما به اجرا گذاشته اند. یعنی در زمان قاجار کارخانه‌هایی در روسیه و انگلستان آن زمان برای تولید کالاهای مورد مصرف ایرانی بوجود آمدند که فقط کالاهائی تولید می‌کردند که ایرانیان مصرف می‌کردند. از آنجا که ما طبق قرارداد ترکمانچای حق نداشتیم بیش از 5% حقوق گمرکی اخذ کنیم، (بعدها بر اثر اعمال فشار و نفوذ به 2 تا 3 درصد تقلیل کرد) و عوارض داخلی هم نمی‌توانستیم از آنها بگیریم، این فرآورده‌ها که مشابه تولید داخلی بودند وارد ایران می‌شدند و بنای تولید ما را از بن می‌کندند. در حالیکه قبل از آن کارگاههایی در کشور داشتیم (مثلاً در کاشان و ...) که در بعضی از آنها شاید تا سه هزار کارگر کار می‌کردند. بعد، دوره‌ای رسید که، در آن، دیگر لازم ندیدند کالای باب مصرف ایرانیان تولید کنند و لازم آمد ایرانیان همان کالاهایی را مصرف کنند که تولید کنندگان در کشورهای خود مرسوم می‌کردند. از آنجا که خود تولید نداشتیم، مجبور شدیم همان فرآورده‌هایی را به مصرف برسانیم که غربیان مصرف می‌کنند. بدین‌ قرار، امروز نه تنها قسمت عمده آنچه مصرف می‌کنیم ساخت غرب است بلکه غربی‌کردن مصرف کار را بجایی رسانده‌ است که میان مصرف کننده و طبیعت، میان مصرف کننده و واقعیت‌های اجتماعی - تمدنی خودی، پیوندها بریده‌اند.

   در حقیقت نیازها و درجه بندیشان نه نتیجه تحول جامعه در رابطه با طبیعت ایران، بلکه واردات هستند. **چون در نیاز و بنا بر این در مصرف، به طبیعت و فرهنگ خودی اعتنائی نیست، مصرف یک کالا در غرب و در ایران به یک قیمت تمام نمی‌شود.** توضیح این‌که ما باید هزینه‌های هنگفتی را برای خنثی کردن عوامل طبیعی و خروج از مقتضیات اجتماعی - فرهنگی خویش تحمل کنیم. فرآورده صنعت غرب، لازم نمی‌بیند خود را با طبیعت و موقعیت‌های اجتماعی کشور ما منطبق کند، از طبیعت و جامعه ما می‌خواهد که خود را با کالاهای او منطبق سازند. «انقلاب سفید» از جنبه اقتصادی معنایش منطبق کردن جامعه و طبیعت ایران با تولید غرب، تولیدی نیازمند بازار دامن گستر است.

   وقتی بر این عامل، دو عامل تمرکز و تکاثر قدرت خرید در دست قشر مرفه و جوّ جنسی و تبدیل زن به «زیبای مصرف کننده» (9) را بعنوان اساسی‌ترین راه از بین بردن اشباع پذیری مصرف بیفزاییم، هویت مصرف کننده امروزی بدستمان می‌آید. چون نه طبیعت، نه مذهب و نه اجتماع و سنن آن، تأثیری در تعیین کم و کیف و حد و رسم مصرف ندارند، غربزده زیر تأثیر اثرات جلوه و در پی هالیودی کردن زندگی، اشتهای سیری ناپذیری به مصرف پیدا می‌کند. از این‌رو است که میل به مصرف در شهرهای ایران به مراتب از میل به مصرف در کشورهای غربی بالاتر است.

**●عوامل محدودکننده مصرف در ایران عبارتند از:**

   فقدان منزلتها که ذخیره‌های احتیاطی برای معاملات سوداگرانه و برای روز مبادا را ضرور می‌کند و میزان درآمد. این نقش عظیم میزان درآمد است که غربزده را به مراتب در به حراج گذاردن کشورش از ارباب غربی حریص‌تر کرده ‌است. و این نقش مصرف است که توسل این طبقه انگلی را به قهر و غلبه برای اختصاص هر چه بیشتر درآمدها بخود، روزافزون کرده ‌است.

   در این فراگرد، غربزده که در قبال غرب کارپذیر است، در قبال جامعه ما «فعال» می‌شود و همچون سرطان به جان موجودیت فرهنگی جامعه و منابع ثروت کشور چنگ می افکند. از این‌رو، اقتصاد ایران، اقتصاد مصرف محور و انگلی است و نقش اول را در رشد سریع این مصرف، هزینه‌های دولتی بعهده دارند:

2.2. هزینه‌های دولتی، خصوصاً هزینه‌های نظامی، عامل عمده تغییر تکیه گاه اقتصاد ملی از داخله به خارجه است. در حقیقت اقتصاد ایران توانائی خرید سلاحهائی که دولت می‌خرد را ندارد. و نیز نمی‌تواند نیازهای قشونی را که حول محور این سلاحها تجدید سازمان می‌شود، تأمین کند. در نتیجه هر روز بیش از پیش، هزینه‌های نظامی، نیروی محرکه اقتصادهای صنعتی مسلط می‌شوند و در ایران سرمایه‌ها را متوجه فعالیت در رشته واردات می‌نمایند.

2.3. تمرکز اداری و نظامی در شهرهای دلال غرب و تمرکز هزینه‌های دولتی در حقوق، مزد، خرید فرآورده‌های صنعتی، «خدمات»، پول و قدرت خرید را در چند شهر دلال متمرکز کرده‌است. در نتیجه:

   سطح مصرف در شهرهای دلال نسبت به شهرهائی که این نقش را ندارند و نمی‌توانند بازی کنند و در شهرها نسبت به روستاها و در آن قسمتهای کشور که از لحاظ صادرات و واردات نقش چندانی ندارند، اختلاف عظیمی‌دارد. در صورت حفظ جهت فعلی، آهنگ اختلاف در آینده شتابی تصاعدی خواهد گرفت: بعنوان مثال، مصرف امروز تهران به تنهائی ثلث مصرف کشور است و نزدیک به دو سوم مصرف کشور را شهرها می‌کنند. در حالیکه 75% مردم مملکت، در روستاها (بگذریم از اینکه هر ده را که جمعیت اش از 5000 نفر بیشتر می‌شود شهر می‌خوانند) زندگی می‌کنند. روابط اقتصادی در آینده، این نسبتها را به سود شهرها باز هم بیشتر تغییر خواهند داد. این جنون مصرف است که به شهرهای دلال نقش‌های متعددی سپرده‌ است که، در جمع، هدفشان مکیدن درآمدهای فعلی و آتی جامعه و تسلیم آن بعنوان بهای واردات به خارجه است.

2.4. قشونهای قدیم بعنوان پیش مرگ، اسیران کشور مغلوب را بکار می‌گرفتند. اقتصادهای توسعه جوی زمان ما نیز همان شیوه را بکار می‌برند و درآمدهای حاصل از تولید کشور مغلوب را به ابزار توسعه سریع خود در اقتصاد مغلوب بدل می‌سازند. تمرکز و رشد سریع مصرف، خود جاده صاف کن سریع توسعه بازار و دایره فعالیت سرمایه‌های خارجی است. از این‌رو، در اقتصاد زیر سلطه، قطبهای «رشد» به مراکز بسط و گسترش فعالیت‌های اقتصادی قدرت اقتصادی مسلط تبدیل شده‌اند. این مراکز برای آنکه نقش مکنده را خوب و بی‌مانع ایفا کنند، ناچار از همان کاری هستند که عقده سرطانی در بدن می‌کند. یعنی با جذب سرمایه‌ها از اقتصاد خودی و بکار گرفتن آنها در اقتصاد «واردات» و سودابازی و گسترش شبکه توزیع واردات به سراسر کشور، رشته‌های پیوند اقتصادی کشور را گسسته و امکان ادامه حیات اقتصاد خودی را از بین می‌برند. در نتیجه:

2.5. مطابق قاعده «خرج، خرج می‌آورد»، مصارف شهرهای دلال نیز مصارف جدید می‌آورند و این امر در اقتصاد مسلط موجب تکاثر تولید و شتاب رشد آن می‌گردد. در اقتصاد زیرسلطه، اثراتی ظاهر می‌کند که با اثرات فوق یک مجموعه و یک هویت می‌سازند. توضیح آنکه در اقتصاد زیرسلطه، چون تولید داخلی، از جهت کمی، از عهده اثرات افزایش مصرف بر نمی‌آید، در نتیجه اثرات افزایش مصرف به خارج منتقل می‌شود و موجب رونق اقتصادی در اقتصاد مسلط می‌گردد. اما افزایش مصرف ناچار باعث افزایش واردات می‌شود. **افزایش واردات خود محتاج ارز بیشتری می‌باشد و ارز بیشتر را از کجا، جز از صدور بیشتر نفت و پیش فروش نیروی کار و ثروتهای کشور می‌توان تأمین کرد؟**

2.6. دولت با صرف درآمدهای نفت و با کسری عظیم و مزمن بودجه، پولی را منتشر می‌کند و قدرت خریدی را ایجاد می‌نماید که مابازاء ندارد. یعنی کسر بودجه دولت، نه برداشتی از تولید فعلی کشور، بلکه از تولید آتی نفت و ثروتهای دیگر است و آن قسمت کم که برداشت از تولید فعلی است، در حقیقت نه برداشت از «تولید» اقتصاد ایران بلکه از ذخیره نفت است. **در نتیجه هزینه‌های دولتی قدرت خریدی ایجاد می‌کنند که تولید داخلی برای جذب آن وجود ندارد. این قدرت بناچار کمتر متوجه معاملات سوداگرانه و بیشتر متوجه فرآورده‌های اقتصادهای صنعتی می‌گردند. این ساز و کار صدور تورم از اقتصادهای زیر سلطه به اقتصاد مسلط است. این تورم بر تورم موجود در این اقتصاد افزوده می‌شود و دوباره به صورت افزایش سریع قیمتهای فرآورده‌های صنعتی، به اقتصادهای زیر سلطه باز می‌گردد. این فشار تورمی، اقتصاد وابسته و عاجز ما را در معرض خطر سقوط قرار می‌دهد و چاره‌ای غیر از وارد کردن باز هم بیشتر و در نتیجه نیاز باز هم بیشتر به ارز، نمی‌گذارند. و ارز نیز جز با به غارت دادن باز هم بیشتر منابع ثروت بدست نمی‌آید.**

2.7. نظام بانکی کشور و پول به علت وابستگی به درآمد نفت و انتشار پول در رابطه با درآمدهای خارجی و نه تولید داخلی، کار انتقال تورم را از داخل به خارج و از خارج به داخل و انتقال اثرات آن را از صادرات به واردات و از واردات به صادرات، انجام می‌دهد. توضیح این‌که، چون پول متکی به درآمد نفت است، با افزایش درآمد نفت، پول بیشتری چاپ می‌شود و در جریان قرار می‌گیرد. این پول از طریق تبدیل به قدرت خرید بیشتر، موجب کاهش ارزش پول می‌شود، اما با وجود کاهش ارزش داخلی آن، به اتکای درآمد نفت، قیمت برابری آن با پول خارجی برابر نگاهداشته می‌شود (بلکه به ازاء کاهش قیمت دلار، سود غارت گران افزایش نیز داده می‌شود) در نتیجه، این روابط، عدم تعادلی بوجود می‌آید. بدین‌قرار که فعالیت در واردات سودآور و بسیار سودآور و در صادرات بی‌فایده بلکه زیانبخش می‌شود. از این‌رو است که روز به روز صادرات کم می‌شوند و واردات افزایش سریع می‌یابند. جریان غارت عظیم و از روی قرار و قاعده را نظام بانکی سامان می بخشد، در نتیجه:

2.8. در فروش آینده، تنها به فروش منابع کشور قناعت نمی‌شود و نمی‌تواند بشود: فروش قسطی کالا، در اقتصاد مسلط هم معنائی جز پیش خرید انسان بعنوان نیروی کار تا پایان سن کار ندارد و شکل برده‌داری ویژه دوران ما است. در اقتصاد زیر سلطه، نه تنهابرده کردن نیروی کار با پیش خرید این نیرو است، بلکه با پا گرفتن یک صنعت مکنده وابسته، کلنگ به دست برده دادند تا گور موجودیت خود و کشورش را بکند. باز به همان نتایج می‌رسیم: ایران بعنوان یک مجموعه، دستخوش تجزیه بوده و این تجزیه همه جانبه است، در آینده بیشتر از امروز.

**\*\*\*\*\***

# [**وضعیت سنجی 316**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/39029-2020-08-06-15-40-58.html)

**تاریخ انتشار : 16 مرداد 1399**

# **وقتی تدابیر اقتصادی برای بازیافت اقتصاد تولید محور «افکار خطرناک بنی‌صدر» می‌شود**



در وضعیت سنجی سی‌‌صد و پانزدهم، مشخصه‌های اقتصاد مصرف و رانت محور دوران شاه را که در سالهای 1351 – 1353 شناسایی شده بودند، از نظر خوانندگان گذراندیم. از آنجا که راه‌حل باید از مسئله بدست آید، برنامه اقتصادی -که یک بخش از چهار بخش سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی، بنابراین، هم‌آهنگ با برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی باید باشد-، بر مبنای مشخصه‌های آن اقتصاد، مطالعه و پیشنهاد شده بود. وضعیت اقتصادی ایران همان مشخصه‌ها را دارد اما بسیار وخامت‌بارتر، لذا برنامه اقتصادی دیگری ضرور است که در «برنامه برای عمل»، ضمیمه کتاب قانون اساسی بر پایه حقوق پنج‌گانه است.

     و اینک راه‌حلهای اقتصادی به نقل از کتاب بیانیه حکومت ملی:

**فصل دوم: راه‌حلهای اقتصادی**

**❋قسمت اول: تغییر بنیادی روابط اقتصادی با قدرتهای اقتصادی:**

**1. استفاده از تعادل منفی قوا** برای خلع ید کامل سلطه گران از منابع ثروت کشور.

**2. بازگرداندن مرکز فعالیت تولیدی** به داخل کشور (که حالا در خارج از کشور است).

**3. انطباق تولید و مصرف** با واقعیت‌های طبیعی و اجتماعی ایران.

**4. تبدیل دینامیک نابرابری به دینامیک برابری**، رشد اقتصاد متکی بخود با قطع جریان انباشت ثروتها در اقتصادهای مسلط، نه تنها به کشور ما امکان می‌دهد که استغناء جوید، بلکه نظامهای کشورهای سلطه‌گر را نیز به تحول ناگزیر خواهد ساخت. (چون عدم تحول نظامهای مسلط به دلیل استثمار و برداشتهای آنها از کشورهائی شبیه ما می‌باشد).

**5. قطع رابطه رشته‌ها** به عنوان اجزاء رشته‌های اقتصاد مسلط و بهم پیوستن رشته‌های اقتصادی به صورت اجزاء مکمل یکدیگر در زمینه فرهنگی خودی (تابعیت‌‌های تمام رشته‌های اقتصادی در کشور که تابع اقتصادهای مسلط هستند باید قطع شود).

**6. ایجاد رابطه میان رشته‌های تولیدی** و منابع و مواد موجود در ایران و انطباق تولید با نیازهای اساسی مردم کشور در رابطه مستقیم با طبیعت ایران که باید بیابان‌زدایی بگردد، در جهت تحول جامعه ایرانی در مسیر توحید و استقلال و آزادی. (تولید صنعتی و کشاورزی برعکس وضع حاضر باید متکی به منابع موجود در کشور باشد).

**7. استفاده از بودجه دولتی** به عنوان نیروی محرکه تغییر جریان ثروتها و استعدادها از خارجه به داخله از طریق تغییر ترکیب هزینه‌های دولتی. (که الآن بر اساس افزایش مصرف و افزایش قدرت خریداست). با این تغییر ترکیب هزینه‌ها، جهت عمل بودجه از افزایش مصرف به افزایش سرمایه‌گذاری و تولید تغییر خواهد کرد. (الآن تمام هزینه‌های دولت در جهت افزایش مصرف‌ها انجام می‌گیرند، ولی بودجه را می‌شود در جهتی به کار انداخت که هزینه‌ها سرمایه گذاری و تولید را افزایش دهند). **با این تغییر جهت، تولید نفت و دیگر منابع کشور تا حد مطلوب یعنی تا حدی که رشد اقتصادی کشور تعیین می‌کند کاهش خواهد یافت و نفت و دیگر منابع در اقتصاد ملی مستقل بکار گرفته خواهند شد**.

**8. استفاده از پول در سرمایه کردن** **آن** و سیاست ضد تورمی بعنوان ابزار اساسی توزیع برابر تولید و درآمد در جامعه و هدایت سرمایه‌گذاریها به رشته‌های تولیدی که با ایجاد و رشدشان، کار ساختمان اقتصاد مستقل مردمی شتاب می‌گیرد. در نتیجه:

**9. میل کردن صادرات و واردات به تعادل**. (الآن در برابر یک تومان صادرات، 12 تومان واردات داریم).

**10. از بین رفتن نیاز به قرضه‌ها** و سرمایه‌های خارجی و تغییر نمای آینده از فقر به رفاه.

**11. تغییر جهت‌یابی سرمایه‌ها** به رشته‌های پاسخگو به نیازهای اساسی کشور.

**12. حاصل این روابط، تجدید امکانات بخش‌های اقتصادی است** در تأمین نیازهای واقعی مردم کشور و ایجاد و تحکیم روزافزون مبانی استقلال اقتصادی، اسباب رشد سریع اقتصادی و حذف علل اقتصادی اتلاف استعدادها و نابرابری‌های اجتماعی. یعنی روابطی را که تا بحال گفتیم اگر بصورتی که بیان کردیم تغییر دهیم، بخش‌های اقتصادی ما می‌توانند «نیروی انسانی» بیکار جامعه را جذب کنند. چون الآن سرمایه‌گذاری‌ها در آنها بکار نمی‌افتند، «نیروی انسانی» بیکار گشته و تبدیل به ذخیره «نیروی انسانی» برای اقتصادهای صنعتی شده ‌است. مملکت ما نه محل ذخیره «نیروی انسانی» ساده و نه محل تربیت کادر برای اقتصادهای مسلط است. آنها باید در اقتصاد خودی فعال گردند تا تمام جهان در جهت فعال و رهاشدن از این روابط تباه کننده مشی کند.

**13. تبدیل اقتصاد ایران بجزء مکمل اقتصادهایی** که زمینه فرهنگی‌شان با زمینه فرهنگی ایران یکی است به قصد ایجاد حوزه بزرگ اقتصادی که قادر به دفاع از استقلال اقتصادی کشورهای عضو حوزه باشد. حوزه فرهنگی ما از هند و قسمت‌هایی از چین تا شمال افریقا می‌باشد که ما الآن با همه آنها بریده‌ایم.

# **❋قسمت دوم: تغییر روابط در مقیاس اقتصاد ملی:**

# **1. از لحاظ تولید**

1.1. در ساخت تولید ملی ایران دگرگونی‌های بنیادی باید ایجاد کرد. بدین‌قرار:

● نفت باید در مجموعه پویای (یعنی متحرک و خودساز و برخود افزا) اقتصاد ملی ادغام گردد.

● واردات باید به حداقل کاهش یابند و بهای صادراتِ متنوع (و نه نفت تنها) تعادل پرداختهای خارجی کشور را بوجود آورد.

● صنعت باید بطور قطع با طبیعت و واقعیت‌های اجتماعی و نیازهای مردم کشور منطبق گردد و میان رشته‌های مختلف آن و بخش‌های دیگر اقتصاد پیوند و رابطه اکمال متقابل بوجود آید.

● کشاورزی ایران باید از موانع رشد، آزاد شود و نه در رابطه با بازار اقتصاد مسلط، بلکه در رابطه با رشد همه جانبه کشور و عمران طبیعت رشد کند.

● در ساخت بخش خدمات، بسود تعلیم و تربیت و بهداشت تغییرات اساسی رخ دهد و هزینه‌های دیوانسالاری باید به حداقل ممکن تقلیل یابد و دستگاههای اجرائی در خدمت جامعه پویا و فعال قرار گیرند. اگر تمام هزینه‌ای که از زمان کودتا تا بحال خرج قشون شده ‌است، خرج تربیت استعدادها می‌شد، ایران امروز چه استعدادهای عظیمی در اختیار نداشت؟ بعنوان مثال، ژاپن فقط یک درصد از تولید ناخالص ملی را صرف قشون می‌کند و این خود یکی از دلایل داشتن بالاترین نرخ رشد اقتصادی آن کشور است. البته این به جای خود که ما با آن ترتیب و شکل رشد مخالف هستیم، ولی بطور عینی می‌بینیم که کم کردن هزینه قشون چه تأثیری در رشد اقتصادی می‌تواند داشته باشد.

1.2. اقتصاد ملی ما دیگر نباید نقش بلاگردان اقتصادهای مسلط را بازی کند. نه تنها باید با قطع روابط وابستگی اقتصاد مسلط را از پیش‌روی در مکان و زمان مانع شود، بلکه باید این اقتصاد را با قطع روابط موجود و اتخاذ نقش امامت و پیشاهنگی به تحول بنیادی ناگزیر کند. مثلاً**، طولانی‌تر کردن عمر منابع ثروت، خصوص نفت، در صلاح مجموع بشریت است. نفت کالای سخت گرانبهایی است که نباید به صورت سوخت ارزان از بین برده شود.**

   بدین‌قرار، رشد اقتصادی ایران معنای خود را در جهت پیش خور کردن منابع ثروت‌های متعلق به آینده از دست می‌دهد. این رشد راهی بکلی غیر از راه انحرافی و آینده سوز کنونی، که اقتصادهای مسلط به تمامی اقتصادهای جهان تحمیل کرده‌اند، باید در پیش بگیرد. امروزه همه جا با نگرانی صحبت از تمام شدن ذخائر نفتی به میان است. اسراف در مصرفِ ذخایر زمین را رشد نمی‌توان نامید. یکی از وجوه رشد اقتصادی افزایش نیروهای محرکه اقتصاد است، بدان‌سان که با استفاده در حد معقول از منابع موجود، امکانات آینده اقتصاد را از لحاظ دانش و نیروی انسانی و منابعی که می‌توانند در اختیار قرارگیرند، افزایش دهد. این کار شدنی نیست مگر با خارج شدن از محدوده ضوابط و نظام ارزشی که غرب سلطه‌گر بر تولید و مصرف حاکم کرده‌ است. **باید تمامی ضوابط و ضد ارزش‌هایی را که هدفشان از خود بیگانه‌کردن تمایلات و غرائز، تبدیل آدمی به مصرف کننده بی‌اختیار و تحکیم مبانی طبقاتی است که لاجرم اتلاف عظیم نیروها و منابع را در آینده بیش‌تر از گذشته موجب می‌شود، بدور انداخت**. ولی این امر ممکن نیست مگر با اسلامی‌کردن تولید و مصرف (= خودداری از تولید و مصرف فرآورده‌های مخرب)، در این صورت هزینه‌های دولتی تغییر جهت می‌دهد، احتیاج کشور به صدور ثروت‌ها و استعدادهایش از بین می‌رود و تولید و مصرف با نیازهای واقعی مردم کشور انطباق قطعی پیدا می‌کنند.

1.3. تغییر جهت هزینه‌های دولتی به سرمایه‌گذاری در اقتصاد ملی و در انطباق با نیازهای واقعی در حرکت توحیدی جامعه، سرمایه‌هایی را که امروزه در خدمت واردات، سودا بازی زمین، رباخواری، خرید و فروش ارز و دهها رشته انحرافی دیگر است، آزاد می‌کند و همگان به رأی‌العین خواهند دید که مسئله کمبود سرمایه در اقتصادهای زیر سلطه، نه آن طور است که اقتصاد دانهای غربی ادعا می‌کنند و معتقدند، بلکه فرآورده انحراف سرمایه و جریان آن به اقتصادهای مسلط است، از این‌رو، بودجه دولت با از بین رفتن تمرکز هزینه‌های دولتی و تغییر ساخت و ترکیب و محل خرجشان، به نیروی محرکه رشدتولید ملی و استقلال اقتصادی بدل خواهد شد. در نتیجه:

1.4. کاهش صدور ثروت‌ها و استعدادها، با رشد اقتصاد کشور و رفاه و بهروزی مردم به یمن توزیع عادلانه ثروت و رشد همه جانبه یعنی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم کشور در شتاب از یکدیگر سبقت خواهند گرفت، آن‌سان که:

● بودجه برداشتی خواهد شد از تولید ملی و نیروی محرکه‌ای خواهد شد که در عین برابرکردن امکان کار و فعالیت برای همه در رساندن استفاده به همه، در جهت رشد تولید ملی بکار خواهد افتاد و رشد آن در مقایسه با رشد تولید ملی به حد مطلوبی که این مقصود را تأمین کند میل خواهد نمود.

● قرضه‌های خارجی که معنائی جز پیش فروش‌کردن کشور ندارند، موجبی برای بقاء نخواهند داشت و البته حکومت ملی در صورت تشکیل، پرداخت قرضه‌های فعلی را تعهد نخواهد کرد. سرمایه‌های خارجی سلطه خود را بر اقتصادکشور از دست می‌دهند و واردات به صورت فعلی و سودابازی‌ها و «خدمات» تباه کننده استعدادها و اخلاق عمومی از بین خواهند رفت. ترکیب واردات و اندازه آن تابعی از متغیر رشد اقتصاد ملی مستقل خواهد شد.

● در نتیجه این همه، دولت از جنبه اقتصادی، بعکس مجرای فعلی‌اش، به مجرائی بدل خواهد شد که در آن مازاد درآمد جامعه به سوی سرمایه‌گذاریها روان می‌گردد و درآمدهای بیشتر را تعدیل و درآمدهای کمتر را افزایش می‌دهد. بدان‌سان که تفاوت استعدادهای افراد در تولید، موجب عدم تساوی امکان کار و فعالیت نشود و استفاده برابر از تولید ملی ممکن گردد. بدین‌ترتیب، تفاوت استعدادها که امری طبیعی است، خود وسیله‌ای برای برکشیدن و تربیت استعدادهای فروتر خواهد شد.

● با تغییر نقش دولت در توزیع درآمدهای حاصل از تولید ملی، قدرت خرید متوجه تولید داخلی گشته و اثرات خود را در داخله ظاهر و کاهش احتیاج کشور به واردات را روزافزون می‌کند.

● این بسیج عمومی منابع و استعدادها، نه تنها به مردم کشور امکان خواهد داد که سطح زندگی خود را به سطح قابل مقایسه با کشورهای صنعتی برسانند، بلکه تغییر محتویا و مفهوم سطح زندگی، به ایران امکان خواهد داد تا در محدوده نظام اسلامی راه را برروی ایجاد **جامعه توحیدی دارای اقتصاد وفور بگشاید و در این راه نقش امامت و پیشاهنگی را در جهان بعهده گیرد**. ضابطه سطح زندگی و رشد را توانایی عنان گسیخته مصرف، مصرفی که آدمی را در غریزه‌ها، خصوص غریزه جنسی، از خویش بیگانه می‌سازد و مصرفی که نشانه اصلی تبعیض و تمایز طبقاتی است و ... تشکیل نخواهد داد. ضابطه مصرف را تقوی، یعنی آزاد شدن از غیریت‌ها تشکیل خواهد داد: انسان وسیله رشد اقتصادی نیست، بلکه غایت رشد اقتصادی استقلال و آزادی انسان از سلطه طبیعت و سلطه‌های اجتماعی می‌باشد. در این صورت ثروتها به خارج جریان نخواهند یافت و ایرانیان که امروزه زندگانی دون انسانی داشته و مجال هیچ فعالیت تولیدی در هیچ زمینه‌ای (جز زمینه هالیوودی) ندارند، فعال و خلاق خواهند شد. رشد ثروت در یک کانون، رشد فقر همه جانبه در جامعه، جای خود را به رشد همه جانبه مجموع جامعه در جهت توحید خواهد سپرد. حکومت ملی بعنوان مظهر اتحاد ملی، نقش خود را به عنوان ملاط همبستگی ملی باز خواهد یافت. میان مردم سراسر کشور، رابطه زور از بین می‌رود و جامعه‌ای آزاد، در ایرانی مستقل، جامعه‌ای امام و پیشاهنگ در جهانی تشنه اینگونه رهبری، پای در وجود خواهد گذارد.

1.5. مجموع این روابط دو نتیجه ببار خواهند آورد:

**اول:** اقتصاد ملی و تولید متنوع ملی، مرکب از بخش‌های اقتصادی با روابط اکمال متقابل میان رشته‌ها و بخش‌ها بوجود می‌آید. صنعت نفت در این اقتصاد ادغام می‌شود و ثروت عظیمی که اکنون با صدور نفت در اقتصادهای مسلط ایجاد می‌شود، در ایران ایجاد می‌گردد. این اقتصاد مستقل و بنابراین توانمند و پویا، نه تنها منابع کشور را تفریط نخواهدکرد، بلکه با آزاد نمودن توسعه فنون از توقعات سلطه، بر کم و کیف آنها نیز خواهد افزود. شهرهای دلال جای خود را به مراکز رشد اقتصادی می‌سپرند و به قلب اقتصاد کشور بدل می‌شوند. نابرابری رشد میان مناطق کشور جای خود را به رشد برابر و متنوع می‌سپرد و هر منطقه بر پایه منابع موجود در آن و نیازهای منطقه و کشور، برنامه وسیع رشد (رشد در معانی بدست داده شده) خویش را خواهد داشت.

**دوم:** از لحاظ اقتصاد جزئی، ملاک و ضابطه زور و قدرت سیاسی درآمد و ابزار تولید و زمین و سرمایه نقدی و انحصار امکانات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، بی‌اعتبار خواهد گشت. حکومت ملی با ایجاد و دوام بخشیدن به تساوی امکانات، آرزوی دیرین انسان برابری جوی را در عمومیت دادن و تضمین کردن مالکیت هر کس بر کار خود در حدود محدودیت‌های مقرر در نظام اسلامی برخواهد آورد. این حدود ناشی از ضرورت استمرار تساوی امکانات و مشی به توحید هستند. بنابراین، استعدادهای برتر دست آورد اضافی خود را از طریق حکومت، در اختیار جامعه ملی خواهند گذارد. در حقیقت دارندگان استعدادهای بیشتر، از امکاناتی که جامعه برای فعالیت ایجاد می‌کند بیشتر استفاده می‌کنند و باید هم بیشتر جامعه را از نتایج کار خود برخوردار سازند**. در این صورت برای همه، کار انواع خواهد داشت و همگان در ابداع، در رهبری، در ارزیابی و در کار اجرائی شرکت خواهند کرد.**

# **2. از لحاظ مصرف:**

2.1. مصرف غربی شده را ایرانی و اسلامی باید کرد. یعنی مصرف نقش‌های اجتماعی کنونی خویش را که علامت و نشانه تشبه‌جویی به غربی و تمایز طلبی و عامل از خودبیگانگی مصرف کننده در تمایلات و غرایز است، از دست می‌دهد و نقش اجتماعی جدیدی در جهت توحید، در جهت آزادی انسان از غیریت‌ها پیدا می‌کند. میان جامعه و طبیعت رابطه جدیدی برقرار می‌شود. **انسان پاسدار و احیاکننده طبیعت خواهد شد.**

   انقلاب اسلامی از جنبه اقتصادی جامعه و طبیعت ایران را از انطباق با تولید اقتصاد مسلط باز می‌رهاند و هدف مصرف را تأمین نیازهای طبیعی انسان قرار می‌دهد. استفاده از توزیع نابرابر درآمدها تمرکز و تکاثر آنها در دست معدودی بی‌فرهنگ و نیز تمایلات و غرایز، خصوص غرایز جنسی، برای نامحدود کردن میل به مصرف را، نفی می‌کند و تقوی یعنی رهایی از غیریت‌ها و تقرب به خدا، به توحید را، ضابطه حاکم بر مصرف و بنابراین بر تولید قرار می‌دهد. نه درآمدها را ضابطه مصرف بلکه نیازها را ملاک می‌شناسد. هزینه‌های خاص قدرت‌یابی را بی‌محل می‌گرداند و با استقرار امنیت واقعی، یعنی تثبیت منزلتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، با ایجاد فرصتها برای تولید، در محدوده مشی به توحید، فعالیت‌های سوداگرانه را غیرممکن می‌سازد و از خروج سرمایه‌ها به صورت هزینه‌های قدرت و اسراف و تبذیر (جشن‌های عجیب و غریب و ...) و گنج اندوزی جلوگیری بعمل می‌آورد و با تبدیل انسان مصرف کننده به انسان تولید کننده، بیماری غربزدگی، که در وجه اقتصادی همان به حراج گذاردن منابع ثروت کشور است، علاج خواهد پذیرفت. در این انقلاب مصارف دولتی نقش تعیین کننده بازی خواهند نمود.

2.2. با از بین رفتن وظایف ارتش و سازمان اداری در خدمت سلطه خارجی و با بازگذاردن وظیفه دفاع از استقلال ملی به خود جامعه، رشد اقتصادی جانشین رشد هزینه‌های نظامی و اداری خواهد شد. به جای تجهیز قشون به کاملترین فنون، اقتصاد ملی به کامل ترین فنون مجهز خواهد شد. تجهیز دفاع ملی از نتایج خودبخودی تجهیز اقتصاد به کامل‌ترین فنون، یعنی فنونی خواهد شد که، فقدان محدودیت‌های ناشی از روابط سلطه، امکان تکامل آنها را بوجود می‌آورد. فنون در بسیاری از اقتصادهای مسلط امکان رشد ندارند زیرا سود قدرتمداران را بخطر می‌اندازد. ولی از آنجا که در جامعه اسلامی بر اساس نفع عمل نخواهد شد، به همه فنون امکان حداکثر رشد، داده خواهد شد. در نتیجه، هزینه‌های نظامی که به علت بازگذاردن امر دفاع به خود مردم، به حداقل لازم خواهند رسید، نه تنها نیروی محرکه اقتصادهای مسلط و عامل افزایش واردات و انحراف سرمایه نخواهند شد، بلکه این امکان بوجود خواهد آمد که سرمایه‌های عظیم آزاد و فعال شوند.

2.3. عدم تمرکز هزینه‌های دولتی همراه با از بین رفتن شهرهای دلال، این نتایج را ببار خواهد آورد:

● سطح مصرف را در سراسر کشور، شهر و روستا، تمام شهرها و روستاهای کشور، متمایل به برابری خواهد کرد. ملاک این برابری، برابری در بی‌نیاز شدن و برابری در امکانات رشد استعدادها و در نتیجه استقلال و آزادی انسان است. مصرف با اتخاذ این جهت، خود موجبات آزاد شدنِ سرمایه‌ها و استعدادهای عظیمی که حبس شده و به هدر می‌روند را فراهم می‌کند. بکاربردن این سرمایه‌ها و استعدادها باید به اقتصاد ملی امکان رشدی را بدهد که هیچ اقتصادی تا این هنگام بخود ندیده ‌است. **توضیح آنکه تمام منابعی که به صورت مصارف زائد از بین می‌روند (در اقتصاد آمریکا نزدیک به 54% و در اقتصاد ما 80% تولید ناخالص ملی می‌باشد) صرف رشد اقتصادی می‌شوند. تجسم کنید این رشد چه حرکتی در مقیاس ملی و جهانی ایجاد خواهد کرد!** در نتیجه:

2.4. درآمدهای کشور دیگر نقش جاده صاف‌کن را برای پیشبرد اقتصاد مسلط بازی نخواهند کرد. مراکز مکنده کنونی ثروتها و استعدادهای کشور، نه تنها به مراکز مصرف کننده تبدیل نمی‌شوند، بلکه هر منطقه‌ای متناسب با منابع و استعدادهای خود، نقش ویژه خود را بمثابه قلب در بدنه اقتصاد ملی بازی خواهد کرد. بدین‌سان نابرابری کنونی در رشد اقتصادی که مبتلی‌به تمامی کشورهای دنیا و حتی بخشهای زیرسلطه جوامع مسلط است، از بین می‌رود و بدان، اتحاد و همبستگی ملی تقویت خواهد شد.

   تعمیم مراکز رشد به سرتاسر کشور و ایجاد رابطه اکمال متقابل میان این مراکز و توحید مساعی این مجموعه، تمامی استعدادهای کشور را فعال و خلاق خواهد کرد. در نتیجه:

2.5. روش افزایش مصرف و پیشی دائمی آن بر تولید و انتقال سرمایه‌ها از رشته‌هایی که در آنها تقاضا امکان افزایش بیشتر ندارد و به حد اشباع رسیده ‌است به رشته‌هایی که در پی جعل نیاز بر پایه تحریک امیال و غرایز و تبلیغ انواع تشخص‌طلبی‌ها، بوجود آمده‌‍اند، بکلی متروک خواهد شد. مجالی برای پیدایش پولهای کلان که کارشان توسعه انواع «بورس بازیها» است، باقی نخواهد ماند. اقتصاد ایران دیگر بعلت اوج گرفتن میل به مصرف، صادرکننده ثروتها و استعدادها به خارج نخواهد شد. روشی که برای اشتغال کامل «نیروی کار»، نه تنها به کار اجرائی، بلکه به مجموعه‌ای از انواع کارها بکار خواهد رفت، توحید در مصرف (از لحاظ نیازهای اساسی و ابتدائی) و تنوع تولید (در رابطه با رشد شخصیت انسانی و آزاد شدنش از غیریت‌ها و جواب دادن به نیازهای نو به نو شونده انسان در حال رشد) را ببار می‌آورد.

2.6. از ناحیه دولت و واحدهای تولیدی هیچ قدرت خریدی برای پیش‌خور کردن تولید آتی جامعه ایجاد نخواهد شد. انتشار پول قطعاً تابع نیازمندیهای اقتصاد ملی در فراگرد رشد خویش می‌گردد و بودجه دولتی تنها و تنها برداشتی از تولید ملی می‌شود. قدرت خرید ایجاد شده توسط هزینه‌های دولتی، به شرحی که آمد در سراسر کشور توزیع و اثرات خود را متوجه مجموع اقتصاد ملی خواهند کرد. بدین‌سان، جریان صدور تورم از اقتصاد ایران به اقتصاد مسلط و توأم شدنش با تورم مزمن اقتصاد مسلط و بازگشت آن به ایران متوقف خواهد شد. توقف جریان دوجانبه و قوت و شتاب‌گیرِ تورم امروزی، نه تنها اقتصاد ما را از صدور سرمایه‌ها و ثروتهایش بی‌نیاز خواهد کرد، **نه تنها روش رشد اقتصادی بر پایه توحید برای نخستین بار رشد اقتصادی را با کاهش قیمتها هم عنان خواهد کرد، بلکه اقتصادهای مسلط را نیز بسود مردم محروم کشورهای غربی ناچار از تحول خواهد ساخت.**

2.7. نظام بانکی کشور و پول نقش خود را، بعنوان عامل و ابزار سلطه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی (از راه مصرف) و تمرکز و تکاثر ثروتها در دست صاحب امتیازان، از دست می‌دهد. این نظام با بازگشت به طبیعت خود، نقش خود را در هدایت سرمایه‌گذاریها و توزیع عادلانه و برابر درآمدها، و برابرکردن امکانات کار و فعالیت ایفا خواهدکرد.

2.8. **تبدیل اقتصاد حال و آینده فروش به اقتصاد حال و آینده ساز و اقتصاد برده‌ساز به اقتصاد آزاد ساز، نه تنها امکان خلاصه شدن آدمی را در نیروی کار و شئی فعال از بین می‌برد، نه تنها انواع بردگی، از جمله پیش فروش خود به صورت نیروی کار را در ازاء مصرف فرآورده‌ها از میان برمی‌دارد، بلکه انسان را در جمع و با جمع، نسبی و فعال، خلاق و مبتکر، و در نتیجه جامع می‌‌گرداند**.

   برنامه اقتصادی حکومت ملی نه تنها با پیش فروش منابع و نیروی انسانی، آینده را تباه نخواهد ساخت، بلکه میان حال و آینده رابطه منطقی بوجود خواهد آورد. یعنی دستاوردهای امروز در خدمت ساختمان فردای جامعه‌ توحیدی که، در آن، انسان به فطرت خویش بازگشته، جامعه اسلامی تجلی‌گاه توحید می‌شود، قرار خواهد داد. با آزاد شدن نیروی انسانی، با آزاد شدن منابع در ایران مستقل، جریان تجزیه همه جانبه به جریان توحید همه جانبه مبدل خواهد گشت.

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 317**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/39120-2020-08-13-16-42-29.html)

**تاریخ انتشار : , 23 مرداد 1399**

# **طرح جامع چیست؟**



# **❋ طرحهای ملی و منطقه‌ای و جهانی که به عمل درآمدند و ناکام و یا فرصت انجام نیافتند:**

   زمانی بود که بُعد اقتصادی تنها لحاظ می‌شد و رفاه مادی رفاه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هم گمان می‌رفت. سپس دوران توجه به حقوق انسان پیدا شد. از حقوق شهروندی، بخشی از حقوق سیاسی آن‌هم برای قشرهایی از شهروندان (که مالیات می‌پرداختند) پذیرفته شد. تحول ادامه یافت: هم‌زمان با مطالبه برابری در حقوق و برخورداری از حقوق شهروندی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، رشد، بیشتر بزرگ شدن سرمایه‌داری و جبارتر شدن نظام‌های اجتماعی و کم‌تر رشد انسان گشت. بطور روزافزون، رابطه‌ها را، کم‌تر حقوق و بیشتر قدرت تنظیم کرد و کرد تا شد وضعیت امروز جهان.

   پیش از این، طرح‌های جهانی و منطقه‌ای و ملی پرشمار تولید می‌شدند: لیبرالیسم و مارکسیسم دو طرح جهانی بودند. مارکسیستها، بزعم استالین، به سوسیالیسم در یک کشور که مادر شهر جهان کمونیست بگردد، رضا دادند و روسیه را مادر شهر کردند. لیبرالهای اروپایی، بعد از جنگ جهانی دوم، اتحادیه اروپا را بنیاد کردند. بدین‌سان، در پی طرحهای جهانی مسیحیت و اسلام و...، طرحهای جدید نیز به اجرا گذاشته شدند. و امروز سخن از بن‌بست اندیشه راهنما است و ضرورت وجدان به حقوق و خلاقیت انسان برای خارج شدن از بن‌بست اندیشه راهنما و وضعیت کنونی.

   در آنچه به ایران مربوط می‌شود، طرحی که ایران را الگو بگرداند، در انقلاب 57 پیشنهاد شد: انقلاب صفت اسلامی جست چرا که اسلام بمثابه بیان استقلال و آزادی، راهنمای آن شد: بیست اصل (حقوق انسان بعلاوه ولایت جمهور مردم و شرکت هر شهروند در اداره امور جامعه خویش و...) بعلاوه معنویت که بکاربستن قواعد خشونت‌زدایی (پیروزی گل بر گلوله) مدار اندیشه هر انسان را می‌گشاید. این انقلاب در اسلام، همراه بود با پیشنهاد طرح جامع. طرح جامع یعنی تغییرهای بایسته در بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تا که نظام اجتماعی باز و تحول‌پذیر بگردد؛ به سخن دیگر، شهروندان حقوند بگردند و رابطه‌ها را حقوق تنظیم کنند. پیش از سقوط رژیم شاه، وجدان به حقوق همگانی نشد چه رسد به عمل به آنها.

   در سطح جهان، انقلاب ایران نخستین انقلابی بود برخوردار از طرح جامع. دلیل اول آن، شرکت جمهور مردم در انقلاب، دلیل دوم آن، پیروزی گل بر گلوله، دلیل سوم آن، این واقعیت که انقلاب ضد دین نبود (انقلاب فرانسه که ضد کلیسا بود و «انقلاب» روسیه که ضد دین بود)، انقلاب در دین بود: از دین تکلیف‌مدار از خود بیگانه در بیان قدرت به دین حقوقمدار و بیان استقلال و آزادی. دلیل چهارم آن، وجود برنامه تحول در چهار بعد به قصد برخوردار شدن از نظام اجتماعی باز بود. بدین‌قرار، هرگاه طرح جامعی وجود نمی‌داشت، انقلابی با شرکت جمهور مردم نیز روی نمی‌داد. باوجود این، چرخ آن انقلاب، با سقوط رژیم شاه از حرکت بازماند. عوامل بازسازی استبداد وابسته در کارنامه- روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد- که مطالعه بالینی انقلاب است و سپس در کتاب انقلاب، شناسایی شده‌اند.

   و اینک، ایرانیان، در داخل کشور و در منطقه و جهان در وضعیتی هستند که بیرون رفتن از آن، با بازگشت امریکا به قرارداد وین (برجام) و یا جانشین غرب کردن چین و روسیه و ... و پیش فروش نفت، میسر نمی‌شود. نیاز به آن تغییر است که ایران را از نظام سلطه‌گر - زیرسلطه، در سطح کشور و در سطح منطقه و در سطح جهان، رها سازد. کشورهای دیگر جهان نیز نیازدارند از این نظام خارج شوند. بدین‌خاطر هر جنبش همگانی، در هر کشوری، در همان‌حال، جنبشی در سطح جهان است. از این‌رو، جهانیان نیازمند طرح جامعی هستند که بخشی از آن جهان شمول باشد:

# **❋ طرح جامعی که بخشی از آن جهان شمول است:**

   بنابر این که انسان‌ها برابر هستند و انسانها و جانداران دیگر و گیاهان به محیط زیست سالم نیاز دارند، بخش جهان شمول طرح جامع را حقوق و قانون اساسی برپایه حقوق تشکیل می‌دهند. بدین‌قرار،

1. حقوق انسان، حقوقی که ذاتی حیات باشند و تمرکز و تکاثر و انباشت و بزرگ شدن سرمایه و خارج شدن بخش بزرگی از آن از چرخه تولید را جانشین انسان در برخورداری از حقوق نکنند؛

2. حقوق شهروندی که باز ذاتی حیات هر انسان بمثابه شهروند باشد و حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را در بر بگیرد. به ترتیبی که تمامی شهروندان امکانها و اسباب رشد را در اختیار داشته باشند.

3. حقوق ملی که ذاتی حیات هر جامعه هستند. یعنی این‌که هرگاه جامعه‌ای به حقوق عمل نکند، حیات خویش را گرفتار عوامل مرگ‌آور می‌کند. استقلال و آزادی دو حق پایه هستند و در همه دیگر حقوق نیز مشترک فیه هستند. اگر این دو حق رعایت نشوند، جامعه ملی در موضع مسلط یا زیرسلطه قرار می‌گیرد و گرفتار ویرانی می‌شود. ویرانی اول جانشین حقوق شدن قدرت است و کار قدرت بزرگ‌کردن ابعاد تخریب در جامعه‌های در رابطه است.

4. بنابراین که طرح جامع باید بکار ایجاد جامعه جهانی برخوردار از صلح پایدار و مدیریتی توانا به تضمین رشد هم‌آهنگ شهروندان همه جامعه‌ها بیاید، حقوق هر جامعه بمثابه عضو جامعه جهانی نیز حقوقی جهان شمول هستند. این حقوق نیز باید ذاتی حیات جامعه جهانی و عضویت هر جامعه در این جامعه باشند.

5. نقشی که جامعه مدنی در تنطیم رابطه‌ها میان شهروندان و میان آنان و دولت به ترتیبی برقرار می‌کند که شهروندان از تمامی حقوق خویش برخوردار باشند، نیز جهان شمول است. زیرا برخوردار شدن جامعه‌ها از نظام اجتماعی باز، ایجاب می‌کند جامعه مدنی هر جامعه، از اختیارات لازم برای ایفای این نقش برخوردار باشد.

6. سرانجام، از پایه‌ها که، برآن، حقوق طبیعت، تعریف می‌شوند، این پایه پذیرفته شد – که در حقوق پنج‌گانه مبنی گشته بود – که طبیعت را باید موجود زنده‌ای پذیرفت که دارای حقوق ذاتی حیات است. هرگاه انسانهای سراسر جهان این حقوق را نقض نکنند، طبیعت بطور خودجوش به حقوق خود عمل می‌کند. با این‌حال، حق طبیعت است که همه انسانهای ساکن کره زمین، در آبادانی آن شرکت کنند تا مگر تخریب‌ها جبران شوند و طبیعت از آلودگی‌ها برهد. سازمان ملل متحد طرح‌هایی تهیه کرده‌ است که یکی از آنها، طرح 2030 است. مجمع عمومی در 2015 به این طرح رأی داد. این طرح شامل 17 هدف است که باید در حوالی 2030 متحقق بگردند.

7. بنابر این‌که مرام دولتها باید حقوق پنج‌گانه باشند، اصول قانون اساسی که این حقوق و نیز اختیارات و نقش جامعه مدنی را بیان می‌کنند، جهان شمولند.

8. از آنجا که دو حق اختلاف و اشتراک از حقوق انسان و حقوق شهروندی او هستند، پس در هر جامعه، اختلاف دین‌ها و مرام‌ها و آراء (اصل کثرت آراء) و نیز جریان آزاد باورها و اندیشه‌ها و دانشها و هنرها و فن‌ها و داده‌ها و اطلاع‌ها که امکان گذار از اختلاف به اشتراک را فراهم می‌کند، باید از مبانی طرح جامع باشد. **بدین‌سان، حقوق پنج‌گانه، بدین‌‌خاطر که ذاتی حیات هستند و همه انسان‌ها از آنها برخوردارند، بخش مشترک باورها و مرامها می‌گردند و مرزهای خصومت را که قدرت در پوشش دین و مرام ایجاد کرده‌است، از میان بر می‌‌دارند. صلحی که به یمن اشتراک همگان در حقوق پدید می‌آید، دو حق اختلاف و اشتراک را از عوامل رشد انسانها، می‌گرداند**.

   اما بخشی از قانون اساسی که به هرجامعه مربوط می‌شود، جنبه داخلی خواهد داشت. این بخش می‌باید امکان بدهد برنامه جامعی به عمل درآید که، بنوبه خود، ملی، منطقه‌ای و جهانی است:

# **❋ چرا هر برنامه جامع ملی، واجد بعدی منطقه‌ای و جهان شمول است:**

   هر برنامه جامعی – جامع بمعنای در بردارنده تدابیر سیاسی و تدابیر اقتصادی و تدابیر اجتماعی و تدابیر فرهنگی – بدین‌خاطر که برپایه استقلال و آزادی تنظیم می‌شود و هدف از اجرای آن، خارج کردن جامعه از نظام سلطه‌گر – زیرسلطه، بنابراین، فعال‌کردن نیروهای محرکه در درون نظام اجتماعی باز و در خدمت رشد شهروندان حقوند است، حصار کشی بر دور کشور نمی‌شود، بلکه جانشین کردن تعاون و همکاری با یکدیگر، برابر حقوق پنج‌گانه، می‌شود. **در حقیقت، بیرون رفتن از نظام سلطه‌گر - زیرسلطه، با یافتن موقعیت و وضعیت نه مسلط و نه زیرسلطه، واقعیت پیدا می‌کند (که یکی از تعریف‌ها و راه‌بردهای استقلال است)، هر جامعه‌ای و هر انسانی، به یمن وجدان به حقوق خویش و عمل به این حقوق، بمثابه مجموعه‌ای از استعدادها و فضلها فعال می‌شود (یکی از تعریف‌ها و راه‌بردهای آزادی). بدین‌سان، انسانهای مستقل و آزاد و جامعه‌های مستقل و آزاد، توانا به همکاری و هم‌یاری با یکدیگر، به یمن اجرای طرح جامع و برنامه جامع، واقعیت پیدا می‌کنند. از این‌رو، هر برنامه جامعی برپایه استقلال و آزادی، در بر می‌گیرد راه‌حل‌ها را که از راه مراجعه به مسائل و واقعیتها که داخلی – خارجی بدست می‌آیند. بدین‌سان، برنامه جامع چند بعد پیدا می‌کند:**

1. در سطح جهان، همکاری و همیاری را جانشین رابطه‌های سلطه‌گر – زیرسلطه می‌کند و به نیروهای محرکه، در رشد انسان و آبادانی طبیعت، کاربرد می‌بخشد و پویایی‌های نظام باز را جانشین پویایی‌های نظام سلطه‌گر – زیرسلطه می‌کند. حقوق پنج‌گانه قلمروهای همکاریها و همیاریها را مدام گسترده‌تر می‌کنند؛

2. بعد ملی برنامه جامع تغییر در بعدهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است تا که جامعه و طبیعت به گذاشتن امکانها و اسباب رشد دراختیار شهروندان توانا بگردند؛ به ترتیبی که بجای کاسته شدن مداوم نیروهای محرکه و آلوده شدن پیوسته محیط زیست و بی‌رمق شدن مستمر زمین، نیروهای محرکه در اختیار انسان – و نه قدرت – قرارگیرند و این انسان بتواند محیط زیست را سالم‌تر و خاک را بارورتر بگرداند؛

3. اصول اقتصادی که راهنمای اقتصاد که با لحاظ کردن داشته‌های هر کشور و هر منطقه و نیز جهان، راهنمای هر اقتصاد می‌شوند، به ضرورت، اصول راهنمای اقتصاد ملی و اقتصاد منطقه‌ای و اقتصاد جهانی باید بگردند؛

4. بنابر این‌که انسان حقوند برخوردار از استعدادها و فضل‌ها، از جمله، استعداد دانشجویی و آفرینندگی است، پس فرهنگ که فرآورده استعدادهای انسان با همیاری طبیعت است، فرهنگ استقلال و آزادی می‌شود و ابعاد ملی و منطقه‌ای و جهانی پیدا می‌کند. جداکردن حساب فرهنگ از ضد فرهنگ که اینک دارد پذیرفته می‌شود، در همان‌حال که کوششی است ملی، کوششی است منطقه‌ای و جهانی. بنابراین، باز بودن فرهنگها به روی یکدیگر و جریان آزاد باورها و اندیشه‌ها و دانش‌ها و فن‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها، از مبانی برنامه جامع می‌شود؛

5. بنابر این‌که تحول از بالا، قدرت را صاحب نقش و بسا صاحب نقش انحصاری می‌کند، آن برنامه برنامه جامع است که جمهور مردم در اجرای آن نقش بیابند و به یمن حقوند شدن همگان، نظامهای اجتماعی هرمی شکل که در رابطه مسلط – زیرسلطه با یکدیگرند، از میان بر خیزند.

   بدین‌قرار، مشکل طرح و برنامه جامع این‌است که «نخبه‌ها» توانا به تهیه و پیشنهاد آن نیستند زیرا باید موقعیت خود را بمثابه ارباب فکری و عملی جامعه‌ها از دست بدهند. طرح‌ها از بالا نیز در همه‌جا به شکست انجامیده‌اند. قوت‌گرفتن گرایشهای راست و راست افراطی در جامعه‌هایی که خود را پیشرفته می‌خوانند، ناشی از شکست طرحها برای تغییر از بالا و گویای تقلا در بن‌بست است.

**این ویژگی‌های طرح جامع و برنامه جامع بکار نسل امروز می‌آید هم در محک زدن برنامه‌ها که به او پیشنهاد می‌شوند (از جمله محک زدن و شناسایی کردن میزان ویران‌گری طرح‌هایی از نوع پیش فروش کردن نفت برای حل مشکل اقتصادی، بستن قراردادهای 25 ساله با چین و 20 ساله با روسیه و امید بستن به نتایج انتخابات امریکا و...) و هم در برآورد اندازه تضاد رژیم ولایت مطلقه فقیه با طرح جامع و برنامه جامع و هم در شناسایی حال و آینده‌ای دیگر، هرگاه این نسل بر آن شود که جنبش همگانی را با وجدان به حقوق و عمل به حقوق و وجدان به استعدادها و فضل‌‎های خود و فعال گشتن بمثابه استعدادها و فضل‌ها آغاز کند**.

**\*\*\*\*\***

# [**وضعیت سنجی 318**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/39215-2020-08-20-15-45-56.html)

**تاریخ انتشار : , 30 مرداد 1399**

# **انزوا در صحنه جهانی و «غیر قابل استفاده کردن برجام**



در 14 اوت 2020 (24 مرداد 99)، قطعنامه امریکا در باره تمدید تحریم تسلیحاتی ایران، با دو رأی موافق (امریکا و دومینکن) و دو رأی مخالف، روسیه و چین، رد شد. کشورهای دیگر در همان‌حال که امریکا را تنها میگذاشتند، حاضر نبودند ایران را از تنهایی خارج کنند. این بود که رأی ممتنع دادند. هم زمان، اسرائیل و امارات متحده عربی با یکدیگر رابطه برقرارکردند.

    ترامپ و وزیر خارجه او تهدید می‌کنند که  ماشه مکانیسم بازگشت تحریمهای بین‌المللی را که شورای امنیت وضع کرده بود، خواهد کشید. لوموند مورخ 17 اوت 2020، برآن است که هدف ترامپ و وزیر خارجه او را شناسایی کند:

# **❋ هدف ترامپ و وزیر خارجه او این‌است که برجامی برجا نگذارند تا اگر بایدن پیروز شد نتواند به آن بازگردد**:

     لوموند بر این ‌است که ترامپ و وزیر خارجه‌اش بر آنند که برجام را غیر قابل بازسازی کنند. اما نمی‌گوید چگونه و از چه راه می‌خواهند این کار را بکنند. ﮊوزف بارل، مسئول سیاست خارجی اروپا، در 16 اوت گفت: توسل به قطعنامه 2231 که به اعضاء امکان می‌دهد مکانیسم ماشه را بکشند و تحریمهای بین‌المللی بازگردند، کاری نیست که امریکا بتواند انجام بدهد؛ زیرا از برجام خارج شده ‌است. اما وزیر خارجه ترامپ می‌گوید قطعنامه مصوب این حق را به امریکا می‌دهد.

    پوتین، رئیس جمهوری روسیه از کشورهای 5 + 1، بنابراین، از امریکا نیز دعوت کرده ‌است که در کنفرانس بر سر قرارداد وین شرکت کنند. ترامپ احتمال نداد دراین کنفرانس شرکت کند و بعد هم اعلان شد که شرکت نمی‌کند. در نتیجه، پوتین نیز گفت چون بدون شرکت امریکا سودی در تشکیل این کنفرانس نیست، آن را تشکیل نمی‌دهد.

    در حقیقت، شرکتش در کنفرانس، او را در یکی از دو وضعیت قرار می‌دهد: بازگشت به قرارداد و رهاکردن سیاست « فشار حداکثر » و یا یکی شدن در برابر 5 کشور و نماینده اروپا. وضعیت یکی در برابر همه نیز، او را فعل‌پذیر می‌گرداند. زیرا نمی‌تواند هم اصل اقدام جمعی را بپذیرد و هم به تک روی ادامه دهد و هرگاه بخواهد به تک روی ادامه دهد، ضعف خویش را بازهم آشکارتر می‌کند.

    پس، از چه راه می‌خواهد بلایی برسر «برجام» بیاورد که در صورت شکست او و پیروزی بایدن، رئیس جمهوری جدید نتواند به آن بازگردد؟ پاسخ لوموند به این پرسش این‌ است: امریکا درکار آن ‌است که ایران را به عملی برانگیزد تا حاصل آن عمل و عکس‌العمل امریکا مرگ «برجام» بگردد. پومپئو نیز مأمور اجرای این طرح شده‌ است.

    هم ‌زمان، از «اکتبر سورپرایز» ترامپ نیز سخن بمیان است: زمینه سازی برای حمله نظامی به ایران، به امید تحصیل پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری امریکا.

    این امر که از گروگان‌گیری بدین‌سو، امریکا تحریک کننده و خمینی و جانشین او تحریک شونده بوده‌اند، یک امر واقع مستمر است:

●گروگانگیری که خود یک رشته کنش امریکا و واکنش خمینی و سرانجام سازش پنهانی شد که نقش اکتبر سورپرایز را در انتخابات ریاست جمهوری سال 1980 پیداکرد و سبب شکست کارتر و پیروزی ریگان – بوش شد؛

● تحریم‌های اقتصادی که دست‌‌آویز نه بنای اقتصاد تولید محور که بازسازی اقتصاد مصرف و رانت محور شد؛

● برانگیختن صدام به حمله به ایران و سیاست طولانی کردن جنگ به مدت 8 سال که خمینی و دستیاران او عامل اجرای این سیاست شدند و افتضاحها ببار آورد که «ایران‌گیت» (ایران‌گیتهای امریکایی و اروپایی و اسرائیلی) نام گرفتند؛

● سعودیها زائران ایرانی را کشتار کردند و واکنش خمینی شد: اگر با صدام آشتی کنیم با آل سعود هرگز آشتی نخواهیم کرد.

● بحران اتمی که مجموعه‌ای از تحریکها و واکنش شدنهای رژیم ولایت مطلقه فقیه و تحمیل تحریمهای بین‌المللی و امریکایی و اروپایی گشت. ایران همچنان تحت تحریمهای امریکا است.

● قرارداد وین («برجام») که علاوه بر 105 تعهد، به امضاء کنندگان امکان می‌دهد ماشه بازگشت تحریمها را بکشند.

    با این‌که ترامپ از قرارداد وین خارج شد و سه سال است ایران را تحت سخت‌ترین تحریمها قرار داده‌ است و در طول این مدت، اروپا بطور کامل و روسیه و چین بطور ناقص تحریم‌های مقرر امریکا را رعایت کرده‌اند، روحانی و ظریف بخود می‌بالند که «برجام» امریکا را  در موضع 2 رأی در برابر 13 رأی قرارداد. طرفه این‌که بروی خود نمی‌آورند که اروپای موافق «برجام»، نه رأی مخالف که رأی ممتنع داد. هرگاه به این واقعیت توجه کنیم که رأی روسیه و چین ابراز مخالفت با سیاست ترامپ است و نه حمایت از ایران – باوجود خورد و برد مداوم -، به این نتیجه می‌رسیم که تا وقتی رژیم ولایت مطلقه فقیه، مسئله اتم را که یک مسئله داخلی است به یک مسئله خارجی بدل می‌کند و با استفاده از بحران، قدرت خارجی را وسیله مهار مردم ایران می‌کند، قرارداد وین، یکی از اهرمهای فشار قدرت خارجی باقی می‌ماند.

● جنگهای دهگانه که با سازوکار کنش و واکنش رژیم ایران را در آنها گرفتار کرده‌اند. در رابطه امارات و اسرائیل، از این منظر باید نگریست.

    بدین‌قرار، باید دید نقاط ضعف رژیم که با استفاده از آن‌ها، می‌توان تحریک کرد و رژیم را به واکنش برانگیخت، کدامها هستند:

# **❋ نقاط ضعف رژیم که قابل تحریک هستند:**

**●در بیرون از مرزها، نقاط ضعف رژیم عبارتند از:**

1. لبنان و سوریه بیشتر و کمی کمتر از این دو کشور، عراق هستند. تا این زمان، اسرائیل مرتب از راه حمله هوایی تحریک می‌کند و رژیم واکنش نشان نمی‌دهد. امریکا قاسم سلیمانی را کشت و خامنه‌ای وعده انتقام می‌دهد. لبنان از درون به حالت فلج، درمانده در فساد فراگیر در آمده ‌است. علت نیز این ‌است که چهار گروه ترکیب کننده لبنان، اتصال به قدرتهای خارجی را جانشین تفاهم بایکدیگر در درون کرده‌اند. درس عبرت برای وابسته‌های ایران و جامعه‌های دیگر اگر هنوز توان درس گرفتن  داشته باشند.

2. نقطه ضعف بزرگ رژیم خلیج فارس است. یادآور می‌شود که رژیم در حلقه پایگاه های نظامی و اطلاعاتی امریکا و تا حدودی اسرائیل است. حضور اسرائیل در امارات، در واقع در کنار کشورهای عضو «شورای همکاری خلیج فارس»، برای ایران البته تهدید کننده است. ایران نفت خود را از طریق خلیج فارس صادر می‌کند. روحانی نیز تهید کرده بود که اگر نفت ایران صادر نشود، نفت هیچ کشور دیگری هم صادر نخواهد شد. بنابراین، خلیج فارس محلی بس خطر ساز است. تحریک کردن آسان و تحریک نشدن بسیار مشکل است. و

3. انزوا در سطح جهان به ترتیبی که در شورای امنیت، حتی دو کشور مسلمان آندونزی و تونس نیز به قطعنامه امریکا رأی ممتنع دادند. در سطح منطقه، دولتهای منطقه دشمن نیز هستند.

4. فقر مالی دولت وقتی که کشورهای نفت خیز منطقه فراوان دلار دارند.

**● نقاط ضعف رژیم در درون ایران:**

1. نیاز رژیم به امریکا و اسرائیل برای در مهار نگاهداشتن مردم ایران؛

2. ذهنیت استبدادیان که آنها را کم‌تر به کنش و بیشتر به واکنش برمی‌انگیزد. **در حقیقت، ضعف بزرگ رژیم این‌ است که وارونه کاری را می‌کند که باید کرد: قدرت را ایجاد فرصت و امکان بکاررفتن، بزرگ و متمرکز می‌کند. پس باید فرصت و امکان ایجاد نکرد و رژیم ولایت مطلقه فقیه، برای امریکا و دستیاران منطقه‌ای آن، فرصت و امکان ایجاد می‌کند. زیرا به فعال نگاهداشتن امریکا و دستیارانش بر ضد ایران نیازمند است**؛

3. ضعف اول نارضائی عمومی و اقتصاد مصرف و رانت محور گرفتار بحرانهای فقر فراگیر و بیکاری و تورم و فرار استعدادها و سرمایه‌ها است؛

4. ضعف دوم نارضائی‌ شدید اقوام، ناشی از سیاست نگاه‌داشتن کشور در لبه پرتگاه تجزیه، با هدف توجیه استبداد و در گروگان نگاهداشتن جمهور مردم ایران است؛

5. ضعف سوم بند از بند گسستگی‌ها در جامعه و در درون رژیم ولایت مطلقه فقیه است. این بند از بندگسستگی است که دولت را گرفتار فلج و عامل وخامت‌بارتر شدن روزافزون وضعیت کشور کرده‌است.و

6. تأسیسات اتمی ایران و این امر که ایران به اندازه تولید دو بمب اتمی اورانیوم غنی شده دارد

    بدین‌قرار، نقاط ضعف درونی و بیرونی رژیم، آن را بسیار تحریک پذیر کرده‌اند. بنابراین، ظرف سه ماهی که ترامپ وقت دارد، به اتفاق اسرائیل و دیگر «دوستان» امریکا در منطقه، با استفاده از نقاط ضعف داخلی و خارجی، باید تحریکهایی را آماده کنند و بکار برند. الا این‌که امریکا خود ابرقدرتی در مرحله انحطاط است و رأی شورای امنیت گویای آگاهی جهانیان بر گفتار پویایی ضعیف شدن امریکا است. بنابراین، تحریکها را کمافی‌السابق باید «کشورهای دوست امریکا» تصدی کنند:

# **❋ راه‌کار، ایجاد نکردن فرصت و امکان برای بکاررفتن قدرت است:**

    شناسایی پویایی‌های نظام مسلط – زیرسلطه، یک دهه پیش از انقلاب ایران،  سبب پی‌بردن به ورود دو ابر قدرت روس و امریکا، به مرحله انقباض که انحطاط و انحلال را به دنبال می‌آورد، شد. پیش از گروگانگیری و در جریان گروگانگیری، هشدار داده شد که تحقق هدفهای انقلاب که دو هدف پایه آنها استقلال و آزادی بود و هست، این‌ است که در درون و بیرون، خلائی پدید نیاوریم تا زور آن را پر کند:

● در بیرون، برای دو قدرت امریکا و روسیه، فرصت و امکان بکاررفتن در سیاست داخلی و خارجی کشور، ایجاد نکنیم. بدین‌خاطر بود که بنی‌صدر گروگان‌گیری کارکنان سفارت امریکا را به گروگان امریکا درآوردن ایران دانست و آن را ناقض استقلال ایران شمرد. زیرا برای قدرتهای خارجی، از جمله، برای امریکا و روسیه و بیشتر برای امریکا، فرصت و امکان عمل فراهم می‌کرد. **باوجود هشدار و واقعیت پیداکردن هشدار، پویایی ایجاد فرصت و استفاده از فرصت کار را به جایی رسانده ‌است که نه تنها سرنوشت ایران موضوع سیاست امریکا و روسیه و چین و اروپا و اسرائیل و دولت سعودی و... است، بلکه رژیم خود نیز سیاست داخلی را تابع سیاست خارجی - که در ایجاد فرصت و امکان برای قدرتهای خارجی  ناچیز  شده‌ است – کرده ‌است**.

    آرای موافق و مخالف و ممتنع شورای امنیت، می‌گویند که رژیم برای اینکه تصمیم‌گیری به زیان او نشود، باید باجهای سنگین به دو طرف مخالف (چین و روسیه) و ممتنع، عمده اروپا، بپردازد. بر فرض هم حکومت ترامپ موفق به تحریک رژیم نشود و در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، شکست بخورد و بایدن برآن شود که به توافق وین بازگردد، بر شمار باج‌گیران، امریکا نیز افزوده می‌شود.

    وخامت وضعیت کنونی، تنها در این نیست که دولت نسبت به جامعه ملی خارجی است، بلکه در این‌‍است که روزمره، سرنوشت ایران را قدرتهای خارجی تعیین می‌کنند. تنها سیاست موافق ترامپ و حکومت او سلب امنیت داخلی و خارجی ایران است. به ترتیبی که فعالیت تولید و سرمایه‌گذاری در آن، تا ممکن است، مشکل بگردد. بقول  مقام امریکایی، ایران فقیر و ناتوان بماند. **با توجه به نقاط ضعف رژیم و وضعیت اقتصادی ایران، بسا کاری که حکومت ترامپ می‌خواهد بکند تا که بایدن نتواند به قرارداد وین بازگردد، تشدید فقر اقتصادی است. زیرا حکومت جدید امریکا ناگزیر خواهد شد سیاست ترامپ را ادامه دهد تا ایران از پای درآید**.

● مردم ایران نیز باید قاعده را بشناسند و برابر آن عمل کنند. قاعده این ‌است: **قدرت از راه بکاررفتن بزرگ و متمرکز می‌شود. اگر فرصت و امکان عمل پیدا نکند، منحل می‌شود**. بنابر این قاعده، برای رژیم نباید فرصت و امکان عمل ایجاد کرد. مخالفت را با رژیم از موضع وابستگی، بخصوص وقتی گروه یا گروه‌های وابسته، با پول و اسلحه‌ مخالفت می‌کنند، برای قدرتی که رژیم است، بهترین فرصت و امکان بکاررفتن را ایجاد می‌کنند. درعوض، هرگاه جامعه ایرانی به یمن وجدان به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق، زور را بی‌محل و فرصت و امکان جنبش همگانی را ایجادکنند، رژیم را بمثابه قدرت، بخاطر نبود فرصت و امکان، محکوم به زوال می‌کنند.

    بدین‌سان، در درون، وجدان همگانی به حقوندی، در همه ساکنان ایران زمین، از هر قوم و دین و باور، پدید می‌آید. وجدان به حقوق پنج‌گانه و عمل به آنها، آن وجدان اخلاقی را پدید می‌آورد که برانگیزنده ایرانیان به همبستگی و همکاری در بنای ایران بر اصول استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی می‌گردد.

**از آموزشهای انقلاب، یکی تجربه: فرصت و امکان برای قدرت ایجاد نکنیم و زندگی را عمل به حقوق بگردانیم**.

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 319**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/39300-2020-08-27-15-29-30.html)

**تاریخ انتشار : 06 شهریور 1399**

# **نادانی حاکمان و مکانیسم ماشه**



اعضای شورای امنیت به حکومت ترامپ می‌گویند به اراده امریکا، مکانیسم ماشه تحریم‌های بین‌المللی، باز نمی‌گردد. پمپئو، وزیر خارجه ترامپ، پاسخ می‌دهد: امریکا نیازی به موافقت کسی ندارد، ایران به تعهدهای خود برابر توافق وین عمل نکرده ‌است، بنابراین، برابر قطعنامه، تحریم‌های بین‌المللی، مقرر می‌گردند. سه کشور اروپایی امضاء کننده توافق وین و روسیه و چین نیز می‌گویند: چون امریکا خود از توافق خارج شده‌ است، عنوان شرکت کننده را دیگر ندارد و نمی‌تواند تحریم‌ها را بازگرداند. سه کشور از روسیه و چین و ایران دعوت به اجتماع در وین، در اول سپتامبر کرده‌اند. آیا امریکا می‌تواند به خود نقش ﮊاندارم بدهد و تحریم کامل را به ایران تحمیل کند؟

   و در 2 شهریور 1399، خامنه‌ای گفته ‌است: دولت نباید منتظر نتایج انتخابات فلان کشور بشود و باید بنا را بر این گذاشت که تحریمها 10 سال دیگر بطول می‌انجامد و با این فرض، اقتصاد کشور را بسامان آورد. اما آیا می‌توان بنا را براین گذاشت که تحریمها 10 سال دیگر بطول خواهند انجامید و اقتصاد کشور را به سامان آورد، آن‌هم وقتی که بودجه دولت منبع داخلی ندارد و منبع خارجی آن، در آنچه به درآمد نفت مربوط می‌شود، بنابر قول عضو هیأت رئیسه مجلس، نزدیک به صفر است؟

# **❋ نادانی جبار و ایجاد فرصت و امکان عمل برای قدرت خارجی:**

   امریکا در نامه خود به شورای امنیت، توضیح می‌دهد که «ایران» برغم کوشش سه کشور اروپایی برای بازداشتنش از نقض تعهدها، این تعهدها را بطور مشهود نقض کرده ‌است، بنابراین، تحریمهای بین‌المللی، خود به خود، باز می‌گردند. بدین‌سان، واکنشهای حکومت روحانی، طبق دستور خامنه‌ای، کاری جز ایجاد فرصت و امکان برای امریکا نکرده ‌است. هرگاه به تعهدهای پذیرفته وفا می ‌کرد، در این فاصله، دست ‌آوردی که بگوید اگر واکنش نشان نمی ‌داد، غیر از مقداری اورانیوم غنی شده– که خود بهانه ‌ای دیگر است برای توجیه رفتار ترامپ و حکومت او-، بدست نمی‌آورد و بسا انفجار در تأسیسات اتمی نطنز نیز محل پیدا نمی‌ کرد، چون فرصت و امکانی برای امریکا ایجاد نکرده بود، ترامپ را در این روزها، دچار مشکلی بزرگ می‌گرداند. چرا که ثابت می‌شد رژیم ایران بر تعهد خود پابرجا است و ادعای ترامپ بر این‌که به این رژیم نباید اعتماد کرد، نا بجا است و این او است که اعتبار قراردادهای بین‌المللی را از بین برده‌ است. بدین‌سان، واکنش شدن خامنه‌ای و عمل به رویه ایجاد فرصت و امکان برای ضربه واردکردن امریکا، برگ بازنده را برگ برنده گرداند و اینک ترامپ از این برگ در انتخابات ریاست جمهوری امریکا استفاده می‌کند و می‌خواهد کاری کند که اگر هم شکست خورد، پیشاپیش، قرارداد وین را میرانده باشد.

   بدین‌قرار، خامنه ای برای آن‌که مسئله اتم را که امری داخلی است با مردم ایران حل نکند، تن به قرارداد وین داد و 105 تعهد پذیرفت و باوجود این هشدار که اگر امریکا از قرارداد بیرون رفت چه خواهید کرد؟، قرارداد را برجام نامیدند و به دستور او، مجلس ظرف 20 دقیقه، با اجرای آن موافقت کرد و حالا نیز، هم نادانی شگرف خویش را یکبار دیگر ابراز می‌کند و هم گمان می‌برد اقتصاد از شلاق او فرمان می‌برد:

   می‌گوید: بنا را بر این بگذارید که تحریمها ده سال دیگر هم برجا می‌مانند. سخن او هم گویای پویایی نادانی است که هر مستبدی بدان گرفتار می‌شود و هم زمینه سازی برای پیش فروش کشور است. نادانی حاکمان همواره مرگبارترین و ویران‌گرترین خطرها برای جامعه‌ها بوده ‌است و جامعه‌هایی را گرفتار انحلال کرده و جامعه‌های دیگری را گرفتار موقعیت و وضعیت زیرسلطه گردانده‌اند. در حقیقت، وقتی می‌گوید فرض کنید تحریمها ده سال دیگر ادامه می‌یابند، یعنی این‌که بنا را براین بگذارید که بحران ادامه می‌یابد. برای این‌که حاصل پویایی تحریم را در 10 سال بعد برآورد کنیم، کافی است وضعیت اقتصاد کشور را پیش از بیرون رفتن امریکا از توافق و برقرارکردن تحریمها با وضعیت امروز آن مقایسه کنیم و با توجه به ضریب برخودافزایی بحران اقتصادی، وضعیت آن را در 10 سال دیگر، برآورد کنیم. او بر پویایی بحران جاهل است و بر پویایی‌های تخریب ایران در موضع زیرسلطه، برغم مشاهده 40 سال، تخریب روزافزون، جاهل‌تر است. بنابراین، نمی ‌داند که نادانی او توأم با لجاجت، بجای رویارویی مستقیم با واقعیت، آن را با وسیلۀ زور به قالب دلخواه خود درآورده، اقتصاد و طبیعت ایران را گرفتار پویایی مرگ می‌ کند. پویایی نادانی، عقل او را از مشاهده واقعیت‌ های بس آشکار نیز ناتوان ساخته ‌است:

# **❋ واقعیت‌های بس عیان که پویایی نادانی خامنه‌ای را از مشاهده آن ناتوان کرده ‌است:**

1. بطور مداوم نقش زور، بنابراین، فساد، در تنظیم رابطه دولت با ملت و در سطح جامعه، در تنظیم رابطه میان اقلیت رانت‌خوار و اکثریت بزرگ جامعه، بیشتر شده‌است و رژیم بطور روزافزون، فضای ابتکار جامعه مدنی بمثابه جمهور مردم را تنگ‌تر کرده‌ است؛

2. استعدادهای با دانش بطور مداوم تصفیه شده‌اند و کارآ‌ ترها جای به نادان‌ترها و مطیع‌ترها سپرده‌اند. بطور مداوم، اقتصاددانان دلسوز نسبت به وضعیت اقتصاد کشور هشدار داده‌اند و بجای سپاسگزاری، مجازات شده‌اند؛

3. حجم بودجه و حجم اعتبارات بانکی، در نتیجه حجم نقدینه، بدون توجه به تن نحیف اقتصاد، بطور مداوم افزایش یافته‌اند و رانت‌خواری و فسادهای دیگر را فعالیت‌های اصلی اقتصاد گردانده اند؛

4. بطور مداوم رابطه ریال با دلار وسیله صدور سرمایه‌ها از کشور شده و تحریمها و جنگهای ده‌گانه، فرار سرمایه را شدت بخشیده اند؛

5. بطور مداوم اقتصاد کشور نه گرفتار تورم و بی‌کاری و فقر ساده که گرفتار پویایی تورم و بی‌کاری و فقر گشته است. توضیح این‌که نیروهای محرکه از پول و دانش و فن با زور ترکیب شده و این ترکیب در تشدید تورم و بی‌کاری و فقر شهروندان ایران و طبیعت بکار رفته است؛

6. ایرانیان گرفتار پویایی نابرابری‌ها و تبعیض‌ها هستند. از این‌رو، بطور مداوم، نابرابریها میان قشرهای جامعه، میان زن با مرد، میان مناطق مختلف کشور و میان ایران و کشورهایی که، در آنها، دانش و فن شتابان رشد می‌کنند و میان حال و آینده ایران، افزایش می‌یابند؛

7. ایرانیان گرفتار پویایی‌ آسیب‌های اجتماعی نیز هستند. بدین‌خاطر، بطور مداوم بر کم و کیف آنها افزوده می‌شود؛

8. بنابر این که اقتصاد مصرف و رانت محور است، بطور مداوم عرصه تولید تنگ و عرصه رانت‌خواری گسترده می‌شود. دولت، خود بزرگ‌ترین رانت‌خوار و دزد مال مردم است. ثروت ملی را می‌فروشد و می‌خورد، اسکناس چاپ می‌کند و به قیمت تحمیل تورم به مردم خرج می‌کند، از نظام بانکی وام می‌ستاند و خرج می‌کند، تا می‌تواند نرخ رانت دلار را بالا می‌برد، این‌همه کافی نیست، به سراغ بورس می‌رود و آن را وسیله خالی کردن جیب مردم می‌کند!

9. دولت ولایت مطلقه فقیه، در سطح مردم کشور و در سطح منطقه و در سطح جهان، منزوی است. هر کوششی برای خارج کردن کشور از انزوا، توسط «اقتدارگرایان» عقیم گذاشته شده‌است. تا بدانجا که به تازگی، گفته‌اند: مشارکت 20 درصد مردم در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده، ما را بس!

     با توجه به جنگهای دهگانه و محاصره ایران با پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی و حضور اسرائیل در امارات، با توجه به حضور انبوه ایرانیان و سرمایه‌های ایرانی در امارات، انزوا خطرناک ‌تر و رژیم، به باج ‌دادن ناگزیر تر می ‌شود.

10. بطور مداوم دین، دولتی‌تر، بنابراین، از حقوق و مکارم اخلاق خالی‌تر گشته‌ است. بطور مداوم رژیم، اسلام را در جهان بی‌‌اعتبار و بیشتر از آن، ضد حقوق و ارزشها گردانده ‌است تا بدان‌جا، که وزیرخارجه ترامپ نیز، کشورهای اروپایی‌ را درخور سرزنش می‌داند چرا که با رژیم آیت الله ‌ها هم ‌صدا شده ‌اند؛

11. بطور روزافزون دست رژیم ولایت مطلقه فقیه را در جنگهای گوناگونِ (جنگ نظامی مستقیم و جنگ نیابتی و جنگ از راه ترور و خرابکاری و جنگ سایبری و جنگ اقتصادی و جنگ روانی و جنگ تبلیغاتی که اینک با دادن شعارها بر ضد «ایران» در اجتماع ‌ها که مردم کشورهای منطقه تشکیل می ‌دهند، در حال گسترش است و جنگ مذهبی و جنگ دیپلماتیک و جنگ اقتصادی و ...) امریکا با ایران– به نیابت از جامعه بین ‌المللی که امریکا، با وکالت فضولی، به خویشتن این مأموریت را می‌ دهد-، بند می کند!

12. نه تنها سرمایه‌ها که، مهم‌تر از همه، مغزها از ایران می‌گریزند. افزون بر واقعیت‌های بر شمرده، فقدان امنیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، عاملهای فرار مغزها و سرمایه‌ها از کشور و تبدیل شدن ایران به خشکزار فرهنگ هستند.

**عقل قدرتمدار و قدرت‌محوری که به بندگی قدرت اعتیاد یافته‌ است، خدا را هم زور می‌بیند. چون نمی‌بیند، نمی‌تواند بفهمد وقتی می‌گوید باید بنا را بر این گذاشت که تحریمها ده سال دیگر هم ادامه می‌یابند، یعنی پویایی‌های واقعیت‌های بالا و واقعیت‌های دیگر ده سال دیگر به ویران کردن ایران ادامه خواهند داد. او نمی‌بیند و نمی‌داند که این پویایی‌ها به پویایی مرگ می‌انجامند**. اما مردم ایران که قربانیان هستند و روزمره با این واقعیت‌ها سر و کار دارند، چرا نمی‌بینند؟

# **❋ استقلال، نه دست نشاندگی و نه دشمنی است، استقلال رابطه حق با حق است:**

  استقلال، در همان ‌حال که هم سیاسی، هم اقتصادی، هم اجتماعی، و هم فرهنگی است، رابطۀ حقوند با حقوند، و همکاری حقوند با حقوند است. چه در درون و خواه با بیرون، استقلال، نه انزوا، و نه دست نشاندگی، بلکه موضعِ نه مسلط و نه زیرسلطه است. از این ‌رو است که دولت استبدادی محکوم به وابستگی است و نمی ‌تواند با جهانیان، بر پایۀ حقوق ملی و حقوق دیگر، رابطه برقرار کند. بدین‌ خاطر است که از گروگان‌ گیری تا امروز، رژیم ولایت مطلقه فقیه، نتوانسته‌ است بر پایۀ حقوق، حتی یک رابطه با کشورهای منطقه و جهان برقرار کند. زمانی ادعا کرد داشتن «تکنولوژی اتمی» حق مسلم ما است. غیر از اینکه‌، اگر حق باشد، به مردم کشور متعلق است و مردم باید از آن اطلاع داشته باشند و هنوز که هنوز است اطلاع ندارند، و غیر از اینکه اگر حق باشد و به مردم ایران متعلق باشد، این مردم، و نه بیگانگان باید در بارۀ حق بودن و یا نبودن، و داشتن و یا نداشتن آن تصمیم بگیرند– اما مردم ایران یکسره تکلیف مند شمرده می شو‌ند و کسی را آزادی سخن گفتن از حقوق خویش نیز نیست-، **برپایه این «حق»، ممکن نبود بحران اتمی پدید آید و اینک خامنه ‌ای بگوید بنا را بر این بگذارید که ده سال دیگر هم ادامه می ‌یابد!**

   ممکن نبود زیرا، حق شفاف است و هرگاه بنابر یافتن «تکنولوژی اتمی» بمثابه حق باشد، شفافیت وقوع بحرانی چنین ویران‌گر را بی‌محل و ناممکن می‌کرد. واکنش رژیم به خروج امریکا از قرارداد وین، نیز می‌گوید و به صراحت تمام که رژیم از موضع «تکنولوژی اتمی» حق ما است، عمل نمی‌کند. زیرا اگر از این موضع عمل می‌کرد بر قراردادی که خود امضاء کرده‌ است وفا می‌کرد و امروز، نه ترامپ خامنه‌ای را بلکه خامنه‌ای ترامپ را در تنگنا قرار می‌داد.

   اما استقلال با آزادی همراه است: جامعه مستقل، جامعه برخوردار از آزادی ابتکار و ابداع و کشف و خلق است. این جامعه گرفتار واقعیت ‌های بر شمرده و واقعیت های مرگبار و ویرانگر‌ دیگر نمی ‌شود. این جامعه می ‌داند که استقلال، سرمایۀ اجتماعی نیز هست. توضیح اینکه‌، هر اندازه نقش زور در تنظیم رابطه ‌ها کمتر و نقش حقوق بیشتر، همبستگی‌ ها، توحید اجتماعی، بنابراین، سرمایۀ اجتماعی بیشتر، و هر اندازه سرمایۀ اجتماعی و دیگر نیروهای محرکه بیشتر، جامعه و یکایک شهروندان، آزادتر. چرا که آزادی، بکار بردن نیروهای محرکه در رشد انسان و آبادانی طبیعت است.

**در ایران امروز، کسی نیست که داوطلب بازیافتن استقلال و آزادی خویش باشد و حقوندی و استعدادهای خویش را بازجوید و بمثابه شهروند مستقل و آزاد، فعال بگردد؟ بر او است که بداند، با تغییر خود، ایران را از بند پویایی مرگ می‌رهد و از پویایی زندگی در استقلال و آزادی برخوردار می‌کند**.

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 320**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/39389-2020-09-03-14-19-50.html)

**تاریخ انتشار : 13 شهریور 1399**

# **دوران انقباض؟**



  مشخصه اول جهان امروز، سرعت گرفتن جریان انقباض امریکا بمثابۀ «تنها ابر قدرت» و ورود آن به مرحلۀ انحلال است. این مشخصه با مشخصۀ دومی همراه است و آن ورود چین به مرحلۀ انبساط است. در مناطق مختلف نیز کشورهایی سعی می ‌کنند خلاء را پر کنند:

# **❋ شتاب ‌گرفتن امریکا در ورود به مرحلۀ انحلال، بمثابۀ تنها ابر قدرت، و خلاء ‌ها که کشورهایی تقلا می ‌کنند پر کنند:**

     این امر که امریکا بر سر تحریم تسلیحاتی ایران، در شورای امنیت، تنها شد، تنها نشانه نیست. رویارویی با اروپا و روسیه و چین و شماری از کشورهای امریکای لاتین نیز هست. وضعیتی که امریکا در عراق و افغانستان پیدا کرده نیز هست. ناتوانی امریکا از تثبیت وضعیت در عراق و افغانستان، با ناتوانی این قدرت، بعلاوه با ناتوانی اروپا، از تثبیت وضعیت در لیبی بعد از سقوط رژیم قذافی همراه است. خلائی که این دو ایجاد کرده ‌اند، برای روسیه و ترکیه و مصر و دولت سعودی، برای حضور در لیبی، فرصت ایجاد کرده‌ است. وضعیت از دست رفتۀ لبنان، نمایانگر خلائی است که غرب ایجاد کرده‌ است. در لبنان، تکیۀ حزب الله به ایران است، و گروه ‌های مسیحی به اروپا و تا حدودی اسرائیل، و گروه ‌های سنی به دولت سعودی و شیخ ‌های خلیج فارس. اسرائیل «خطر ایران» را برای انبساط در سطح منطقه دست ‌آویز کرده ‌است و در این راه می ‌کوشد.

     روسیه امکان مالی برای انبساط را ندارد، با وجود این، در پی ایجاد منطقۀ نفوذ در اروپای شرقی و آسیای میانه و ایجاد جای پای محکم در خاورمیانه است. با وجود این، توانایی آنکه به تنهایی خلاء را پرکند، ندارد. در آسیای مرکزی، ایران، هرگاه گرفتار استبدادی تا این اندازه درمانده نبود و اقتصادی نیرومند می‌ داشت، می ‌توانست عامل همگرایی با کشورهای آسیای مرکزی بگردد و منطقۀ صلح و رشد را پدید آورد. اما نه تنها این توان را ندارد، بلکه دستیار روسیه است، برای اینکه‌ با روس ها این منطقه را که همه، رژیم های استبدادی، بنابراین وابسته دارند، منطقۀ نفوذ خود کنند. کوشش امریکا برای اینکه خلاء ناشی از سقوط امپراطوری روسیه را پر کند، بجایی نرسید و ترکیه نیز نتوانست مزاحم روسیه در این منطقه بگردد.

     کوشش های ترکیه برای نفوذ در کشورهای عرب ناکام شدند: انقلاب مصر و به ریاست جمهوری رسیدن مرسی– نامزد اخوان ‌المسلمین-، فرصتی برای ترکیه ایجاد کرد. اما ارتش مصر با دریافت پول از دولت عربستان سعودی، کودتا کرد. در حال حاضر ترکیه در سوریه حضور نظامی دارد، اما بعنوان دشمن، و در لیبی، به سود دولت مستقر در تریپولی، عمل می ‌کند.

     وضعیت در یمن و سوریه و افغانستان و لیبی، و به میزان بسیار کمتر ‌در عراق، نمایانگر این واقعیت ها است:

۱. دولت هایی که خود را در موضع مسلط تصور می ‌کنند، هیچ یک نمی ‌توانند مانعِ حضور رقیبان بگردند و حضور چند رقیب در یک کشور، فاجعه ‌ای دیرپا ببار آورده‌ است که مرتب بدتر می ‌شود؛

۲. دستیارانِ داخلیِ دولت های مداخله ‌گر، با گرفتن پول و اسلحه از آنها، سرنوشتِ خود را به حضور دولت های حامی، گره زده ‌اند و راه‌ حل از درون را بسیار مشکل ساخته ‌اند. در مورد لبنان، وزیر خارجۀ فرانسه می ‌گوید، اگر لبنان تن به اصلاح ساختاری ندهد، از میان می ‌رود و کارشناسانی بر این نظر هستند که اسباب جنگ داخلی، آماده ‌تر هستند، تا اسبابِ صلح؛

۳. هم دولت های مداخله‌ گر، و هم گروه‌ های دست نشاندۀ آنها، قدرتمدار و قدرت محور هستند، و نه تنها خود را قیم مردم می‌ دانند و مخالفِ تحول از پایین– از راه وجدان به حقوق و روی آوردن به جنبش-، هستند، بلکه مانع اینگونه تحول و حتی هرگونه تحول از داخل هستند؛

۴. در منطقه، اسرائیل به کنار، مداخله ‌گر های دیگر، در تعادل ضعف‌ ها هستند، یعنی مرتب یکدیگر را ضعیف ‌تر می‌ کنند. در حقیقت؛

۵. غیر از خلائی که انقباضِ امریکا و انحلالِ اروپا بمثابۀ قدرت مسلط ایجاد کرده‌ است، تحمل فقر توسط جامعه ‌های تحت استبدادهای مداخله ‌گر نیز به اینگونه‌ دولت ها، امکان مداخله گری می ‌دهد. و

۶. امریکا هنوز نقش قدرت نظامی و تا حدودی مالی از دولت های مداخله ‌گر را دارد و آنها را «دوستان امریکا» می ‌خواند. شماری از آنها، نیاز به کمک مالی ندارند و مشتری ‌های اصلی اسلحۀ امریکایی هستند (دولت های سعودی ها و شیخ ‌های خلیج فارس) و شماری نیاز به کمک مالی و تسلیحاتی دارند (نمونه، مصر). و

۷. دولت های مداخله‌ گر، اقتصادهای قوی ندارند و وضعیت اقتصادی آنها، در حالِ پس رفتِ مداوم است. و در درون کشورهای خود، پایگاه اجتماعی شان در انقباض است.

    این واقعیت‌ها می ‌گویند، دولت های مداخله ‌گر مرتب نسبت به جامعه‌ های خود خارجی ‌تر می ‌شوند و گرفتار پویاییِ انقباض و انحلال، هستند:

# **❋ پویایی انقباض و انحلال دولت های مداخله ‌گر:**

     هم ایران، امپراطوری بود و گرفتار پویایی انقباض و انحلال شد، و هم در دوران معاصر، نخست، فرانسه و انگلستان– که آفتاب در امپراطوری آن غروب نمی‌ کرد-، و سپس، اتحاد جماهیر شوروی، گرفتارِ این پویایی شده و بمثابۀ امپراطوری، منحل گشتند. انقباض و انحلال، این ‌سان جریان یافت:

۱. توقف انبساط در بیرون از مرزها. افغانستان کشوری است که، در آن، انبساط اتحاد جماهیر شوروی، بمثابۀ یکی از دو ابرقدرت، پایان گرفت؛

۲. انقباض، باز هم در بیرون از مرزها: در آنچه به ابرقدرتی مربوط می ‌شود که روسیه (اتحاد جماهیر شوروی) بود، ناگزیر شدنش به خارج ‌کردن قوای خود از افغانستان، و خارج شدنِ کشورهای اروپای شرقی از سلطه اش، پس از آن واقعیت پیدا کرد که از مناطق دورتر از قلمروِ تحت سلطۀ خود، بیرون کشیده بود. نمونۀ کوبا بسیار گویا است. پس از آ‌نکه اتحاد جماهیر شوروی از آن بیرون رفت، امریکا نتوانست خلاء را پر کند. در آنچه به اروپای شرقی مربوط می ‌شود، اروپای غربی از راه وارد کردن کشورهای اروپای شرقی به اتحادیۀ خود، خلاء را با حمایت اقتصادی، تا حدودی، پر کرد؛

۳. ضعیف و ضعیف ‌تر شدن جریان نیروهای محرکه از کشورهای وابسته، در نتیجه کسر روزافزون این نیروها. در مورد اتحاد جماهیر شوروی، کاهش دریافتی ‌ها از کشورهای تحت سلطه، کار را به کسر بودجۀ بزرگ رساند، تا آنجا که گرباچف، رئیس جمهوریِ دوران پایانیِ انحلال ابرقدرتی که شوروی بود، از غرب تقاضای وامی ۳۰ میلیارد دلاری کرد. بدین‌ سان، عدم تعادل میان هزینۀ سنگین نگهداری امپراطوری و حفظ موقعیت خود بمثابۀ ابر قدرت و حفظ درآمد حاصل از کشورهای زیرسلطه، امپراطوری را گرفتار انقباض از درون و انحلال کرد:

۴. انقباض در درون، بخاطر نابرابریِ تولید با مصرفِ ناشی از افزایش جمعیت، و پرشمار شدن نیازها که فرآورۀ تحول کیفیِ جمعیت است؛

۵. انقباض در درون، بخاطر سلطۀ طبقۀ جدید بر جامعۀ روس (اتحاد جماهیر شوروی) که یکی از عوارض آن، گرفتار پویایی فساد و پوسیدگی کردن دولت و حزب حاکم بود. بیزاریِ اکثریت بزرگ از طبقۀ جدید و حزب و دولت، پایگاه اجتماعیِ رژیم را بطور روزافزون، کوچک ‌تر می‌کرد؛

۶. انقباض در درون طبقۀ جدید و حزب و دولت، بخاطر گروه ‌بندی ‌های ناسازگار با یکدیگر؛ و

۷. فروپاشی حزب و دولت از درون و از دست رفتن انسجام طبقۀ جدید.

     وقتی کشوری در موضع زیرسلطه‌ است و در همان ‌حال می ‌خواهد «اقتدار منطقه ‌ای» ایجاد کند، پویایی انقباض و انحلال، زودتر از پایش در می ‌آورد:

# **❋ رژیم ایران گرفتار پویایی انقباض و انحلال است:**

     با انقلاب، ایران هنوز نیرو های محرکه لازم (دانشمندان و فن‌ دانان و دانش و فن و ...) را برای رشد و یافتنِ اقتصادی تولید محور و نیرومند، نداشت، اما می ‌توانست آنها را تولید کند. هرگاه بر آن می ‌شد که خود را از موضع زیرسلطه، بنابراین، پویایی ‌های نظام سلطه ‌گر – زیرسلطه، برهاند، دولتی حقوقمدار و جامعه ‌ای با نظامِ باز، می ‌یافت. نظامِ باز، نظامی است که، در آن، رابطه‌ ها را حقوق تنظیم می ‌کنند. در این نظام، با شهروندان– به یمن حقوند شدن- و در رابطۀ حق با حق با طبیعت، و در تنظیم رابطه با انیران بر پایۀ استقلال و آزادی، سه سرمایه، نقشی تعیین کننده می ‌یافت: سرمایۀ اجتماعی، بعلاوۀ سرمایۀ طبیعی (طبیعتِ در عمران و مساعدِ رشد انسان)، و سرمایۀ بین ‌المللی ای که انقلاب و تنظیم رابطه ‌ها بر وفق حقوق، ایران را از آن برخوردار می ‌کرد. این سرمایه‌ ها، امکان تولید و بکار گرفتن نیروهای محرکۀ دیگرِ در حد مطلوب را می‌ داد.

     اما بازسازی استبداد و گروگانگیری و جنگ و بحران های داخلی و خارجیِ مداوم، ایرانیان را از سرمایه‌ ها محروم کرد و سبب شد که میزان تخریب نیروهای محرکه از میزان تولید آنها مرتب بیشتر بگردد. در حال‌ حاضر، پویاییِ انقباض و انحلال، رژیم را در این وضعیت قرار داده‌ است:

۱. سرمایۀ بین ‌المللی حاصل انقلاب و سرنگونی رژیم استبدادی وابسته، و راهنمای جامعه ‌ها شدن در تحول از پایین، با گروگانگیری و جنگ ۸ ساله و ایجاد سازمان ترور و بسط فعالیت های تروریستی و تقدیس خشونت، نه تنها از دست رفت، که جای به ضد سرمایه داد: رویۀ خصمانه در قبال ایران و ورود کلمۀ «آیة الله» به زبان ها، بمثابۀ کسی که الگوی زورباوری و تبهکاری است؛

۲. حضور نظامی در کشورهای منطقه، برای پرکردن خلاء و ایجاد «کمر بند سبز»، اینک کشورهایی را که باید این کمربند را تشکیل می ‌دادند، کمربندِ جنگ و مرگ و ویرانی کرده‌ است. بدین ‌سان، انبساطی هنوز حاصل نشده، کار به انقباض کشیده‌ است. توضیح اینکه‌ رژیم ولایت فقیه، در دو کشور لبنان و سوریه، هرگاه قرار بر صلح، بنابراین، راه ‌حل از درون بگردد، ناگزیر است قوای خود را فرابخواند. اگر هم جنگ ادامه پیدا کند، توانایی حفظ قوا را بطور روز افزون از دست می ‌دهد. هم ‌اکنون، صحبت از بازگرداندن سپاه قدس به داخل کشور است؛

     در آنچه به عراق مربوط می ‌شود، دو بخش از جمعیت، یعنی بخش سنی و بخش کرد، موافق «اقتدار» رژیم ولایت مطلقه فقیه در عراق نیستند. اما در بخش شیعه نیز، هم به لحاظ وجود حوزۀ دینی نجف، و هم بدین ‌خاطر که دولت عراق استحکام خود را در گرو پایان یافتن حضور مستقیم– حضور نظامی امریکا و ایران و مداخله ‌های نظامی ترکیه در منطقۀ کرد نشینء، و غیر مستقیم– حضور دولت سعودی و شیخ‌ های نفتیء دولت های خارجی می ‌داند، موافق این«اقتدار» در عراق نیستند. از این‌رو، «اقتدار» رژیم در کاهش روزافزون است؛

۳. غیر از اینکه تعادل بازرگانی خارجی ایران به زیان ایران منفی است، استعداد ها و سرمایه ‌ها از ایران می ‌گریزند. در نتیجه،

۴. بودجه ‌ای که برداشت از تولید داخلی نیست، نیازش با درآمد از محل صدور نیروهای محرکه بیشتر می ‌شود. تحریم ها مانع از برآورده شدن این نیاز گشته‌ است. این ‌است که بودجه، ویران ‌گرِ بزرگ اقتصاد، از راه تحمیلِ اقتصادِ رانت و مصرف محور، و تورم و بیکاری و نیازمندی شدید به هرچه بیشتر صادر کردن ثروت های ملی، شده‌ است؛

۵. در درون، بهنگام پیروزی گل برگلوله، سرمایه اجتماعی به حدی رسید که در تاریخ ایران، هیچگاه به آن حد نرسیده بود. در تاریخ ملت های دیگر نیز اگر بی ‌مانند نباشد، بس کم مانند است. بازسازی استبداد، نمی ‌توانست با تخریب سرمایۀ‌ اجتماعی همراه نباشد: در انتخابات ریاست جمهوری اول، پایگاه اجتماعی استبدادیان، ۵ درصد بود. رژیم، همچنان ۵ درصدی است. در «انتخابات» مجلس یازدهم، به قول مطهری، ۱۰ درصد بیشتر شرکت نکردند و برابر اطلاع، گردانندگان رژیم از آن بیم دارند که در «انتخابات» ریاست جمهوری، ۱۰ درصد نیز شرکت نکنند.

۶. طبیعت ایران بیابان می ‌شود. آخرین هشدار این‌ است: بیابان شدن شتاب گرفته است. با توجه به اسراف و تبذیر منابع زیر زمینی، سرمایه طبیعی نیز منفی شده ‌است. به سخن دیگر، آبادان کردن طبیعت، نیاز به هزینه سنگین و طول زمان دارد و این هزینه را طبیعت، خود نمی‌ تواند تأمین کند.

۷. طبقۀ جدید رانت‌ خوار، بیش از پیش، در کار صادر کردن سرمایه ‌ها از کشور است. گروه ‌بندی ‌های مافیایی، بخصوص مافیاهای نظامی ء مالی، تحریم را فرصت برای به حداکثر رساندن رانت، کرده ‌اند (بازار ارز و طلا و ... اگر بشود چنگ انداختن بر منابع نفت و گاز و به روز پتروشیمی انداختن آنها). و

۸. در درون رژیم، رویارویی ‌ها در کمال شدت است. بگونه ‌ای که زمینه سازان برای جانشینِ خامنه ‌ای، لازم دیده ‌اند، سه قوه را به تصرفِ اقلیت، حتی در سرای رژیم درآورند. دو قوه تصرف شده‌ است و تصرف قوۀ مجریه را نیز تدارک می ‌بینند.

     در ستون فقرات رژیم، یعنی سپاه نیز رویارویی ‌ها کم شدت نیستند: بدنۀ آن، از خورد و بردها سهمی ندارد، اما وِزر و وبالِ سرکوبگری مردم را آنها باید تحمل کنند. بازگرداندن سپاه قدس به داخل کشور، بر شدت رویارویی ‌ها میان «امتیازبران» و «خطرپذیران» خواهد افزود.

     بدین‌ قرار، هرگاه سیاست ترامپ نبود، جریان انقباض و انحلال، زودتر انجام می‌ گرفت. با وجود این سیاست و ترس مردم کشور از بعد از انحلال رژیم، این امر، واقع خواهد شد. برای اینکه ایران وضعیت کشورهایی چون افغانستان و عراق و سوریه و لیبی را پیدا نکند، لازم ‌است که وجدان به حقوق و همگرایی جمهور مردم، سبب قوت گرفتن بدیل ایستاده بر اصول استقلال و آزادی، و منزوی و بی ‌اثر شدنِ هرچه بیشتر مثلث زورپرست، بگردد.

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 321**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/39475-2020-09-10-15-18-07.html)

**تاریخ انتشار : 20 شهریور 1399**

# **بین‌الملل ارتجاع؟**



لوموند دیپلماتیک (سپتامبر ۲۰۲۰) مقاله‌ای در بردارد زیر عنوان «بین‌الملل ارتجاع». مقاله مربوط است به مسیحیان پروتستان اوانجلیک(évangéliques) که۶۶۰میلیون عضو در جهان دارد و بزرگ‌ترین سازمان مذهبی – سیاسی در جهان است. این سازمان فرآورده «ضدیت با کمونیسم» و حمایت دولت امریکا و دولتهای دیگر است. مادرشهر آن نیز امریکا است. دستگاههای تبلیغاتی عظیم نیز در اختیار دارد. در امریکا و اروپا و دیگر نقاط جهان نیز کسی برضد این «بین‌الملل ارتجاع» سخن نمی‌گوید. چهار رئیس جمهوری امریکا، ریگان و بوش (پدر و پسر) و ترامپ با رأی اعضای این سازمان به ریاست جمهوری امریکا رسیده‌اند و هم‌اکنون نیز ترامپ امیدوار است با رأی اعضای این سازمان، برای باردوم، رئیس جمهوری امریکا بگردد. در برزیل نیز، بلسونارو، با رأی ۱۱ میلیون اعضای سازمان به ریاست جمهوری رسید. در امریکایی لاتین، درصد قابل ملاحظه‌ای از کاتولیک‌ها به این مذهب گرویده و به این سازمان روی آورده‌اند. نیک بنگریم، «بین‌الملل ارتجاع» را هنوز گسترده‌تر می‌یابیم:

# **❋ بین‌الملل چند مرامی ارتجاع در جهان امروز و عوامل آن:**

   در سرزمین‌های مسلمان نشین نیز «انسان برای دین است»؛ یعنی دین توجیه‌گر تحصیل قدرت و بکاربردن آن‌ است: در ایران، ولایت مطلقه فقیه برقرار است و عربستان، سعودیها رژیم خود را دین مدار تعریف می‌کنند و در سرزمین‌های مسلمان نشین، سازمانهای ترور با نامهای گوناگون، القاعده و داعش و... فعال هستند. در کشورهای سنی نشین، استبدادهای نظامی که در گذشته خود را «ملی» توصیف می‌کردند، حالا خود را به رنگ مذهب نیز می‌آرایند. بر اسرائیل نیز راستها و راستهای افراطی حکومت می‌کند و سرزمین‌های مسلمان نشین، میدان جنگ افراطی‌ها است.

   بر کشوری مثل هند، هندوهای ضد اسلام و ضد هر آنچه که «غیر خودی» می‌خوانند، حکومت می‌کنند. و در پاکستان نیز افراطی‌هایی که به خود رنگ دین می‌دهند فعال‌ترین‌ها هستند. وضعیت افغانستان هم که معلوم است.

   چین رژیم کمونیستی دارد که از افراطی‌گری بازگشته و جور خود را با اقتصاد سرمایه‌داری جورکرده‌ است. در عوض، رژیم کره شمالی را می‌توان عضو بین‌الملل ارتجاع دانست.

   و امریکا و اروپا و استرالیا راستهای افراطی که خود را دینی نمی‌خوانند نیز در حال قوت گرفتن هستند.

   در افریقا نیز پروتستانتیسم در خدمت قدرت در حال توسعه است.

   اما چرا در جهان امروز، «بین‌الملل ارتجاع» تشکیل شده ‌است؟ به پرسش، ایزابل ریشت **[Isabelle Richet](https://www.cairn.info/publications-de-Isabelle-Richet--305.htm)** این پاسخ را می‌دهد:

1. کندی، واپسین رئیس جمهوری بود که با شعار جدایی کلیسا از دولت، به ریاست جمهوری رسید. از آن پس، حتی دموکراتها (کارتر نخستین آنها) نیز دین‌داری را وسیله تبلیغ کردند. یک دلیل آن، محل دادن به اخلاق در سیاست و بازگرداندن اعتماد به اداره کنندگان دولت، بعد از شکست در جنگ ویتنام و فسادکاری نیکسون بود؛

2. بی‌اعتبار شدن دموکراسی با این تعریف که جمهور مردم در زندگی سیاسی خود شرکت می‌کنند. توضیح این‌که تمرکز شدید تصمیم گیری و شرکت داده نشدن مردم و ناچیز شدن نقش آنها در دادن رأی و نیاز به جمع شدن و کارجمعی کردن و همبستگی، برای پروتستانتیسم سیاسی؛ محل عمل ایجاد کرد.

3. عامل سوم مردم ساکن جنوب امریکا هستند که دیرتر وارد رشد صنعتی شدند و پویاتر و با زاد و ولد بیشتر، به مذهب در سیاست نقش می‌دهند.

4. خالی شدن دست اهل سیاست، بیشتر جمهوری‌خواه‌ها از مرام و نیاز روزافزونشان به رأی، آنها را مبلغ پروتستانتیسم سیاسی گرداند.

5. اخلاق‌گرایان امریکایی که می‌گفتند تبیین ارزشهای اخلاقی نیاز به دین ندارد، از ایجاد «اکثریت اخلاقمند» ناتوان شدند. این شد که آن جنبش با جنبش «اکثریت دینمند» جانشین شد.

6. ائتلاف حزب جمهوری‌خواه با پروتستانهای سیاست‌گرا و نقش تعیین کننده اینان بخاطر انسجام و ثباتشان در رأی دادن به جمهوری‌‌خواه‌ها. حال این‌که رأی دهندگان دیگر با ثبات نیستند و بنابر موقع، به نامزد این یا آن حزب رأی می‌دهند و یا از دادن رأی سرباز می‌زنند.

   از قرار، نویسنده نقش امریکا در جهان و نیاز اعمال قدرت در جهان به توجیه را از یاد برده‌اند. محققان دیگر این مهم را از یاد نبرده‌اند: یک چند کوشش شد حقوق انسان و دموکراسی دست‌آویز مداخله نظامی بگردد. اما تناقض آشکار بود (حقوق را انسان دارد و خود باید به آنها عمل کند و دمکراسی نیز قالبی نیست که بتوان مردم را در آن ریخت. وجدان به حقوق و تنظیم رابطه‌های با حقوق و فرهنگ می‌خواهد و مردم خود هستند که باید این فرهنگ را ایجاد کنند. یادآوری این واقعیت توسط بوش به میتران، رئیس جمهوری فرانسه بهنگام جنگ خلیج فارس برسر کویت، بجا است) و نتایج مداخله هم بدترکردن وضعیت از آنچه بود از کار درآمد. این شد که توجیه پذیرش همگانی نیافت. این‌است که قدرت مداخله‌گر دین را وسیله توجیه خود می‌کند. اما مسیح پیامبر صلح بود، چطور می‌توان دین او را وسیله توجیه مداخله‌های نظامی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کرد؟

# **❋ قدرت و نیاز آن به توجیه ستاندن از دین؟:**

   به تاریخ استعمار و سلطه غرب بر قاره‌های دیگر که بازگردیم، می‌بینیم، نخست بنام ترویج مسیحیت: انسان برای دین است یعنی هر مسیحی باید خود را در خدمت دین بداند و گرایاندن جهانیان به دین مسیح را مأموریت خود بداند. بدیهی است که اعمال زور هم لازم می‌شود. بعد نوبت استعمار شد: تنها غرب است که از فرهنگ بمعنای درست کلمه برخوردار است و هر غربی مأموریت دارد جهانیان را به این فرهنگ درآورد. چون هر غربی در خدمت فرهنگ متعالی است، تصرف کشورها بقصد «آدم» کردن (فراماسونهای ایران می‌گفتند باید بگذاریم غرب ما را آدم کند) مردم آنها ضرور است. سپس نوبت به ترقی و «مدرنیته» رسید و بنام ترقی، تحمیل دیکتاتوری‌های «مدرن»، به کشورهای زیرسلطه، توجیه می‌شد. پس از آن، بوش پسر استقرار دموکراسی در «خاورمیانه بزرگ» را توجیه‌گر جنگ با عراق و افغانستان گرداند و مدعی شد هرچه می‌گوید و می‌کند خداوند به او القاء می‌کند!

   با بی‌اعتبار شدن مرام‌های غیر دینی و ناچیز شدن مدرنیته در بزرگ و متمرکز شدن قدرتی که سرمایه‌داری است، برای اعمال قدرت، توجیه‌گری نمانده‌ است. این خلاء است که زمینه ساز پیدایش و قوت گرفتن «بین‌الملل ارتجاع» شده ‌است. بدین‌خاطر است که بوش پسر را آغازگر جنگهای صلیبی می‌شمارند.

   بدین‌قرار، سه رابطه ‌است که تا وقتی بر جا هستند، قدرت که نیازمند توجیه شدن است، توجیه‌گرهای خود را از خود بیگانه و میان تهی می‌کند و آن را با توجیه‌گر جدید جانشین می‌کند:

1. رابطه انسان با دین و یا مرام غیر دینی (لیبرالیسم، مارکسیسم، نئولیبرالیسم و...)؛

2. رابطه انسان با قدرت. و

3. رابطه دین یا مرام غیر دینی با قدرت.

   در آغاز، دین یا مرام غیر دینی برای انسان بوده ‌است: دین شما شما را و دین من مرا، مرام شما شما را و مرام من مرا. از زمانی که انسان برای دین یا مرام غیر دینی شد، خصومت و نزاع و جنگ، بنابراین، قدرت با محل شد. زیرا انسان برای دین یا مرام غیر دینی است جز این معنی نمی‌دهد که دین یا مرام او حق مطلق است و مأموریت او این ‌است که دیگران را نیز به این دین یا مرام در آورد و یا «حاکمیت دین یا مرام» را بر جهان مستقر سازد. اما چنین ماموریتی نیازمند زور است. تنظیم رابطه با دیگرانی که باید به دین یا مرام درآیند، نیازمند ترکیب زور و پول و فساد و علم و فن (سلاح) می‌شود. درجا، انسان با قدرت رابطه برقرار می‌کند. گمان می‌کند این او است که قدرت (= ترکیبی که در رابطه قوا بکار می‌رود و این رابطه) بکار می‌برد. اما در حقیقت، او پیشاپیش جای خود را بعنوان وسیله تعیین کرده و وسیله شده‌ است. چرا که وقتی می‌پذیرد که او برای دین یا مرام است، پس می‌پذیرد که برای دین یا مرام بکار رود. بمنزله وسیله، قدرت را بکار می‌برد: **رابطه انسان با قدرت رابطه وسیله است با قدرت**. و

   و اما دین یا مرام غیر دینی باید قدرت را توجیه کند. زیرا انسانی که وسیله می‌شود و انسانی که قدرت در باره او بکار می‌رود، اگر نه هردو، دست کم انسانی که وسیله می‌شود باید بپندارد که هدف از بکاربردن قدرت حق (برای مثال، درآمدن همگان به دین و یا مرام و یا تجدد و تمدن) است. پس، محل عمل دین یا مرام غیر دینی، محل وظیفه توجیه‌گری می‌شود: قدرت، انسان را وسیله و دین یا مرام و یا تجدد و یا... را نیز وسیله توجیه خود می‌کند. هدف دیگر نه آنکه «دین‌دار» و یا «مرام‌مند» و یا متمدن ساز می‌پندارد، بلکه متمرکز و بزرگ شدن قدرت ( برای مثال، سرمایه‌سالاری) می‌شود. آن واقعیتی که شهروندان همه کشورها با آن رویارو هستند، این واقعیت است. «بین‌الملل ارتجاع»، بدون رابطه با قدرت (= سالاریها) ممکن نبود بوجود آید و با قطع رابطه با قدرت از میان بر می‌خیزد. چنانکه ولایت مطلقه فقیه، بدون ستون فقراتی که حزب سیاسی مسلح صاحب بخش عمده اقتصاد کشور و دولت است، یک لحظه نیز برجا نمی‌ماند. بنابراین، راه‌کار این‌است که انسانها خلاء را پرکنند تا مگر زندگی حقوند را بازیابند:

# **❋ بدون پرکردن خلاءها، انسان و دین و مرام وسیله می‌مانند:**

   خلاءها که باید پر شوند تا که انسانها استقلال و آزادی خویش را بازیابند، اینها هستند:

1. رابطه انسان با اندیشه راهنمایش هرچه باشد، بمحض این‌که خود را برای اندیشه راهنما دانست، استقلال و آزادی خویش را از دست می‌دهد و، به شرح بالا، وسیله قدرت می‌شود و اندیشه راهنما را وسیله توجیه قدرت می‌کند و گرفتار خلائی می‌شود که خود او بمثابه شهروند حقوند است. پر کردن این خلاء به این است که رابطه خود با اندیشه راهنما را تغییر دهدو بپذیرد که اندیشه راهنما برای انسان است. وقتی این خلاء را پرکرد، قدرت بی‌محل می‌شود و از میان بر می‌خیزد؛

2. اندیشه راهنما هدفی نیست که انسان برای آن باشد، روشی است که انسان باید درپیش بگیرد تا به هدفی برسد که، بکاربردن روش، رسیدن به آن را ممکن می‌کند. وقتی انسان برای اندیشه راهنما می‌شود، درجا، گرفتار خلاء روش می‌گردد و این خلاء است که با ترکیب زور و فساد و... پر می‌شود. خمینی که ارتکاب دروغ و فریب و... خشونت و جنگ را برای دین لازم می‌شمرد، نمی‌توانست ننویسد که حکومت اسلامی (= قدرت) مقدم و حاکم بر احکام دین است. **چراکه ارتکاب جرم و جنایت برای دین ناممکن است. مگر این‌که دین ولایت مطلقه فقیه یعنی قدرت باشد**.

   اما این خلاء جز با حقوق پرشدنی نیست. چراکه خلاء ناشی از غفلت از حقوق را ترکیب زور و فساد و... پر می‌کرد. پس پرکردن خلاء به این‌است که زور و فساد را با حقوق جانشین کنیم. با این جانشینی، خلاء سومی پر می‌شود که سبب تغییر رابطه انسان با فکر راهنما شده‌است:

3. رابطه‌های انسانها با یکدیگر را وقتی اندیشه راهنما برای انسان است، دو حق اختلاف و اشتراک تنظیم می‌کنند: بنابر حق اختلاف، هرکس اندیشه راهنمای خود را دارد و بنابر اصل اشتراک (اشتراک در وطن، اشتراک در جامعه، اشتراک در بخش عمده‌ای از فعالیتهای حیاتی، اشتراک در سرمایه‌ها و نیروهای محرکه دیگر و اشتراک در خلق فرهنگ و اخلاق که مشترکات اندیشه‌های راهنما هستند)، حقوق ذاتی حیات که همگان بطور برابر دارند، تنظیم کننده رابطه‌های آنها می‌شود.

   بدین‌سان، اگر هرکس بپذیرد که اندیشه راهنما برای انسان است و خود را ولی قهری دیگران در گرویدن دیگران به طرزفکر خود نگرداند، اختلاف و انشعابها که خشونت را پدید می‌آورند و برایش محل عمل ایجاد می‌کنند، بوجود نمی‌آیند. در عوض، اشتراک در حقوق سبب می‌شود که دو حق اختلاف و اشتراک که همراه هستند و با هم عمل می‌کنند، بطور مداوم اشتراکها را بیشتر می‌کنند.

**بدین‌سان، نه «بین‌الملل ارتجاع» که قدرت پدید آورنده آن، - که، با استفاده از خلاء‌هایی که انسان‌ها خود ایجاد کرده‌اند، آنها را با زور و فساد پرکرده‌اند، بوجود آمده‌ است- تمامی انسان‌های روی زمین را در برابر سه خلاء عمده‌ای قرار داده ‌است که جز با تغییر رابطه انسان با اندیشه راهنمای خود و وجدان به حقوق و عمل به حقوق و تنظیم کردن رابطه‌ها با حقوق پرشدنی نیستند**.

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 322**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/39565-2020-09-17-16-55-10.html)

**تاریخ انتشار : 27 شهریور 1399**

# **سرمایه‌ها که کرونا و آتش ارزش آنها را آشکار می‌کند؟**



# **❋ سرمایه‌ها که بطور روزافزون بر باد می‌روند:**

1. موج جدید بیماری کوید – 19 در همه جا، جهانیان را از وجود سرمایه بس مهم و بسا مهم‌ترین سرمایه آگاه می‌کند که زندگی حقوندی و تنظیم رابطه‌ها با حقوق است. و در همه جای جهان، این سرمایه به تاراج قدرتی سپرده شده‌ است که به قول صاحب کتاب «از رشد اقتصادی رها باید شد»، خود را با پوشش «رشد تولید ناخالص داخلی» می‌پوشاند. در امریکا و در اروپا، این رشد با کاهش میزان امید به زندگی، با تخریب محیط زیست، با تنها و منزوی شدن انسان، با افزایش آسیب‌های اجتماعی، بخصوص بالارفتن مصرف مخدرها و سنگین‌تر شدن جو خشونت، همراه است. به قول لوموند (15 سپتامبر 2020)، آنها راکه این بیماری می‌کشد، مردگان همه انسانیت بشمارند. اما این انسانیت فعالانه از خود دفاع نمی‌کند و فعل‌پذیرانه در انتظار کشف واکسن است!؛

2. آتش سوزیها که ترامپ همچنان می‌کوشد انکار کند، فرآورده گرم شدن محیط زیست هستند و می‌گویند نه تنها سرمایه طبیعی به آتش کشیده می‌شود، بلکه به قول یک کارشناس محیط زیست فرانسوی، این سرمایه، دوباره بدست آوردنی نیز نیست. کاری کنیم که زندگی بر کره زمین ناممکن نشود؛

3. برابر سنجش‌های مداوم افکار و تحقیق‌ها که محققان دانشگاهها بعمل می‌آورند، در امریکا بیشتر از اروپا، شهروندان تنها می‌شوند. در امریکا، 52 درصد امریکاییان می‌گویند همسری و دوستی‌‌هاشان ناپایدارند. هم امریکاییان و هم اروپاییان، عامل اول رفاه را برخورداری از پیوندها و علائق اجتماعی می‌دانند.

   و درکشوری چون ایران، موجهای مهاجرت می‌گویند که نه تنها سرمایه طبیعی و سرمایه‌ای که برخورداری از منزلت است، بلکه سرمایه اجتماعی که فرآورده تنظیم رابطه‌ها با حقوق و عمل همگان به حق دوستی است و همکاریها در قلمروهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و بخصوص فرهنگی است، چنان از میان رفته است که شهروندان ایرانی ترجیح مدهند که به عزلت کده‌ای مهاجرت کنند که امریکا است؛

4. آتشی که به جان پناهندگان مستقر در «جهنم دره»‌ای در یونان افتاد و اعدام جنایتکارانه نوید افکاری و... گویای ضعف مفرط سرمایه اجتماعی و سرمایه بین‌المللی است. در حقیقت، بخاطر بر باد دادن سرمایه‌ای که زندگی حقوندی است، این دو سرمایه وجودی قابل اعتناء ندارد. جامعه جهانی، نه در مورد آتشی که به جان پناهندگان افتاد، نه در باره جنایت سعودیها در یمن و اسرائیلی‌ها در فلسطین و چند کشور در سوریه و رژیم پکن در منطقه مسلمان نشین این کشور و دولت هند در کشمیر و در خود کشور با مسلمانها و روسیه در چچن حساسیت بایسته را نشان نمی‌دهد. حتی (اروپاییان) نسبت به استبداد لوکاچنکو، باوجود سرکوب مردم روسیه سفید... حساسیتی که به حساب آید، اظهار نمی‌کنند.

   در آنچه به ایران مربوط می‌شود، بگاه انقلاب، بزرگ‌ترین سرمایه بین‌المللی را که کشوری می‌توانست از آن برخوردار شود، بدست آورد. اما خمینی و ملاتاریا و دستیاران زورپرست آنها، با گروگانگیری و تقدیس خشونت و جنگ 8 ساله و ایجاد سازمان ترور و گستردن بساط شکنجه و اعدامهای دسته جمعی و تبدیل ایران به سرزمین خشونت‌گری و آسیب‌های اجتماعی، همه آن سرمایه را نابود کردند و امروز به قدری منفی است که ایران گرفتار جنگهای ده‌گانه است - که یکی از آنها تحریم‌ها هستند - و با دست‌آویز کردن ایران بمثابه دشمن اول و اصلی، اسرائیل هم مرز ایران می‌شود.

5. اما فرهنگ، خلق است و خلاق آن نیز انسان خلاق است. اما این انسان مجموعه‌ای از استعدادها دارد که وقتی با هم فعال می‌شوند، یعنی وقتی انسان از خودانگیختگی یا استقلال و آزادی خویش غافل نیست، استعداد خلق او توانا به خلق می‌شود. وجود سرمایه‌های بالا، محیط مناسب برای خلاق شدن شهروندان و جامعه آنها فراهم می‌کند و حاصل آفرینندگی فردی و جمعی، فرهنگ می‌شود؛ فرهنگ استقلال و آزادی. این فرهنگ است که سرمایه‌ای از سرمایه‌های مهم هر جامعه می‌شود. زیرا با بکار افتادن این سرمایه است که سرمایه‌های دیگر به اندازه تولید می‌شوند و در رشد انسان و آبادانی طبیعت بکار می‌افتند. در حال حاضر، از دست رفتن سرمایه‌ها، سبب کاهش رشد این فرهنگ و افزایش «رشد» ضد فرهنگ قدرت در همه جای جهان گشته است.

6. بر اثر کمبود و بسا نبود سرمایه‌های بالا و سرمایه معنوی، تخریب سرمایه اقتصادی دارد از اندازه بدر می‌رود: این سرمایه‌ها از کشورهایی چون ایران می‌گریزند و در مراکز سلطه، متمرکز می‌شوند. بخش روزافزونی از آنها از چرخه تولید خارج می‌شوند (سرمایه‌ای 10برابر تولید ناخالص داخلی در بازار فرآورده‌های مشتق فعال است) و یا در تولید فرآورده‌ها و خدمات ویران‌گر (دو سوم فرآورده‌ها و خدمات) بکار می‌افتند.

7. این امر که، در همه جا، انسانها این سرمایه‌هارا می‌سوزانند و با سوزاندن آنها، آتش به ریشه درخت زندگی می‌افکنند، هم گویای فقدان سرمایه معنوی است و هم فقدان این سرمایه از عوامل تعیین کننده آن است. زمانی این سرمایه انکار می‌شد اما اینک، از حزب کمونیست چین، تا فیلسوفان و جامعه شناسان منکر خدا، نیاز به معنویت را خاطر نشان می‌کنند. ولو شماری آن را «بیرون بودگی از نظام» (آلن تورن جامعه شناس فرانسوی) و یا «بیرون رفتن از تعین» (سارتر فیلسوف آزادی که این بیرون رفتن را آزادی می‌داند) و یا « تمدن معنوی سوسیالیستی» (= آرمانهای اخلاقی و آموزش علم و...) که «تمدن مادی بی‌آن ممکن نیست» (کنگره خلق چین) می‌خوانند. در همه جا، در کشوری مثل ایران که دین توجیه‌گر استبداد وابسته گشته‌ است، بیشتر از هرجا، این سرمایه ناچیز شده است. **نزدیک به اجماعی وجود دارد در این باره که اندازه برخورداری شهروندان هر جامعه از استقلال و آزادی خویش، گویای اندازه ضعف و یا قوت سرمایه معنوی آن جامعه است.**

   این سرمایه‌ها میزان تولید و چگونگی بکارافتادن نیروهای محرکه دیگر (علم و فن و نیرو و مواد اولیه و...) را تعیین می‌کنند. از این‌رو، پویایی فقر انسان و فقر طبیعت گویای پویایی فقر جهانیان از رهگذر تخریب این سرمایه‌ها است. آیا ویروس کرونا و آتش و خشونت جهانیان را بیدار می‌کنند؟:

# **❋ همه چیز داریم وهیچ چیز نداریم!؟:**

   ایران نخست وزیری داشت به اسم محمد ساعد. خبرنگاری امریکایی از او پرسیده بود: ایران چه دارد؟ پاسخ داده بود همه چیز دارد. خبرنگار از او پرسیده بود چه ندارد؟ پاسخ داده بودهیچ چیز ندارد! خبرنگار پرسیده بود: چگونه می‌شود هم همه چیز داشت و همه چیز نداشت؟ در پاسخ این پرسش، ساعد گفته بود: این رازی است که شما خود باید آن را کشف کنید.

   راستی این‌ است که انسان‌ها همه سرمایه‌های بالا را یا دارند و تخریب می‌کنند و یا آسان می‌توانند بدست آورند، اما بدست نمی‌آورند و یا هنوز بدست نیاورده تخریبش می‌کنند:

1. حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق طبیعت حقوق ذاتی حیات هستند و وجدان به آنها و عمل به آنها، سرمایه‌ای است که هرگاه نباشد، سرمایه‌های دیگر یا تولید نمی‌شوند و یا اگر در اختیار قرارگیرند، در تخریب بکار می‌روند. پس وقتی انسانها از این حقوق غافلند و جامعه‌ها نیز از حقوق ملی و حقوق هرجامعه بمثابه عضو جامعه جهانی غافل می‌شوند، نه تنها همه چیز دارند و هیچ چیز ندارند، بلکه با برقرارکردن روابط قوا، ویران‌گر نیروهای محرکه نیز هستند.

   در آنچه به ایران مربوط می‌شود، رژیم حق ستیز و جامعه غافل از حقوق، از لحاظ تخریب سرمایه‌ها و نیروهای محرکه، این کشور را در ردیف اول کشورهای جهان قرار داده‌اند؛

2. در آنچه به سرمایه معنوی مربوط می‌شود، بنابراین که استقلال و آزادی، دو حق ذاتی حیات هستند، در حالت فطری، عقل هرانسانی بروی هستی بی‌کران باز است. اما انسان‌ها از آن غافل و بدین غفلت، سرمایه معنوی خود را تخریب می‌کنند. پس همه چیز (سرمایه معنوی) داریم و خود خویشتن را از آن محروم می‌کنیم.

   در آنچه به ایران مربوط می‌شود، دین که روش زندگی در این‌همانی با خداوند، بنابراین، روش فعال زیستن بمثابه مجموع استعدادها و فضل‌ها است، توجیه‌گر ولایت مطلق قدرت و خشونت و....، و روش چگونه به آتش خشونت کشتن و مردن گشته است. توجیه‌گر دولتی است که کار اصلی آن میراندن با اعمال شاقه است. متصدیان این دولت تا بدانجا از خود بیگانه شده‌اند که نمی‌دانند این نوید افکاری‌ها نیستند که اعدام می‌کند، این جوان بمثابه نیروی محرکهِ نیروی محرکه ساز و این جوانی و زندگی است که اعدام می‌کنند؛

3. باز به قول الوالوران Eloilaurant نویسنده کتاب «از رشد اقتصادی رها باید شد»، سرمایه طبیعی را داریم اما چون جای رشد انسان را به رشد تولید ناخالص داخلی داده‌ایم و آلودگی محیط زیست را در محاسبه این تولید، مداخله نیز نمی‌دهیم، سرمایه‌ای که محیط زیست سالم است، تخریب می‌کنیم. آن‌‌هم، با وجود این‌که، در کشوری مثل فرانسه، آلودگی محیط زیست و مشروبات الکلی عامل 26 درصد از مرگ و میر سالانه هستند.

   طبیعت این تنها سرمایه را ندارد، بلکه نفت و گاز و فلزها و مواد گیاهی و... را نیز دارد. بخاطر بالابردن میزان رشد تولید ناخالص داخلی، آنها را نیز تخریب می‌کنیم.

     در آنچه به ایران مربوط می‌شود، هم رژیم و هم مردم در تخریب این سرمایه‌ها سرآمد هستند: تهران، یکی از سه شهر آلوده‌ای است که در جهان، بلحاظ آلودگی مقامهای اول تا سوم را دارند. بیابان شتابان زمین‌های سبز را می‌بلعد و بهره‌برداری با فن‌آوری کهنه از منابع نفت و گاز و کهنگی تأسیسات توزیع فرآورده‌های نفت و گاز، هم عامل اتلاف عظیم منابع و هم عامل تخریب محیط زیست هستند. پس باز همه چیز داریم و همه چیز را تخریب می‌کنیم.

4. وقتی پیوندها و علائق اجتماعی سهم اول را در میان عوامل رفاه شهروندان دارند، پس سرمایه اجتماعی ناچیز شده‌ است. هرگاه سه سرمایه بالا در حد مطلوب وجود داشته باشند و جامعه‌ها در رابطه‌های مسلط -زیرسلطه، بنابراین، گرفتار پویایی‌های نظام سلطه نباشند و تبعیض‌ها و نابرابریها روی به از میان رفتن بگذارند و امکانها و نیروهای محرکه بر میزان عدالت توزیع شوند، و روشهای بهره‌کشی از یکدیگر از میان بروند، به سخن دیگر، مالکیت خصوصی تابع مالکیت شخصی بگردد، بنابراین، نهادهای جامعه که اینک ارباب شهروندان هستند، وسیله فعالیتهای آنها بشوند و جامعه مدنی نقش خود را در بعدهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بر عهده گیرد، سرمایه اجتماعی در حد مطلوب پدید می‌آید.

   چون جامعه‌ها نظام باز ندارند، یعنی حقوق رابطه‌ها را تنظیم نمی‌کنند، به نسبتی که قدرت رابطه‌ها را تنظیم می‌کند و مالکیت شخصی تابع مالکیت خصوصی است، جامعه‌ها کسر سرمایه اجتماعی دارند. در آنچه به کشورما ایران مربوط می‌شود، سرمایه اجتماعی که در جریان انقلاب پدید آمد، از میان رفته است و فعل‌پذیری جامعه و گریز استعدادها از ایران، گویای شدت تخریب این سرمایه است.

5. میزان خودانگیختگی فردی و اجتماعی هر جامعه، ما را از اندازه خلاقیت در آن جامعه و رشد فرهنگ استقلال و آزادی آگاه می‌کند. امر واقع این‌ است که در حال حاضر، در همه جامعه‌ها، رشد فرهنگ استقلال و آزادی یا بسیار کم و یا منفی و میزان رشد ضد فرهنگ قدرت مثبت و یا بسیار بالا است. کسر سرمایه فرهنگی را ضد فرهنگ پر می‌کند. از علامتهای پرشدن کسر سرمایه فرهنگی توسط ضد فرهنگ قدرت، تولید و مصرف انبوه، آن‌هم، فرآورده‌ها و خدمات ویران‌گر است.

   در آنچه به کشورما ایران مربوط می‌شود، هم نظام اجتماعی و هم نهادهای سیاسی و مذهبی و آموزش و پرورشی و هنری و اقتصادی – بلحاظ مصرف و رانت محور بودن اقتصاد – نقش عامل خفقان را بازی می‌کنند. از این‌رو، سرمایه فرهنگی ما منفی است. فرآورده‌های فرهنگی که بیرون از قلمرو نهادها تولید می‌شوند، این کسر را نمی‌پوشانند.

6. جهانی در نظام سلطه‌گر - زیر سلطه، در سطح دولتها و روابط آنها و نیز وجود بین‌الملل قشرهای مسلط، سرمایه بین‌المللی را منفی کرده ‌است. هم اینک، جنبش‌ها از «پایین» در کشورهای مختلف در حال ایجاد این سرمایه هستند. اما هنوز این سرمایه ناچیز است. در مواردی که حساسیت‌ کافی وجود دارد، این سرمایه فعال می‌شود. در مواردی، این سرمایه توانسته است نقش عامل بازدارنده از وقوع جنگ را ایفا کند.

   در آنچه به ایران ما مربوط می‌شود، از گروگان‌گیری بدین‌سو، این سرمایه بهدر رفته و امروز، کشور ما در انزوا و گرفتار جنگها است و چهار دهه است که در بیرون از کشور در باره کشور تصمیم‌ها گرفته و با اجرا گذاشته می‌شوند. و

7. اما چرا 10 برابر تولید ناخالص داخلی جهان، سرمایه در بازار فرآورده‌ها مشتق فعال است و در حل مشکلهای آلودگی محیط زیست، گرسنگی در جهان، بیابان شدن زمین‌ها کشاورزی، ایجاد مصونیت در برابر بیماریهای فراگیر و فقر و خشونت‌زدایی و برخورداری همگان از آموزش و پرورش و... بکار نمی‌افتند؟ در آنچه به کشور ما ایران مربوط می‌شود، چرا استعدادها و سرمایه‌ها از ایران می‌گریزند. **زیرا در ساختارهای کنونی نظام‌های جامعه‌ها و در نظام جهانی، سرمایه‌ها اقتصادی نمی‌توانند بکار افتند**. توضیح این‌که

# **❋ سرمایه‌ اقتصادی نه می‌تواند خلاء سرمایه‌ها هفتگانه را پر کند و نه بدون آنها می‌تواند در اقتصاد بکار افتد:**

   پرسش اولی که پاسخ می‌طلبد این ‌است: سرمایه‌ای 10 برابر تولید ناخالص جهان از کجا آمده‌‍ است؟ می‌دانیم که تا سالهای اخیر، در اقتصاد، از سرمایه‌های هفتگانه سخنی بمیان نبود. حالا هم از همه آنها سخن بمیان نیست. چرا؟ زیرا پذیرفتن این سرمایه‌ها، یعنی پذیرفتن سهم آنها از تولید و ناگزیر شدن از پرداخت این سهم. اما واقعیت، با وجود سانسور، خود را می‌نمایاند. **وجود سرمایه‌ای 10 برابر تولید ناخالص جهان، می‌گوید این سرمایه، از تخریب سرمایه‌های شرح داده شده، پدید آمده است**:

1. تخریب منابع موجود در طبیعت، بدون پرداخت بهای واقعی آن بعلاوه تخریب محیط زیست (آلودگی هوا و دریاها و گرم کردن زمین) بعلاوه اسراف در بهره برداری از زمین و دریاها بعلاوه از بین رفتن نمونه‌های جانوری و گیاهی. در 20 سپتامبر 2020، سازمان ملل متحد اعلان کرد این سال آخرین سالی است که می‌شود کره زمین را نجات داد اما دولتها به فکرش هم نیستند. تجدید‌ناپذیرها بکنار، برای بازگرداندن سلامت به طبیعت، در صورتی که ممکن باشد، چه اندازه از این 10 برابر را باید سرمایه‌گذاری کرد؟

2. استثمار انسان – که 55 روش آن ضمیمه قانون اساسی برپایه حقوق پنج‌گانه است و همه روشها نیستند – و تحمیل بیکاری به بخش بزرگی از جمعیت روی زمین. هرگاه قرار باشد، آنچه از انسانها گرفته شده به آنها باز پس داده شود، چه اندازه از این 10 برابر را برای پایان دادن به گرسنگی و بیکاری و بی‌خانمانی و بیماری و آسیب‌های اجتماعی روزافزون، باید سرمایه گذاری کرد؟

3. بخش دیگری از این 10 برابر تولید ناخالص جهان از تولید و مصرف انبوه که دو سوم آن تخریبی است، حاصل می‌شود. بدین‌سان، سرمایه‌سالاری به استثمار تنها بسنده نمی‌کند، بلکه در نظام سلطه‌گر - زیرسلطه، پویایی‌های نابرابری و فساد و مرگ را نیز تحمیل می‌کند. و هنوز، با تحمیل مصرف انبوه، انسانها را گرفتار پویایی پیشخور کردن و از پیش متعین کردن آینده نیز می‌کند. چه اندازه از این 10 برابر را باید سرمایه‌گذاری کرد تا انسانها از نظام سلطه و پویای‌های آن رها شوند؟

4. بر اثر غافل‌کردن و نگاه‌داشتن انسانها از حقوق ذاتی حیات خویش و تجاوز به حقوق طبیعت و جانشین کردن مدار باز مادی ↔ معنوی با مدار بسته مادی ↔ مادی، سرمایه عظیمی که مجموع استعدادهای انسانها هستند، نه بیکار که تخریب می‌شوند، چه اندازه از این 10 برابر را در آموزش و پرورش و بهداشت و ایجاد امکانها و فرصتها برای این که هر شهروند جهان بمثابه مجموع استعدادها فعال شود، باید سرمایه گذاری کرد؟

5. هم در چرخه اقتصاد و هم در بازار فرآورده‌های مشتق، دانش و فن که هزینه سنگین بدست آمدن آنها (پرورش دانشمندان و فن‌شناسان و ایجاد تأسیسات آموزش و پرورش و تحقیقات) را جامعه‌ها تأمین می‌کنند، بکار برده می‌شوند بی‌آنکه تمامی بهای آن پرداخت شود. امریکا و اروپا، در ازای جذب میلیونها استعداد، به کشورهایی که خرج پرورش آنها را پرداخته‌اند، دیناری نمی‌پردازند. مقایسه سطح درآمد دانشمندان در این جامعه‌ها، می‌گوید که آنها نیز استثمار می‌شوند. چه اندازه از این 10 برابر، باید بابت هزینه‌هایی پرداخت که دست کم دو قرنی است جامعه‌ها و دانشمندان برعهده داشته‌اند؟

6. بر تخریب‌های بالا، دو پویایی، یکی پویایی برخود افزایی سرمایه و دیگری پویایی ایجاد فرصتها برای به حداکثر رساندن رانتها را نیز باید افزود.

   بدین‌قرار، بخشی از سرمایه‌هایی که در اقتصاد فعال می‌شوند و سرمایه‌هایی که در بازار فرآورده‌های مشتق فعال هستند، از تخریب سرمایه هفتگانه پدید می‌آیند و بدیهی است نمی‌توانند خلاء آنها را پر کنند. حتی نمی‌توانند به تخریب آن سرمایه‌ها ادامه ندهند. مطالعه رها از ملاحظاتی که اقتصاددانان و جامعه‌شناسان در اختیار سرمایه‌سالاری و دیگر سالاریها گرفتارشان هستند، ما را از واقعیت بسیار مهمی آگاه می‌کند و آن این‌که **اندازه بکارافتادن سرمایه اقتصادی را شش سرمایه دیگر تعیین می‌کنند. وقتی آن سرمایه‌ها تخریب می‌شوند، تمام سرمایه اقتصادی نمی‌تواند در تولید فعال شود. زیرا هم، سرمایه‌های شش‌گانه تخریب می‌شوند، بنابراین، عوامل دیگر تولید وجود ندارند و هم، ورود همه سرمایه اقتصادی به چرخه تولید، سبب می‌شود که فراوانی آن رابطه‌اش با کار تغییر کند: کار راهبر و سرمایه وسیله می‌گردد و نرخ بهره نیز به صفر میل می‌کند**.

   پرسش شده‌ است: هرگاه قرار شود ایران کشوری مستقل و آزاد بگردد و بر وفق حقوق پنج‌گانه رابطه‌های خود را با دنیا تنظیم کند و ایرانیانی که در کشورهای دیگر جهان صاحب سرمایه شده‌اند، برآن شوند که میلیاردها دلار سرمایه وارد ایران کنند، باوجود حق هرکس بر کار خویش، بنابراین، تقدم و حاکمیت مالکیت شخصی بر مالکیت خصوصی، با این سرمایه چه می‌کنید؟

   نخست به پرسش کننده گرامی یادآور می‌شود، در عالم فرض و مثال، می‌شود این فرض را کرد: اگر مردم جهان برآن شوند نظام جهانی باز بیابند، بنابراین، جامعه‌های از نظام سلطه‌گر – زیرسلطه و پویایی‌های آن بطور کامل رها شوند و این سرمایه 10 برابر تولید ناخالص جهان، به چرخه اقتصاد بازگردد و در تجدید سرمایه‌های تخریب شده بکار افتاد، حتی اگر جامعه جهانی مدیریتی مردم سالار – همان که در دوران انقلاب به جامعه جهانی پیشنهاد شد – بپذیرند که توانا به مهار ماوراء ملی‌ها و توزیع عادلانه سرمایه‌ها و دیگر نیروهای محرکه در سلطه جهان باشد، رابطه کار و سرمایه چه می‌شود؟ هرگاه بازار فرآورده‌های مشتق تعطیل شود و10 برابر تولید ناخالص داخلی به چرخه تولید و بازسازی سرمایه‌های تخریب شده، بازگردد، رابطه سرمایه‌ای چنین فراوان با کار چه خواهد شد؟ آیا سرمایه در اختیار کار قرار نخواهد گرفت؟ چرا.

اما پاسخ پرسش این ‌است:

1. قدرت جذب اقتصاد ایران، برفرض که برنامه عمل پیشنهادی به اجرا گذاشته شود و اقتصاد تولید محور بگردد، محدود است. تجربه دو سال اول انقلاب می‌گوید که این اقتصاد حتی قادر به جذب بودجه تولیدی دولت نیز نیست. بنابراین، در اقتصاد ایران، محل عمل پیدا نمی‌کند. نیاز به تغییر ساختار و ایجاد سرمایه‌های بالا و دیگر مؤلفه‌های تولید است؛

2. کار اول، بازسازی سرمایه‌هایی است که بدون آنها، نمی‌توان اقتصاد تولید محور ایجاد کرد. بنابراین، دولت می‌تواند بخشی از «میلیاردها» را در بازسازی آن سرمایه‌ها فعال کند. کاری که بعد از یورشهای ویروس کرونا، دولتها هم اکنون ناگزیر از آن شده‌اند؛

3. حتی بدون سرازیرشدن میلیاردها سرمایه، دولت حقوقمدار می‌تواند سرمایه ایجاد کند – در حال حاضر، پول ایجاد و با آن هزینه‌های دولت را تأمین می‌کند.

4. ورود سرمایه بیشتر از ظرفیت اقتصاد، به ترتیبی که توضیح داده شد، درجا، رابطه کار و سرمایه را تغییر می‌دهد. حتی در وضعیت کنونی، حجم کنونی نقدینه، درصورتی که دولت فرصتهای رانت‌خواری را از میان بردارد و با ایجاد سرمایه‌های بالا و تنظیم رابطه‌ها با حقوق، نقدینه را به تولید سوق دهد، رابطه سرمایه با کار تغییر می‌کند: پول برای این که بی‌کار نماند و ارزش از دست ندهد و مزدی نیز دریافت کند، خود را در اختیار کار قرار می‌دهد. تعاونی‌های در دوران مرجع انقلاب، که تجربه‌های نیمه تمام شدند و رها گشتند و اقتصاددان هندی بخاطر پیشنهاد این‌گونه تعاونیها جایزه نوبل اقتصاد گرفت، می‌گویند این کار شدنی است و در صورت فراوانی سرمایه، راه‌کار دیگری نمی‌ماند.

5. چون تحول یک شبه انجام نمی‌گیرد و انتقال از اقتصاد مصرف و رانت محور در خدمت قدرت (سرمایه‌سالاری و سالاریهایی همزاد و همراه) به اقتصاد تولید محور در خدمت رشد انسان و آبادانی طبیعت، زمان می‌برد، برابر برنامه عمل پیشنهادی، محل‌‎های سرمایه‌گذاری معین، رابطه سرمایه با کار به ترتیبی که استثمار و تخریب‌ها محل پیدا نکنند، تعیین و جهت تحول مشخص می‌شود. سرمایه می‌تواند بکار افتد و، از تولید، سهم هرکار به آن داده شود: سهم کار کارکنان به آنها، سهم جامعه به جامعه، سهم دانش و فن به دانش و فن و سهم طبیعت به طبیعت، سهم سرمایه به سرمایه. کسی که خود را خلاق و فعال توصیف کند، این ترتیب کار را می‌پذیرد و اگر رانت‌خوار باشد، نمی‌پذیرد. بنگاه کارفرمایی که بدین‌ترتیب ایجاد می‌شود، در جهت در اختیار کار قرارگرفتن سرمایه تحول می‌کند.

6. خاطرنشان کنیم که اقتصاد کنونی به آخر خط رسیده‌ است و لیبرالی چون ولز نیز راهکار را «دموکراسی مالکان»، بنابراین، توزیع مداوم سرمایه و دیگر نیروهای محرکه در سطح جامعه‌ها می‌دانند. نظر او را که نقد کنیم، آن واقعیت را باز می‌یابیم که خاطر نشان شد: سرمایه‌های ششگانه، اندازه سرمایه اقتصادی و فعال شدن آن را تعیین می‌کند. پس راه‌کار برخورداری از حقوق پنج‌گانه و تنظیم رابطه‌ها با حقوق است.

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 323**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/39650-2020-09-24-17-54-21.html)

**تاریخ انتشار : 03 مهر 1399**

# **جنبش همگانی و شرائط پیروزی آن**



 هفته نامه کوریه انترناسیونال (۲۰ سپتامبر ۲۰۲۰) تحقیق سیاست شناس استاد در دانشگاه هاروارد را منتشر کرده ‌است. این محقق گفته بود، هرگاه ۳.۵ درصد از مردم یک کشور به جنبش درآیند و مردم، هوادار جنبش باشند، پیروز می ‌شود. اما در کشورهایی بیشتر از ۳.۵ درصد مردم به جنبش درآمدند و جنبش آنها از حمایت مردم برخوردار بود و در مرحله ‌ای از مراحل، ناکام شدند. این بار، محقق امریکایی می ‌گوید، چرا اینگونه‌ جنبش‌ ها موفق نمی ‌شوند:

**❋ با وجود شرکت ۳.۵ درصد و بیشتر مردم در جنبش، چرا برخی از این جنبش‌ ها پیروز نمی ‌شوند؟:**

     چه میزان از مردم باید در جنبش شرکت کند تا که به حاکمیت یک جبار و یا یک مستبد پایان دهد؟ اریکا چنووِث (Erica Chenoweth) سیاست شناس استاد در دانشگاه هاروارد که در بارۀ رژیم های استبدادی تحقیق می ‌کند، می ‌کوشد کیفیت و کمیت شرکت کنندگان در یک جنبش را، وقتی هدف آن سرنگون کردن رژیم استبدادی است، بدست آورد. برای اینکار، او جنبش در کشورهای مختلف را از سال ۱۹۰۰ بدین سو، موضوع تحقیق خود کرده‌ است. **حاصل اول این تحقیق این شده ‌است که اقبال یک جنبش اعتراضی بر ضد یک مستبد، ٢ برابر می ‌شود، اگر خشونت ‌آمیز نباشد. حاصل دوم نیز این‌ است که هرگاه شرکت کنندگان در جنبش، دست کم ۳.۵ درصد مردم یک کشور باشند، پیروزی آن قطعی است.**

# **● کمیت جمعیت: حداقل شرکت کننده برای پیروزی بر استبداد:**

     اریکا چنووِث می ‌پذیرد که ۳.۵ درصد از مردم، جمعیت مهمی را تشکیل نمی‌ دهد و چنان نیست که هرگاه این اندازه از مردمی در جنبش شرکت کردند، رژیمی استبدادی سقوط کند. چنانکه، در جنبش مردم بحرین، در ۲۰۱۱، جمعیتی بسیار بیشتر از این در جنبش شرکت کردند و از حمایت بسیار وسیع مردم نیز برخوردار بودند، اما جنبش موفق نشد. در آنچه به جنبش مردم روسیۀ سفید (بلاروس) مربوط می ‌شود، حداکثر جمعیت شرکت کننده در جنبش که آسوشیتد پرس گزارش می ‌کند، ۲۰۰ هزار نفر است. حال اینکه‌ ۳.۵ در صد جمعیت ۹ میلیون نفری این کشور، ۳۰۰ هزار نفر می ‌شوند. هنوز نمی ‌توان گفت رژیم لوکاچنکو رفتنی است، یا نه.

**انقلاب اسلامی**: در مورد بحرین، مداخلۀ مستقیم خارجی، سبب ناکامی جنبش شد. دولت سعودی ‌ها «مداخله ایران در امور بحرین» را دستاویز کرد و به «دعوت شیخ بحرین» قشون وارد بحرین کرد و به جنگ با مردم بحرین هم رنگ مذهبی داد.

# **● کیفیت جمعیت شرکت کننده در جنبش، عدم خشونت است:**

     عدم خشونت نیز کیفیتی است که جنبش مقاومت، باید از آن برخوردار باشد. چرا؟ زیرا تجربۀ جنبش ‌ها می ‌گوید که دست زدن به خشونت، سبب کاهش هواداری مردم از جنبش می‌ شود. به یک جنبش مسالمت ‌آمیز، مردم با خاطر آسوده می ‌پیوندند و به جنبش خشونت ‌آمیز، آسان نمی ‌پیوندند. قوای سرکوب نیز وقتی خانواده ‌ها در جنبش شرکت می ‌کنند، در سرکوب، دیگر جازم و قاطع نمی ‌شوند. نزدیک به همۀ جنبش های سال های اخیر در کشورهای تحت رژیم استبدادی، مسالمت ‌آمیز بوده ‌اند.

     در فاصله سال های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۹، جهان بسیار زیاد جنبش ‌های مسالمت ‌آمیز و بسیار کمتر‌، جنبش ‌های مسلحانه به خود دیده است. برای مثال، جنبش مردم الجزایر (۲۰۱۹) و جنبش مردم تونس (۲۰۱۱) و جنبش مردم سودان (۲۰۱۹).

**انقلاب اسلامی**: جنبش ها در کشورهای مختلف جهان، متأثر از جنبش همگانی و مسالمت ‌آمیز مردم ایران، این واقعیت را بر کرسی قبول نشاندند که خشونت، جنبش همگانی را ناممکن می‌ کند و در صورت وقوع، جنبش کنندگان باید مراقبت کنند که استبدادیان آن را به خشونت نیالایند. انقلاب ایران، نخستین تجربه بود. رژیم شاه نیز کوشید آن را به خشونت بیالاید، اما تأکید بر مسالمت و با سلاح گل با گلوله جنگیدن، جنبش را از گزندِ فرو خوابیدن حفظ کرد. بنابر این تجربۀ پیروز، مقرر شده بود، شورای ملی مقاومت، جز در مقام دفاع و در حد دفاع بهنگام حمله ‌های مسلحانه، سلاح بکار نبرد، هرگاه این قرار را مثل ٣ اصل استقلال و آزادی و عدم هژمونی، نقض نمی ‌کرد، وضعیت شکست، می ‌توانست وضعیت پیروزی بگردد. قدرت پرست، نه به عهد وفا می ‌کند، و نه گوشی برای شنیدنِ هشدار دارد.

# **● چرا جنبش های ضد استبدادی اخیر پیروز نمی‌ شوند؟:**

     اما بررسی جنبش های اخیر، معلوم می ‌کند که شرکت حداقل لازم و بیشتر از آن، و حمایت وسیع مردم از جنبش، دیگر پیروزی آنها را تضمین نمی‌ کند. چرا؟ زیرا رژیم های استبدادی، سلاح های لازم برای ناکام گرداندن این جنبش ها را یافته ‌اند. در حقیقت، این جنبش ها، بلحاظ نفوذ نفوذی ها در آنها و از نظر تعقیب و مراقبت دستگاه اطلاعاتی و قوای سرکوب، آسیب ‌پذیر هستند. بر آن، باید تبلیغات رژیم، عمده تولید و پخش ضد اطلاعات را نیز افزود.

# **❋ شرط های پیروزی جنبش همگانی:**

     برای اینکه یک جنبش همگانی پیروز بگردد، عواملی در رژیم باید پدید آیند، و عواملی در جامعه. هر انسانی که نسبت به سرنوشت خود و کشور احساس مسئولیت می ‌کند، باید این عوامل را– که در [**کتاب انقلاب، نوشتۀ ابوالحسن بنی صدر**](http://www.banisadr.org/ketab/ketab-enghelab.pdf) برشمرده شده ‌اند-، در شناسایی وضعیت جامعه و رژیم، بمثابۀ محک، بکار برد. در این وضعیت سنجی، به فهرست کردن آن عوامل نیز نمی ‌پردازیم، زیرا، بنابر نقدِ تحقیقِ یک محقق و شناساییِ «حداقل» عوامل لازم برای دست زدن به جنبش و ادامۀ آن تا پیروزی است:

۱. در مقاله، از یکی از مهمتر‌ین عوامل پیروزی یا شکست جنبش، که جفت جدانشدنیِ استقلال و آزادی است، غفلت شده‌ است. نویسنده، جنبش مردم بحرین را شکست خورده توصیف می ‌کند، اما عامل حضور و عمل قدرت های بیگانه را لحاظ نمی‌ کند: در بحرین، امریکا پایگاه نظامی دارد و دولت سعودی قشون به این سرزمین وارد کرده است. در مورد مصر، نیز ارتش مصر پس از گرفتن پول از دولت عربستان سعودی و اطمینان از اینکه دولتی که تصرف می‌ کند، بی‌پول نیست، دست به کودتا زد. جنبش مردم سوریه ناکام شد، زیرا شماری از جنبش کنندگان پای قدرت های خارجی را نیز به کشور خود بازکردند و سوریه سرنوشتی را پیدا کرد که اینک دارد، جنبش لیبی نیز همینطور. جنبش مردم یمن نیز جای به «جنبش مسلحانه داد» و این‌ است وضعیت در آن کشور.

۲. عاملِ دوم پیروزی یا شکست جنبش، وجدان به حقوق است. در جنبش ‌های شکست خورده نیز، وجدان به برخی از حقوق، نزد شماری از شرکت کنندگان وجود دارد، اما این وجدان، هم همگانی نیست، و هم نزد آن بخش از جامعه که نقش نیروی محرکۀ جنبش را بازی می ‌کند نیز همگانی نیست. نتیجه این‌ است که افق آینده را ابر ابهام می ‌پوشاند. هرگاه نیروهای محرکه، یعنی آن بخش از مردم که در جنبش شرکت می‌ کنند، وجدان به حقوق داشته باشند و به داشتن این وجدان بسنده نکنند، زندگی خویش را عمل به حقوق بگردانند و ایجاد وجدان به حقوق، و به جمهور مردم و فراخواندن آنان به عمل به حقوق، تقدم ببخشند، قلمرو رژیم استبدادی را از آن رژیم می ‌ستانند و سقوط آن را اجتناب‌ ناپذیر می ‌کنند. **در حقیقت، حقوق ذاتی حیات، حقوقی نیستند که برخورداری از آن، به سقوط رژیم استبدادی موکول شوند. هرگاه هم ‌اکنون به آنها عمل نشود، یقین باید داشت که در آینده نیز به آنها عمل نخواهد شد**.

     فقدان وجدان به این حقوق آینده‌ ای را می ‌نمایاند که جامعه چه چیز را نمی ‌خواهد و چه چیز را می ‌خواهد. در مواردی، چشم انداز تسویه حساب در آینده، نیز مشاهده شده‌ است: مورد سوریه و تهدید شدن علوی ‌ها به نابودی؛ مورد لیبی، تسویه حساب پر شمار قبایل با یکدیگر؛ مورد ایران دین ستیز ها و ترس از استیلای دست نشانده‌ های بیگانه که همه روز تهدید به انتقام سخت می ‌کنند. پاسخ مثبت باورمندان به دین‌ ها و مرام های غیر دینی به مهمی که بازکردن اندیشه‌ های راهنمای خود به روی حقوق پنجگانه است، ترس از آینده را یکسره از میان بر می ‌دارد و اشتراک در این حقوق، آفتابی می ‌شود که افق آینده را روشن می‌ گرداند.

۳. در بارۀ نقش خشونت، حق با محقق است. این درس را انقلاب ایران آموخت و با سقوط رژیم شاه، از یادها رفت. با وجود این، ایجاد نکردن خلائی که خشونت آن را پر کند، یک کار لازم و مهم است. و مصون کردن کشور از خشونت بعد از سقوط رژیم استبدادی، کاری لازم ‌تر و مهم ‌تر است. بدین ‌خاطر، قواعد خشونت زدایی در قانون اساسی بر پایۀ حقوق پنجگانه، آورده شده ‌اند. این قواعد را، هم دولت حقوند و حقوقمدار، و هم جامعه باید بکار برند.

     در هر جنبش، به جنبش‌ کنندگان، نسبت به حضور و عمل «نفوذی» ها هشدار داده شده ‌است. کارآمدترین راهکار، بکار بردن قواعد خشونت ‌زدایی است. تمرین مدام قواعد خشونت‌ زدایی و بکار بردن آنها در تنظیم رابطه ‌ها، عوامل نفوذی را بی ‌اثر می‌ کند. چرا که این عوامل در سر، جز زور ندارند و جز خرابکاری نمی ‌آموزند و آنها را در صفوف جنبش کنندگان، نفوذ می ‌دهند تا خشونت ‌گری کنند و خرابکاری، و بدین کار، از درون، صفوف جنبش کنندگان را بپاشانند و آنها را از حمایت جمهور مردم، محروم کنند و خوراک تبلیغاتی برای رژیم جبار فراهم کنند.

۴. هر کشور استبداد زده، بدین ‌خاطر که، در آن، نه حقوق، که قدرت، رابطه ها را تنظیم می ‌کند، با انبوهی از مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی روبرو است. دنیای امروز، دنیای مسائل حل نشده و برف انبار شده است. بین ‌الملل قدرتمداران، در مردم کشورهای جهان، نسبت به آینده، یأس ایجاد کرده ‌اند: فردا بدتر از امروز است؛ هرگاه دست به جنبش بزنی، بد را بدتر خواهی کرد.

     نیک که در این یأسِ القائی تأمل کنیم، می ‌بینیم که تناقضِ خود را، در خود دارد. توضیح اینکه‌، هرگاه آینده، به جبر، بدتر از امروز است، تسلیم این جبر شدن تناقضی است که با سنجیدن وضعیت و بر اساس آن، برنامۀ عمل تهیه کردن و به روش تجربی (نقد و اصلاح برنامۀ عمل در جریان اجرا)، و نه دستوری آن را اجرا کردن، رفع می ‌شود. تناقض دومی که در بر دارد این‌ است که مسئله‌ ها را انسان ها ایجاد می ‌کنند، پس انسان ها خود نیز می ‌توانند آنها را حل کنند، به شرط آنکه کار را تا آستانۀ مرگ، به تأخیر نیاندازند و به موقع، برنامۀ عمل را تهیه و به اجرا بگذارند. و

۵. امر دیگر و بسیار مهمی که، در نوشته، از آن غفلت شده ‌است، بدیل است. تجربۀ جنبش ها، ما را از دو امر مهم، آگاه می‌ کنند:

۵.۱. جنبش بر ضد رژیم استبدادی، تا مرحله ‌ای می ‌تواند خودجوش برخیزد و پیش رود. اما زمانی که جبار، جانشین می ‌طلبد، بدیل ضرور می ‌شود و این بدیل را آنی و فوری، نمی ‌توان پدید آورد. سرنوشت هایِ جنبش های کشورهای عرب، می‌ گویند، نبود این بدیل و بسا تأخیر در گرایش به بدیلی که جامعه بتواند آینده را در وجود آن، در حال، قابل مشاهده بیابد، عاملی مهم از عوامل پیروزی یا شکست هر جنبش است. هرگاه جنبش کنندگان، به ترتیب بالا، عمل کرده و خود، بدیل، خود شده باشند، دو کار بزرگ و تعیین کننده را انجام داده ‌اند: پایگاه اجتماعی شدنِ بدیلی که آینده در وجود آن قابل مشاهده است، و ناممکن کردن بازسازیِ استبداد. تجربۀ انقلاب ایران از این نظر، بسیار گویا است؛

۵.۲. هر رژیمی، برای حفظ خود، به بدیل‌ هایِ خود ساخته، میدان می ‌دهد. بنابر شرایط روز، نوعی از این بدیل ‌ها وارد عمل می ‌شوند. ویژگی همۀ آنها ابهام است. به ایران دوران شاه و بدیل های قلابی که هر از چندی به میدان می ‌آمدند و نیز به بدیل ها که در دوران انقلاب وارد صحنه می ‌شدند، با چشمانِ عقلِ مستقل و آزاد باید نگریست و درس عبرت گرفت.

**بنابراین، هر جنبشی که بخواهد پیروز شود، نیازمند بدیلی هرچه شفاف ‌تر است. شفاف، بخاطر شرکت کنندگان در آن، شفاف از منظر حقوندی، شفاف از دیدگاه استقلال و آزادی، شفاف بلحاظ قانون اساسی پیشنهادی، بنابراین، دولت حقوند و حقوقمدار، و شفاف از نظر برنامۀ عمل. هراندازه این شفافیت ها بیشتر، بدیل های قلابی مطرود تر، و پیروزی جنبش قطعی ‌تر؛ و آینده بی ‌خطر تر می ‌شوند. زیرا، هم بقای استبداد، و هم بازسازی استبداد، ناممکن ‌تر می ‌گردند**.

**\*\*\*\*\***

# [**وضعیت سنجی 324**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/39747-2020-10-01-16-30-45.html)

**تاریخ انتشار : 10 مهر 1399**

# **مذاکرات محرمانه «اصول‌گرایان» با حکومت ترامپ!؟**



در چهلمین سالگرد جنگ 8 ساله، جلسه استیضاح محسن رضائی، «فرمانده» سپاه بعد از کودتای خرداد 60، توسط شماری از افراد سپاه، دل نگران از پی‌آمدهای فرماندهی دیمی قوا در میدانهای جنگ که گوشت دم توپ کردن افراد و شکست، در پی‌آمد از آنها بودند و واقع شدند، نخست توسط حسین باستانی، در بی بی سی، و سپس توسط سایت تسنیم متعلق به سپاه منتشر شد. استیضاح کنندگان از میان برداشته شدند. آن هم در پی آزمون شدت انحطاط اخلاقی خمینی و دستیار او، هاشمی رفسنجانی: اعتراض کنندگان، با اعتماد کامل به خمینی، مشروحه‌ای در 90 صفحه را تسلیم او می‌کنند. خمینی، بدون در نظرگرفتن این امر که امضاءکنندگان به او اعتماد کرده‌اند و نباید به اعتماد آنها خیانت کرد، آن را به هاشمی رفسنجانی می‌دهد و هاشمی رفسنجانی، بجای رسیدگی، مشروحه را به محسن رضائی می‌سپارد. مدعی است امضاءها را محفوظ داشته و به محسن رضائی نداده ‌است!! بدین‌سان، کسی که از او شکایت شده ‌است متن شکایت نامه را در اختیار می‌گیرد. برفرض که مشروحه بدون امضاء به او داده شده باشد، پی بردن به هویت امضاء کنندگان، کار مشکلی نبوده ‌است. جلسه تشکیل می‌شود و در جلسه، همه آنها شناسایی می‌شوند. **بجای رسیدگی به دادخواهی در باره آنان، خمینی به آنها اخطار می‌کند که هرگاه به تحرکات خود ادامه دهند، مورد غضب او قرار می‌گیرند. در نتیجه، یک چند از آنها به جبهه می روند و کشته می‌شوند و دیگران نیز هریک به ترتیبی از میان برداشته می‌شوند. بدین‌سان، شخصی که خود می‌گوید مقام او، محل نه اعتماد که بی‌اعتمادی کامل است، «رهبر» است. سیاست خارجی کشور را نیز این شخص تصدی می‌کند. یکی از دلایل ادامه هر بحران تا شکست نیز همین است. گروگان‌گیری و جنگ و اینک بحران اتمی، بعد از قرارداد وین و آنچه از زیان ببار آورد که در صورت تجدید انتخاب ترامپ و یا شکست او، باید جای به قرارداد خفت بارتری بدهد.**

   در 25 سپتامبر 2020، برابر 4 مهر 1399، روزنامه کویتی الجریده، گزارش کرد که هفته پیش از آن، گفتگوهای محرمانه‌ای میان فرستاده ترامپ و یک مقام اصول‌گرا، بر سر مسئله اتمی ایران بطور خاص و عادی کردن روابط دو کشور بطور عام، انجام شده است. طرف امریکایی گفته است که اطلاعات امریکا می‌گویند که روحانی توانا به تحمیل توافق به اصول‌گراها نیست اما اصول گراها می‌توانند توافقی را که امضاء می‌کنند به همه جناحهای رژیم بقبولانند. بنابراین اطلاعات، جانشین روحانی از آنها خواهد بود. از این‌رو، ترجیح می‌دهد با آنها وارد گفتگو شود.

   اما این بار، واکنش‌های دو جناح نسبت به وقوع گفتگوها، بس گویا هستند:

● در آن‌حال که سخنگوی وزارت خارجه وقوع هرگونه گفتگویی میان ایران و امریکا را تکذیب می‌کند، عباس عبدی خطاب به روحانی می‌نویسد: حالا که تحت فشارها از شما کاری ساخته نیست (= نمی‌گذارند کار کنید)و وضعیت هم بدتر می‌شود، استعفاء کنید تا جانشین شما با امریکا وارد گفتگو شود؛

● اما اصول گرایان را این گزارش، بس خوش آمده ‌است. آن را نه تکذیب و نه تأیید کرده‌اند.

● شماری از وسائل ارتباط جمعی رژیم در اعتبار روزنامه کویتی و شخص تهیه کننده گزارش، تردید می‌کنند. حال آنکه مطبوعات معتبر غرب (از جمله کوریه انترناسیونال 28 سپتامبر) روزنامه را بسیار معتبر و گزارش را مستند ارزیابی می‌کنند:

# **❋ مستند گزارش الجریده و نکات اصلی این گزارش:**

● مستند گزارش، قول ترامپ است. او بهنگام امضای توافق امارات و بحرین با اسرائیل، در کاخ سفید، گفته‌است: بعد ازانتخابات ریاست جمهوری امریکا، توافق بزرگ را با ایران امضاء خواهد کرد. کوریه انترناسیونال می‌نویسد، **بدون وجود گفتگو با اصول‌گرایان که بر مجلس و ارتش مسلط هستند و نتایج بدست آمده از آن**، ترامپ این سخن را بر زبان جاری نمی‌کرد.

● بنابر گزارش الجریده، ترامپ حاضر به امضای قرارداد همکاری میان دو کشور است و آماده است برای امضای قرارداد با شخص خامنه‌ای به تهران برود.

● منبع گزارش الجریده، یک مقام اصول‌گرا است و گفتگوها هفته پیش از تاریخ انتشار گزارش، در عمان، انجام گرفته‌اند. از سوی ایران، «یکی از بزرگان اصول‌گرا» طرف گفتگو بوده است.

● ترامپ گفته ‌است خواهان برچیده شدن تأسیسات اتمی ایران نیست.

     اما ترامپ سخنان دیگری نیز بر زیان آورده‌ است: او خواسته است توافق پیش از انتخابات انجام بگیرد و تهدید کرده‌ است که، اگر نه، بعد از انتخابات، شرائط را‌ سخت‌تر خواهد کرد. الا این‌که او، هم بلحاظ زورپرستی، همانند خامنه‌ای، دو رو و دو زبان دارد و هم با آمیختن «توافق بزرگ» با تهدید، - من آنم که شدت فشار را بحدی رساندم که ایران را مجبور کردم به شرائط من تسلیم شود و تنها من این توانایی را دارم - اثر تبلیغاتی آن را در انتخابات ریاست جمهوری بیشتر می‌کند.

   این که گفتگویی روی داده و یا نداده و خبر آن انتشار یافته است، گویای کدام واقعیت است؟:

# **❋ انتشار گزارش در باره گفتگوهای محرمانه چه می‌گوید؟:**

**● واقعیت اول و پایه اینست** که هم ترامپ و دستیاران او و هم دستیاران خامنه‌ای و مافیاهای نظامی – مالی که نان جنگها، از جمله تحریم اقتصادی، را می‌خورند، جانبداران یکدیگر هستند. ترامپ مایل است رژیم ایران در دست کسانی باشد که پایگاه اجتماعی ندارند و ناگزیرند در ساختار منطقه‌ای مطلوب امریکا عمل کنند و اینان نیز مایلند ترامپ دوباره به ریاست جمهوری انتخاب شود. زیرا نگاه داشتن مردم میان دو سنگ آسیاب آسان‌تر می‌شود. گرچه وضعیت اقتصادی چنان است که مردم می‌توانند از میان دو سنگ بدرآیند و از شر رژیم نیز بیاسایند، ولی «اصول‌گرایان» بر این باورند که کوید – 19 و ترس از قحطی و ترس از اینکه مرگ خامنه‌ای سر رسد و جناح‌های رژیم به جان هم بیفتند و کشور گرفتار وضعیتی چون سوریه نیز بگردد، سبب می‌شوند مردم فعل‌پذیر بمانند.

**● واقعیت دوم اینست** که ترامپ در سیاست خارجی، جز بحران و شکست، در کارنامه خود ندارد. با چین «جنگ سرد» را به راه انداخته است. سیاستش در کره شمالی شکست خورده‌است. با اروپا در نزاع اقتصادی و نیز دیپلماتیک است. در سوریه و عراق و افغانستان، در موضع دفاعی است. در امریکای لاتین نیز، تنها با همتای برزیلی خود، رابطه خوش دارد. با مکزیک در کشماکش است و با کوبا رابطه را - که اوباما تا حدودی عادی کرده بود - غیر عادی کرده ‌است. بدین‌خاطر است که در مورد عادی‌کردن رابطه اسرائیل با دو شیخ نشین، امارات و بحرین، اینهمه تبلیغ کرد و می‌کند. وعده می‌دهد که به زودی چند کشور دیگر عرب نیز رابطه‌های خود را با اسرائیل عادی خواهند کرد و مسئله خاورمیانه حل خواهد شد!

   بدیهی است که انتشار خبر گفتگو با ایران و امضای «قرارداد بزرگ» با خامنه‌ای، همراه با تهدیدهای غلاظ و شداد، بکار ترامپ در پوشاندن شکستهایش در سیاست خارجی،ولو با پارچه توری می‌آید.

● اما انتشار خبر گفتگوی محرمانه یک مقام اصول‌گرا با فرستاده ترامپ، بیشتر از همه، بکار حزب سیاسی مسلح می‌آید که در کار تصرف کامل سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه است. چرا که

1. تحریم انتخابات مجلس که سبب شد «10 درصد» مردم بیشتر در آن شرکت نکنند و این واقعیت که در انتخابات میان دوره‌ای مجلس، مشارکت حدود دو و سه درصد بوده‌ است، یعنی این که اصول گرایان پایگاه اجتماعی ندارند. انتشار این گزارش، آن‌هم با متنی که دارد، القای این فکر در جامعه است که «تنها ما اصول‌گراها می‌توانیم بحران با امریکا را حل کنیم». زیرا حتی امریکا نیز می‌داند توافقی که ما امضاء می‌کنیم، توانایی قبولاندن آن را به همه داریم. ایجاد این زمینه و «امید»، مردم در قید بدترین وضعیت اقتصادی را برآن می‌دارد به پای صندوقها بروند و به نامزد حزب سیاسی مسلح و مافیاهای نظامی – مالی رأی بدهند.

2. غیر از «انتخابات» ریاست جمهوری – با تغییر قانون انتخابات، آلت فعل‌ترین‌ها می‌توانند این «مقام» را بیابند – و مهم‌تر از آن، دو امر واقع است:

2.1. بیماری خامنه‌ای که، بنابر اطلاعی، بیماری قلبی نیز مزید شده ‌است، ولو سبب مرگ او در آینده نزدیک نشود، سبب از کار افتادگی او شده است. در رژیم بر کسی پوشیده نیست که او کارآیی لازم برای تصدی «ولایت مطلقه» را ندارد. برابر اطلاعی، هم‌ اکنون، عمده کارها را فرزندان او، خصوص مجتبی، اداره می‌کنند. از این‌رو، در خود رژیم نیز این بحث جریان دارد که همانطور که خمینی پیش از مرگ کار جنگ را تمام کرد، خامنه‌ای باید کار بحران اتمی را تمام کند و وضعیت غیر قابل مدیریتی را برای جانشین خود نگذارد. بدین‌سان، وضعیت جسمانی خامنه‌ای و ضرورت خاتمه دادن به بحران اتمی، به این ادعا که «اگر یکی از سران سپاه به ریاست جمهوری برسد، می‌تواند کشور را از این وضعیت رها کند»، وزن می‌بخشد.

2.2. مسئله تعیین جانشین خامنه‌ای هم، مسئله روز است. تصرف سه قوه از سوی حزب سیاسی مسلح، نمی‌تواند بدون رابطه با این مسئله باشد.

   از این منظر که بنگریم، گزارش منتشره در باره گفتگوهای محرمانه و اینکه ترامپ می‌گوید حاضر است به تهران برود و با شخص خامنه‌ای توافق را امضاء کند، واجد بیشترین اهمیت است: نه تنها «نظام مقدس ولایت مطلقه فقیه» را به امریکا قبولانده‌ایم، نه تنها سرنگون کردن رژیم را از دستور کارش خارج کرده‌ایم، بلکه

3. **غرب بمدت 40 سال، امریکا و اروپا، سیاست خویش را در قبال ایران، بر محور حمایت از اصلاح‌طلبان و میانه روها، استوار کرده بودند. از این پس، اصول‌گرایان هستند که محور سیاست امریکا در قبال ایران می‌شوند. و این آن تغییر دیدگاهی است که ما به غرب تحمیل کرده‌ایم.**

**بدین‌قرار، تهیه کننده مواد گزارش روزنامه الجریده، «اطاق فکر» اصول گرایان است و این گزارش همراه است با تبلیغ رئیس جمهوری پاسدار برای این‌که «نابسامانی‌های روزافزون را به سامان آورد». اما تجربه دو استبداد پهلوی‌ها و ملاتاریا به مردم ایران نیاموخته است که نابسامانی و بی‌نظمی و محورکردن قدرت خارجی در سیاست داخلی و خارجی کشور کار استبداد است و استبداد به ضرورت وابسته می‌شود؟ حتی این واقعیت را نیز نمی‌بینند که اصول‌گرایان برای تبلیغ خود، پای ترامپ را به میان می‌آورند؟**

**\*\*\*\*\***

[**وضعیت سنجی 325**](https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/37-khabar/tahlil/39836-2020-10-08-13-21-50.html)

**تاریخ انتشار : 17 مهر 1399**

# **منشاء اجتماعی جباریت و پدیدآورندگان جباران؟**



کتاب اول از مجموعه کتاب‌ها در باره مردم سالاری، نوشته ابوالحسن بنی‌صدر، در باره استبداد فراگیر (توتالیتاریسم) است. در این کتاب، ستون پایه‌های این استبداد شناسایی شده‌اند. در کارهای دیگر نویسنده، جریان منتجه‌های رابطه‌های قوا، از قاعده هرم اجتماعی به رأس آن و چرایی آلت فعل قدرت متمرکز در رأس شدنِ «رهبر»، توضیح داده شده ‌است. توضیح داده شده‌ است که تا وقتی نظام اجتماعی قدرت محور برجا است و قدرت در رأس هرم متمرکز می‌شود و از بالا به پایین بکار می‌رود و مرگ و ویرانی و فساد را فراگیر می‌کند، انقلاب‌ها نیز در ضد انقلاب از خود بیگانه می‌شوند و استبداد بازسازی می‌گردد. و اینک، روبرت بوایر، اقتصاددان، در مصاحبه با لوموند (2 اکتبر 2020)، توضیح می‌دهد چسان ویروس کرونا سرمایه‌داری را، بیش از بیش، قوت بخشیده ‌است. بدین‌سان، مدیریت جبارانه سبب انتشار ویروس در جهان می‌شود و این ویروس، جباری که سرمایه‌داری است را قوت می‌بخشد. چرا؟ زیرا نظامهای اجتماعی کشورهای جهان قدرت محورند.

   یک بار دیگر، به نقش هریک از قشرهای جامعه در برقرارماندن نظام‌های اجتماعی قدرت محور به پردازیم:

# **❋ شهروندانی که در جریان قدرت از پایین به بالا و از بالا به پایین، در موضع زیرسلطه هستند:**

● تبعیض‌ها و نابرابریهای سی‌گانه (رجوع کنید به ضمیمه قانون اساسی بر پایه حقوق پنج‌گانه)، در جامعه‌ها، بر زنان روا می‌روند. وجود این تبعیض‌ها و نابرابری‌ها می‌گویند که هر رابطه قوایی، میان «قوی»تر و «ضعیف»تر، رابطه‌ای است که، در آن، نقش فعل‌پذیر و زیرسلطه را زن ایفا می‌کند. محکوم بودنش به ایفای نقش فعل‌پذیر، بدین‌خاطر است که در نظام اجتماعی قدرت محور، نه تنها استواری ساختار زیرین‌ترین قشرهای جامعه ایجاب می‌کند که زنان فعل‌پذیر باشند، بلکه از قاعده تا رأس هرم اجتماعی، زنان محکوم به این نقش هستند. در حقیقت، استواری هرم اجتماعی، این فعل‌پذیری را اجتناب‌ناپذیر می‌کنند. بدین‌سان، در نظام‌های اجتماعی، زنان بیشتر از همه، فاقد منزلت ثابت هستند. برای یافتن امنیت به قدرت پناه می‌برند و، در همان‌حال، قدرت سالب امنیت آنها است. بدین‌خاطر بود و هست، که در روزهای اول انقلاب، بنی‌صدر گفت: **استقلال و آزادی زن و مرد، با استقلال و آزادی زن آغاز می‌گیرد.**

● از قاعده تا رأس هرم اجتماعی، رابطه مافوق و مادون، به «بسط ید» تعریف می‌شود. برای مثال، در خانواده، پدر بر همسر و فرزندان، بسط ید دارد. بسط ید یعنی «حق اعمال زور». اما آیا مافوقی که برای خود بسط ید قائل می‌شود، می‌داند زور از فساد جدایی‌ناپذیر است؟ نه. بسا می‌پندارد که زور را برای جلوگیری از فساد بکار می‌برد. چرا نمی‌داند، زیرا گرفتار خلاء‌های پرشماری است که آنها را زور پر می‌کند. خلاء وجدان به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق، خلاء علم و فن و خلاء ترکیب علم و فن و حق و بکاربردن آن در تنظیم رابطه‌ها. از این‌رو، قشرهای اجتماعی به میزانی که گرفتار خلاء‌ها هستند، به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت، معتاد می‌شوند و فعل‌پذیرانه، جباریت جباران را می‌پذیرند. **خاطر نشان ‌کنیم که فساد و زور از ویژگی‌های جباریت است؛ خواه بسط ید مطلق تعریف شود (استبداد فراگیر) و خواه بسط ید محدود (استبدادهای نافراگیر).** چراکه در تمامی سلسله مراتب اجتماعی، تنظیم کننده بخش عمده‌ای از رابطه‌ها، ترکیبی است که زور و فساد دو عنصر اصلی آن هستند.

     بدین‌قرار، در هر یک از سلسله مراتب اجتماعی، مردان نیز، دو نقش فعل‌پذیر و فعال دارند: فعل‌پذیر نسبت به مافوق و فعال نسبت به مادون. ساختار را نقش فعل‌پذیر زنان و نقش فعال/فعل‌پذیر مردان نگاه می‌دارد. جبری چنین سخت، اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت – ترس‌ها عامل مداوم شدن این اعتیاد- هستند - را اجتناب نا‌پذیر می‌کند و این اعتیاد و نیز رابطه هر شهروند با فکر راهنما (دین و غیر دین)، از عوامل جباریت جباران هستند.

# **❋ نقش رابطه شهروندان با اندیشه‌ راهنما:**

   شهروندانی که در نظام اجتماعی جبار زندگی می‌کنند، طرزفکرشان، خواه دین و خواه غیر آن، به ضرورت، بیان قدرت است و کارش توجیه آن. بدین‌خاطر که قدرت فعال مایشاء و دین یا مرام توجیه کننده آن‌، بنابراین، فعل‌پذیر است، دائم در معرض از خودبیگانگی و فساد است. افزون براین، این رابطه انسان با دین یا مرام است، که انسان‌ها را آلت فعل جباران می‌گرداند. توضیح این‌که هرگاه شهروندان حقوند باشند، دین یا مرام سازگار با حقوندی، هم بیان حقوق و هم **برای انسان** می‌شوند. اما وقتی منزلت شهروند، بمثابه عضو جامعه قدرت محور، را «بسط ید» تعیین می‌کند، دین یا مرام هم بیان قدرت و هم انسان برای دین یا مرام می‌شود. چرا؟ زیرا جباریت مشروعیت خویش را از «آرمان شهری» می‌گیرد که در آینده متحقق خواهد کرد. اطاعت در زمان حاضر، شرط بنای آرمان شهر است. اما آرمان شهر را دین یا مرام تشریح می‌کند. جبار نیز خود را کسی معرفی می‌کند که بیش از همه، بدون خطا و اشتباه، در خدمت دین یا مرامی است که وقتی همگان چون او در خدمت آن شوند، تحت رهبری او، آرمان شهر بنا خواهد شد. بدین‌سان، بر شهروندانِ در خدمت دین یا مرام، اطاعت از جبار، واجب می‌شود. این تغییر رابطه میان انسان و دین یا مرام از منظر دیگر نیز، ضرور می‌شود: **جباریت بدون زور و فساد استقرار نمی‌یابد، بنابراین، باید «نوعی» از زور و فساد مشروعیت پیدا کند: آن «نوع» از زور و فساد مشروعیت پیدا می‌کند که «بخاطر دین» باشد. بدون تغییر رابطه میان انسان و دین، چگونه بتوان، ممنوع‌ها و منکرهای دین را مباح و مشروع و بلکه واجب گرداند؟**

   بدین‌قرار، امری که سبب می‌شود شهروندان قشرهای «پایین» جامعه نیز به خدمت جباران درآیند و در همان‌حال متوجه نشوند که گرفتار بیشترین آسیب‌ها می‌گردند و یا توجیه‌های مبلغان جبار را بپذیرند، همین «انسان برای دین است»، می‌باشد. از این‌رو است که در نظام‌های جبار، خواه، در نظام هیتلری و خواه در نظام استالینی و خواه در نظام پاپی قرون وسطی و خواه در نظام خمینی، انسانها برای مرام و دین هستند.

**انسان برای دین یا مرام است ، امر واقعی جهان شمول و مستمراست و با امرهای دیگر مجموعه‌ای پدید می‌آورد سخت جبار: انسان برای اقتصاد است، طبیعت برای اقتصاد است، انسان در استخدام سرمایه است، عضو برای سازمان است، فرد برای جامعه است و یا جامعه برای فرد است ... تا انسان برای غذا و دم و دود و پوشاک و خانه و هزینه‎های تفاخر - به سخن دیگر، انسان برای موقعیت اجتماعی است که مساوی می‌شوند با انسان برای قدرت و در خدمت قدرت است - جباری می‌شوند که هم بر ذهن‌های شهروندان حاکم می‌‌گردند و هم مدار بسته زندگی هر شهروند را ایجاد می‌کنند.**

   بدیهی است نهادهایی هم نقش «پاسداری نظام» را برعهده می‌گیرند:

# **❋ نهادهای اجتماعی و کارگزاران آنها که «پاسداران نظام» هستند:**

   لنین گفته بود که حزب پیش‌آهنگ طبقه کارگر را روشنفکرانی سازمان می‌دهند و رهبری می‌کنند که به طبقه خود خائن و به پرولتاریا خادم می‌شوند. در مدعای او این واقعیت وجود دارد که در نهادهای جامعه، کسانی نقش «رهبر» و «رئیس» پیدا می‌کنند که، در نظام اجتماعی، خود را بیشتر سلطه‌گر، کم‌تر سلطه‌پذیر، بیشتر فعال و کم‌تر فعل‌پذیر، تعریف می‌کنند. **کار ترکیب زور و فساد با علم و فن و پول که دولت بدون بکاربردن آن، نمی‌تواند اسباب داخلی و خارجی ماندگاری خود را فراهم کند، نیز، از «توده‌ها» بر نمی‌آید؛ از این گروه‌بندی‌ها بر می‌آید. ساختن آرمان‌شهر ذهنی که، بدون آن، «توده‌ها» را نمی‌توان برانگیخت، نیز، از اینان بر می‌آید. جبارسازان واقعی این‌ها هستند**. اکثریت بزرگ که، از راه تحقیر، «توده‌ها» نام گرفته‌اند، یا در موضع فعل‌پذیر هستند (زنان) و یا جز در رابطه با مادون از خود(مردان قشرهای پایین جامعه)، فعل‌پذیر هستند، جبار تراش نیستند اما جبارپذیر (از رهگذر اعتیاد به اطاعت از قدرت و خود را در خدمت دین یا مرام و «رهبر» تعریف کردن) هستند.

   توضیح این‌که شهروندانی که بیشترین فشارهای تبعیض‌ها و نابرابریها و دیگر پویایی‌های نظام سلطه‌گر – زیرسلطه برآنها وارد می‌شود، نسبت به آرمان‌شهری که، در آن، خبری از فشارها نباشد، حساس هستند. بنابر نوع زندگی خود، برای قدرت انواع قائلند و قدرتمداری را خاص «اهل علم» می‌دانند. وجدان به حقوق ذاتی حیات خویش ندارند و وقتی هم برخورداری از حقوق به آنها وعده داده می‌شود، برخورداری از این حقوق را در آینده‌ای قابل تحقق می‌انگارند که وعده دهندگان ساختن آن را وعده می‌دهند. اینان زمانی وارد عمل، تحت رهبریِ «هوادار حقوق مستضعفان» و عدالت‌گستر، می‌شوند که جامعه کوچک حکومت‌گران دچار گسست‌های ترمیم ناپذیر می‌شود و در بیرون آن، گروه‌بندی‌هایی که جایگاه بدیل حذف‌ناپذیر را پیدا می‌کنند، متصدی نهادهای مختلف نیز می‌شوند. نه تنها نهادهای سیاسی را تصدی می‌کنند، بلکه متصدیان نهادهای دینی و آموزش و پرورش و هنری و اجتماعی و بسا اداری و نظامی و اقتصادی نیز یا «بی‌طرف» می‌شوند و یا از آنها پیروی می‌کنند. «توده‌ها» واپسین قشرهای جامعه هستند که به جنبش می‌پیوندند. چراکه، از جمله، پذیرفته‌اند رهبری شونده‌اند و نه رهبری کننده.

   انقلابهای ایران و فرانسه و امریکا و حتی روسیه، از لحاظ رهبری کنندگان و رهبری شوندگان، همانندند؛ هرچند از لحاظ تحول نظام اجتماعی و قشربندی اجتماعی نایکسانند. از جمله، بدین‌خاطر که موقع و موضع آن کشورها، موقع و موضع مسلط و موقع و موضع ایران، موقع و موضع زیرسلطه بودند.

   در جنبشهای موفق که کشورهای مختلف به خود دیده‌اند، «آخری‌ها اولی‌ها» (وعده انجیل) و «مستضعفان امامان» (وعده قرآن) و «زحمتکشان بانیان جامعه بی‌طبقه و انسان جامع» (وعده نحله مارکس) و «زیرسلطه‌ها مستقل و آزاد» (وعده جنبش‌های رهایی بخش) نشده‌اند. چرا؟ زیرا جنبش‌ها، جنبشهای وجدان به حقوق ذاتی حیات و عمل به این حقوق نگشته‌اند: بخاطر نقش اول داشتن قدرت، جنبش‌ها،جنبش باز و تحول‌پذیر گرداندن نظام اجتماعی نگشته‌اند.

   بدین‌قرار، کارگاه تولید و بازتولید دولت و دیگر نهادهای جبار وقتی تعطیل می‌شود که کارفرمایان و کارکنان آن – در بالا معرفی شدند – به حقوق خویش وجدان یابند و جنبش را جنبش عمل به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق کنند. وقتی در جنبشهای همگانی جامعه خود تأمل کنیم، در می‌یابیم که سوق دادن جنبش‌ها به بیراهه بس دراز و پر از پرتگاه‌های مرگ سبب شده ‌است که جنبش در تغییر متصدیان قدرت و دولت ناچیز گردد. بدین‌سان، بنابر درس تجربه، راست راه و کوتاه و خوش فرجام، رهایی بلادرنگ از قدرت باوری و قدرت محوری و وجدان به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق است. باوجود راه، قدرت جبار جهانی شده و اینک همه انسانها، در برابر این قدرت قرار گرفته‌اند که آنها و محیط زیست آنها را گرفتار پویایی مرگ کرده ‌است. از این منظر که بنگریم،

# **❋ تغییرها که از تقدم برخوردارند و آنها که باید در تغییر تقدم بجویند:**

1. نهادها، از جمله نهاد آموزش و پرورش، کارشان این‌ است که صاحبان صلاحیت برای تصدی، مقامهایی را تربیت‌ کنند که مقامهای «اعمال قدرت» هستند. به دانش‌آموز و دانشجو ترکیب علم و فن را با زور – از او پنهان می‌کنند که از فساد جدایی‌ناپذیر است- و پول و ... می‌آموزند اما با حقوق نه. هنوز در جایی از جهان، نمی‌آموزند که حقوق انسان ذاتی حیات او و حقوق شهروندی ذاتی زندگی شهروندی و حقوق ملی ذاتی حیات جامعه و حقوق طبیعت ذاتی حیات طبیعت و حقوق هر جامعه ذاتی حیات او بمثابه عضو جامعه جهانی، هستند. تغییر نهادها و رابطه شهروندان با آنها، با همه ضرورتی که دارد، نمی‌تواند، پیش از تغییر شهروندان انجام‌ پذیرد. از این‌رو، این نوجوانان و جوانان هستند که می‌باید به وجدان به حقوق و، درجا، عمل به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق و آموزش ترکیب دانش و فن و نیرو و سرمایه و... با حقوق تقدم دهند و بلادرنگ بدان بپردازند.

2. از آنجا که نظام اجتماعی بسته و نیمه بسته را به نظام اجتماعی باز (= نظامی که در آن، رابطه‌ها را حقوق تنظیم می‌کنند)، بدون وجدان اکثریت بزرگ - که قربانی بیشترین تبعیض‌ها و نابرابریها هستند -، به حقوق و رها شدن از اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت، میسر نمی‌شود، نیروهای محرکه تغییر هم بمثابه الگو و هم بمثابه آموزگارِ مستقل و آزاد زیستن، با این اکثریت بزرگ باید ارتباط برقرار کند.

3. در پی تغییر رابطه انسان با دین یا مرام و ... و برای انسان شدن دین یا مرام و...، نزد قشرهای اجتماعی که جبار تراش هستند، جباریت پایه استوار خود را از دست می‌دهد. از آنجا که انسان بدون اندیشه راهنما وجود ندارد، گشودن طرزفکرها به روی حقوق پنج‌گانه، بنابراین، ایجاد اشتراکات از حقوق، کاری است که همگان می‌توانند بدان بپردازند. بدیهی است که این‌کار از عهده قدرت باوران بر نمی‌آید. زیرا حقوق قدرت را بی‌محل می‌کنند. اما طرز فکرهای اکثریت بزرگ، وقتی خود را متصدی رها شدن از موضع زیرسلطه می‌بیند، بروی حقوق باز می‌شوند. زیرا این راه رها شدن آنها از نظام اجتماعی قدرت محور است. بدین‌قرار، زنان همزمان با بازیافتن استقلال و آزادی خویش، نیروی محرکه‌ای می‌شوند که مقاومت ساختارها را می‌شکند و جامعه باز، در برگیرنده شهروندان حقوند، متحقق می‌گردد.

4. شهروندانی که در نهادهای مختلف فعالند، بخصوص آنها که ستونهای فقرات نظامهای حاکم را تشکیل می‌دهند، از دو گروه ترکیب می‌شوند: آمران و مأموران که از «توده‌ها» هستند. قدرت معانی کلمه‌ها را نیز از خود بیگانه می‌کند. چنان‌که کلمه اطاعت، در معنیِ اجرای دستور بکاربردن زور، ناچیز شده‌ است. اینست که بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی (نگاه کنید به اصل 168 قانون اساسی برپایه حقوق پنج‌گانه)، بخصوص در رابطه زن و مرد و در قاعده هرم اجتماعی یکی از مهم‌ترین راه‌کارهای رهاشدن از نظام اجتماعی قدرت محور است. خشونت را با خشونت نمی‌توان از میان برداشت چراکه خشونت جدید جانشین خشونت پیشین می‌شود. این با کم نقش شدن خشونت و پر نقش شدن حقوق در تنظیم رابطه‌ها است که جباریت از میان بر می‌خیزد و جباران نیز می‌توانند انسانیت خویش را بازیابند.

5. با توجه به این امر که جباریت بنفسه اخلاق‌ زدایی است و رابطه انسان با دین و مرام و.... را تغییر می‌دهد تا که فساد اخلاقی و جرم و جنایت و جنگ را برای دین و... مشروع کند، این در سطح نیروهای محرکه تغییر است که بازشناسی اخلاق، بمثابه مجموع حقوق و مکارم اخلاق و هرچه فعال و حساس کردن وجدان اخلاقی، ضرورت پیدا می‌کند. فعال و حساس کردن وجدانی ضرورت پیدا می‌کند که هر پندار و گفتار و کردار را به حق و به این یا آن اخلاق کرامت‌افزا، می‌سنجد. مبارزه با دروغ و ترور اخلاقی که دو سلاح زورپرستان و جباران است، ضرورتی به تمام دارد. دروغ هم زور و هم فساد است. زور است زیرا تنها در رابطه قوا کاربرد دارد. تنها در رابطه قوا کاربرد دارد – حتی وقتی دروغگو می‌پندار از راه مصلحت دروغ می‌گوید – زیرا با پوشاندن حق و حقیقت، خلائی پدید می‌آورد که جز زور آن را پر نمی‌کند و فساد است زیرا پوشاندن حقیقت است. از این‌رو، شیوع دروغ درجامعه، ویرانی و فسادگستری و در سطح جامعه و جباریت را از رأس تا قاعده نظام اجتماعی، فراگیر می‌کند.